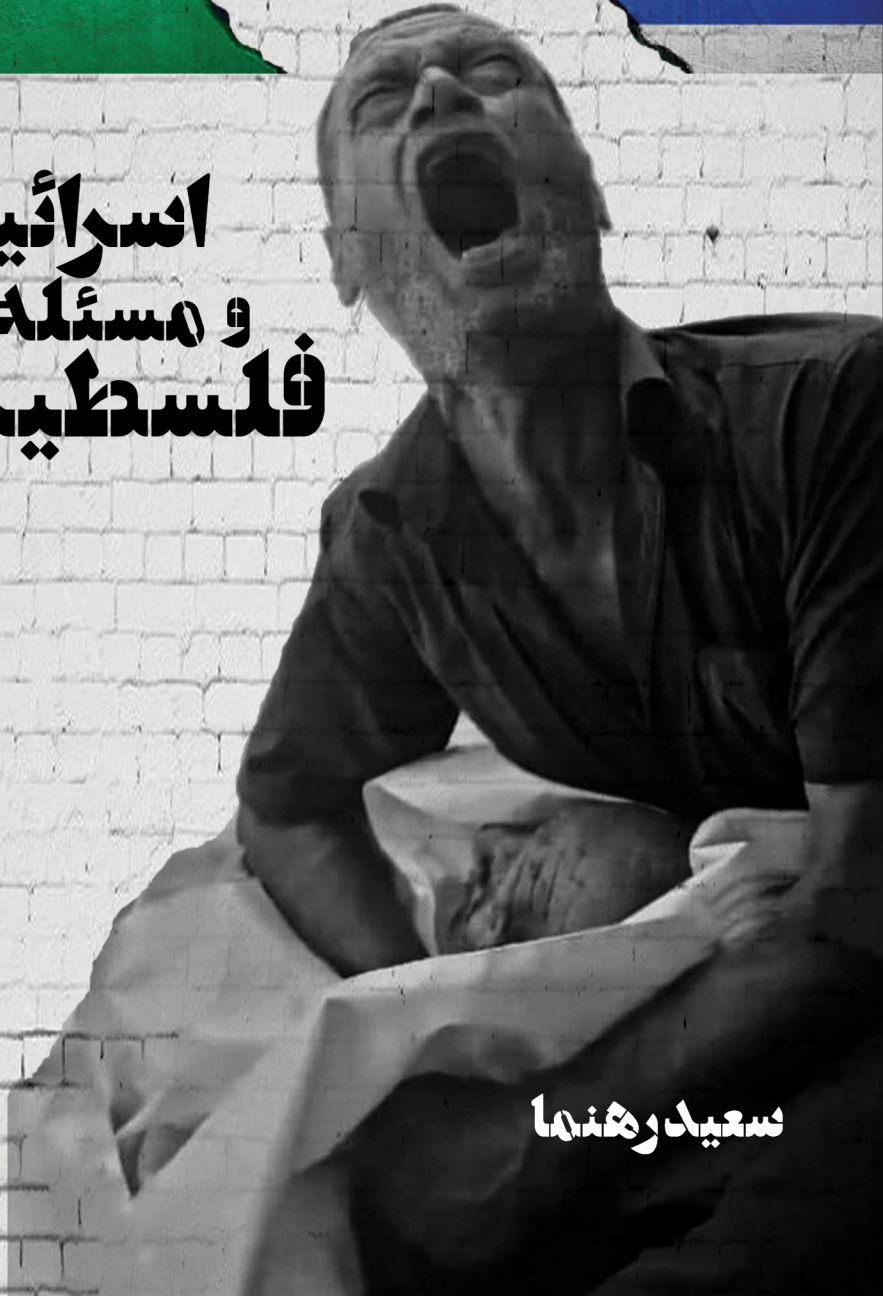




# اسرائیل و مسئلہ فلسطین



سعیاد رکھنا

# اسرائیل و مسئلہ ی فلسطین

[www.zagross.org](http://www.zagross.org)

مجموعہ مقالات

سعید رهنما



سرشناسه: رهنما، سعید، ۱۳۲۱ ه.ش

عنوان و نام پدیدآور: اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین / سعید رهنما

عنوان و نام پدیدآور انگلیسی: Israel and Palestinian Question / Saeed Rahnema

مشخصات ناشر: تورنتو، نشر زاگرس (وابسته به بنیاد زاگرس)

مشخصات ظاهری: ۱۷۰ صفحه

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

موضوع: درگیری‌های اسرائیل و فلسطین



ناشر: نشر زاگرس Zagros Editions

نام کتاب: اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین Israel and Palestinian Question

نویسنده: سعید رهنما Saeed Rahnema

عکس: محمد الحداد Mohammad Al-Hadad

صفحه آرا و طرح جلد: شاهو همیلی Shahoo Homeili

چاپ: اول ۲۰۲۴

شابک / ISBN: ۹۷۸-۱-۹۹۰۶۴۷-۰۹-۳

آدرس: 2 Hahn Place, Toronto, ON, M5A 4C5, Canada

آدرس الکترونیک: zagroseditions@gmail.com

وب سایت: www.zagross.org

تلفن: 1-416-214-2266

# اسرائیل و مسأله فلسطین

www.zagross.org

## فهرست مطالب

۲	پیشگفتار
۶	صهیونیسم و مسئله فلسطین
۱۰	تنوع و گوناگونی قومی و عقیدتی .....
۱۲	ظهور صهیونیسم .....
۱۵	دو گزینه: آپارتاید یا اخراج و جابه‌جایی جمعیت .....
۱۷	ایجاد نهادهای نظامی و تروریستی .....
۱۹	اجرای دو سیاست مرتبط؛ جایگزینی جمعیت و تصاحب زمین .....
۲۴	«دیوار آهنین» در برابر اراده‌ی آهنین .....
۲۷	تحولات جنبش فلسطین
۲۸	جنبش اولیه‌ی فلسطینی .....
۳۰	ورود اسلام‌گراها: حماس و جهاد اسلامی .....
۳۱	مراحل تحول حماس .....

۴۲	مسائل تلنبار شده و حل نشده‌ی فلسطین
۴۳	آوارگی و پناهندگی
۴۳	مرزها، دیوار و موانع رفت و آمد
۴۵	مرز دریایی، محروم‌سازی از ماهی‌گیری و دسترسی به منابع نفت/گاز
۴۶	اورشلیم/بیت‌المقدس
۴۷	دسترسی به آب‌های سطحی و زیرزمینی
۵۶	فرایندهای «صلح» اسرائیل/فلسطین
۷۱	صف‌بندی‌های جهانی در مسئله‌ی فلسطین:
۷۱	نابرابرترین رویارویی تاریخ
۷۲	امپریالیسم امریکا
۷۶	صنایع نظامی و گسترش سرمایه‌گذاری
۷۹	تشکل‌های جهانی یهودیان صهیونیست
۷۹	لابی و تشکل‌های یهودیان امریکا
۸۳	نئوکان‌ها، و اندیشکده‌های طرفدار اسرائیل
۸۵	کنترل دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی
۸۶	اوانجلیست‌ها، صهیونیست‌های مسیحی
۸۹	آن‌سوی صف‌بندی جهانی: طرف فلسطینی
۹۱	پانویس:
۹۴	جنبش فلسطین در سراسییبی؟
۱۰۰	فلسطین: ناام‌سازی‌ها، نومیدی‌ها و امیدها
۱۰۰	زندگی تحت اشغال
۱۰۴	تغییر و تحول جامعه‌ی فلسطین
۱۱۱	سرزمین و جنبش فلسطین کماکان تحلیل می‌روند
۱۱۲	سیاست اسرائیل
۱۱۴	سیاست دولت‌های کمک‌کننده به فلسطین
۱۱۶	سیاست رهبران فلسطین
۱۱۹	اورشلیم: شهری در اضطراب
۱۲۴	نوار غزه و کرانه‌ی باختری: دو برخورد اسرائیل و دو حق انتخاب غم‌انگیز فلسطین
۱۲۴	مشابه، اما متفاوت
۱۲۷	تشدید تمایزها
۱۳۲	آیا راه‌حل سومی وجود دارد؟
۱۳۵	راه حل‌ها: به جای سیاست یک‌ونیم دولتی
۱۳۶	راه حل یک‌ونیم دولت! : حل «نهایی» مسئله‌ی فلسطین
۱۴۰	راه حل‌های یک دولتی و دو دولتی

# بنیاد زاکرس

پیشگفتار  agros.foundation

# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## پیشگفتار

www.zagross.org

جنگِ سراسری ارتش اسرائیل، نسل‌کشی و ویرانی شهرها و زیرساخت‌های غزه به دنبالِ حمله اکتبر ۲۰۲۳ حماس و کشتار و گروگان‌گیری اسرائیلی‌ها، بار دیگر و این بار بیش از همیشه، توجه جهانیان را به «مسئله» یک صد ساله فلسطین جلب نمود. کتاب حاضر، مجموعه مقالاتی است که جنبه‌های گوناگون درگیری‌های اسرائیل و فلسطین را مورد بحث قرار می‌دهد.

اولین مقاله درباره‌ی تاریخچه‌ی صهیونیسم و پیدایش دولت اسرائیل، شرح می‌دهد صهیونیسم جهانی چگونه در یک فرایند طولانی سیاست جایگزینی جمعیت (اخراج فلسطینی‌ها و اسکان یهودیان از دیگر کشورها) و سلب مالکیت (تصاحب زمین‌ها، خانه‌ها، زیرساخت‌ها و مزارع فلسطینی‌ها) را با شیوه‌های

مختلف و با جلب حمایت قدرت‌های بزرگ جهانی به پیش برد. موضوع مقاله‌ی دوم، تاریخچه جنبش فلسطین و شکل‌گیری تشکل‌های عمده‌ی آن است. این‌که چگونه و به چه دلایلی جنبش ملی، سکولار و ترقی‌خواه تضعیف شد و یک جریان بنیادگرای مذهبی رهبری را به دست گرفت. مقاله‌ی سوم به مسائل تلنبار شده و حل‌نشده‌ی فلسطین می‌پردازد، از جمله مسئله‌ی پناهندگان و اردوگاه‌های پناهندگی فلسطینی؛ مرزهایی که مدام کوچک‌تر می‌شوند و شهرک‌های یهودی که گسترش می‌یابند؛ محدود شدن مرز دریایی و ممانعت از دسترسی به منابع طبیعی؛ اختلاف بر سر شهر اورشلیم، بیت المقدس؛ و ممانعت از دسترسی به منابع آب‌های سطحی و زیرزمینی. مقاله‌ی چهارم به تلاش‌ها و مذاکرات صلح از اوایل قرن بیستم، طرح‌های دوران قیمومیت بریتانیا، و انواع پیشنهادات توافق بعد از ایجاد دولت اسرائیل، قطعنامه‌های سازمان ملل، طرح‌های اسرائیل، و انواع تلاش‌هایی که با وساطت دولت آمریکا از سال ۱۹۷۹ تا امروز انجام شده، اختصاص یافته. مقاله‌ی پنجم به صف‌بندی جهانی در مسئله‌ی فلسطین می‌پردازد و به نقش امپریالیسم آمریکا و رابطه‌ی ۱۴ رئیس‌جمهور در ۷۵ سال گذشته و حمایت آن‌ها از اسرائیل، نقش شرکت‌های بزرگ نظامی آمریکا، تشکل‌های جهانی صهیونیسم، تشکل‌های یهودیان آمریکا، اندیشکده‌های دست راستی، و حمایت تعیین‌کننده‌ی اوآنجلست‌ها، بنیادگرایان مسیحی، از اسرائیل اشاره می‌شود.

شش مقاله‌ی بعدی در قالب گزارش سفرهای متعدد به منطقه، به مباحثی از جمله تضعیف و تحلیل جنبش فلسطینی، و سیاست دوگانه اسرائیل در مورد غزه و کرانه‌ی باختری و بهانه‌های اسرائیل برای گسترش سرزمین‌های تحت کنترل، و رد تشکیل هر نوع دولت فلسطینی می‌پردازد.

نتیجه‌گیری کلی این مجموعه مقالات که در مقاطع مختلف نوشته شده بر این تأکید دارد که بر خلاف لحظه‌ی کنونی که دو جریان بنیادگرای مذهبی در دو طرف با یکدیگر درگیر هستند، تنها نیروهای مترقی و سکولار در هر دو طرف قادر خواهند بود صلح را بین دو ملت برقرار سازند، هر چند که در شرایط موجود، با توجه به ضعف و پراکندگی نیروهای مترقی و چپ در هر دو جبهه، و قدرت روزافزون جریانات راست افراطی، این تنها راه حل ممکن با موانع



بسیاری روبه‌روست .

از انتشارات زاگرس و دوست عزیز دکتر عزت مصلی نژاد برای انتشار این  
مجموعه متشکرم .

سعید رهنما

کانادا، تورونتو، اوت ۲۰۲۴

اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

[www.zagross.org](http://www.zagross.org)

# بنیاد زاکرس

صهیونیسم و مسئله‌ی فلسطین

# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## صهیونیسم و مسئله‌ی فلسطین<sup>۱</sup>

صهیونیسم ایدئولوژی و سیاست پرنفوذ و قدرتمند ناسیونالیسم یهودی است که از اواسط قرن ۱۹ در جهت ایجاد یک موطن یهودی برای یهودیان پراکنده در جهان به وجود آمد و هم‌اکنون جان‌مایه‌ی حکومت اسرائیل و حامیان جهانی آن است. برای بررسی ایدئولوژی و سیاست صهیونیسم ناچار باید نگاهی سریع به تاریخ یهودیت و مسائلی که قوم یهود با آن مواجه بوده است بیندازیم.

قدمت دوران باستانی قوم یهود به حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. کتاب مقدس یهودیان، تورات و دیگر بخش‌هایش، یا به اصطلاح مسیحیان کتاب عهد عتیق، داستان قوم یهود از ابراهیم تا موسی، و کمی بعد از آن را توضیح می‌دهد. مکتوب‌شدن کامل کتاب مقدس، که خاخام‌های جماعت‌های

یهودی در کشورهای مختلف نقش مهمی در گردآوری و تعبیر و تصحیح آن داشتند، خود چندین قرن طول می‌کشید. یهودیان مصر در دوران سلطه‌ی یونانیان وسیع‌ترین مجموعه را به زبان یونانی ترجمه می‌کنند، که مبنای بسیاری نسخ بعدی قرار می‌گیرد. تنظیم نسخه‌ی نهایی کتاب مقدس با نقطه‌گذاری در قرن دهم میلادی در عراق انجام می‌شود. (در متون اولیه، هنوز نقطه‌گذاری درون و بین جمله‌ها متداول نبود و تعبیر جملات «آسمانی» را به مراتب سخت‌تر می‌کرد. همین واقعیت در مورد انجیل مسیحی، قران و دیگر متون اولیه‌ی مذهبی و غیرمذهبی نیز صادق است.)

بر اساس باور یهودیان، ابراهیم که اولین کسی است که در تورات به عنوان عبری یا یهودی خوانده می‌شود، در جست‌وجوی مراتع بهتر از بین‌النهرین به سوی کنعان مهاجرت می‌کند. سرزمین کنعان (یا سرزمین بنفش) که یونانی‌ها آن را فنیقیه می‌نامیدند، یکی از مهم‌ترین مسیرهای تجاری جهان در جوار بزرگ‌ترین امپراتوری آن زمان یعنی مصر بود و مردمان بسیاری از جمله سامی‌ها (سِم یا شِم، فرزند نوح و پدر بزرگ ابراهیم که به روایت تورات یهودیان و اعراب از او منشاء گرفته‌اند) به آن منطقه‌ی پررونق مهاجرت می‌کردند. واضح است که این کوچ هم بخشی از آن مهاجرت‌ها بوده، با این تفاوت که به روایت تورات، یَهُوه (خدا) به ابراهیم فرمان می‌دهد که از سرزمین خود به سرزمینی که او نشان خواهد داد مهاجرت کند، سرزمینی که بر آن برکت ارزانی خواهد کرد و ملتی بزرگ خواهد ساخت؛ «این سرزمین را از نهر مصر تا نهر عظیم یعنی فرات به نسل تو بخشیده‌ام.»<sup>۲</sup> و «ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت.»<sup>۳</sup>

در این جا وارد صحت و سقم روایت‌های مذهبی نمی‌شویم، مثلاً این که چرا خدا چند هزار سال صبر کرد تا قوم برگزیده‌ی خود را انتخاب کند؟ قبل از یهودیان، تمدن‌های باستانی بسیاری در این قسمت از منطقه‌ی خاورمیانه که به «هلال حاصل‌خیز» (از شرق رود دجله در عراق تا غرب رود نیل در مصر) معروف بود، وجود داشتند: سومر و آکاد، ۵۳۰۰ تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد؛ مصر

۲. سفر پیدایش، باب ۱۵، بند ۱۸

۳. سفر پیدایش باب ۱۸، بند ۱۸

باستان ۳۱۰۰ تا ۳۰ قبل از میلاد؛ امپراتوری بابل قدیم و جدید، ۱۸۹۴ تا ۳۳۳ قبل از میلاد؛ هیتی‌ها، ۱۶۵۰ تا ۱۲۰۰ قبل از میلاد؛ فنیقی‌ها، ۱۵۵۰ تا ۳۳ قبل از میلاد؛ آشوری‌ها، ۱۲۵۰ تا ۶۱۲ قبل از میلاد؛ فلسطین‌ها، ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ قبل از میلاد؛ اسرائیل و یهودای باستان، ۱۲۰۰ تا ۵۸۶ قبل از میلاد. به علاوه مذهب یهود که قدیمی‌ترین مذهب ابراهیمی است، قدیمی‌ترین مذهب تک‌خدایی نیست و مذاهب کنعانی، خدای الوهیم و بعل (از ۳۰۰۰ قبل از میلاد)، و اهورا مزدا در مذهب ایران قدیم، میترائیسم (۱۴۰۰ قبل از میلاد) از آن قدمت بیشتری دارند. بسیاری سئوال‌های دیگر در مورد روایت‌های کتاب مقدس، از آن جمله بروز طاعون در سرزمین موعود و خروج ابراهیم همراه با زن نازای اش به مصر و بازگشت مجدد او، تولد اشمائیل از ندیمه‌ی همسرش، و نهایتاً بارور شدن ناگهانی همسرش سارا در ۹۹ سالگی (خود ابراهیم در ۱۰۰ سالگی) و تولد اسحاق که قوم بنی‌اسرائیل را پایه‌گذاری می‌کند.

مسئله این جاست که پاره‌ای یهودیان اُرتدُکس به‌ویژه اولترا اُرتدُکس که خوانشی تحت‌اللفظی یا کلام‌به‌کلام از متون مقدس دارند و آن‌ها را کلام آسمانی می‌پندارند، به استناد همین چند باب بر این باورند که خدا این سرزمین بین دو رود را به آن‌ها داده و وظیفه‌ی مذهبی آن‌ها این است که آن را از غاصبین آن یعنی فلسطینی‌های امروز بازپس بگیرند. چندی پیش سفیر سابق اسرائیل در سازمان ملل، دنی دنون، از اعضای تندرو حزب لیکود و معاون سابق وزارت دفاع اسرائیل و عضو کنست (مجلس)، در جلسه‌ی سازمان ملل تورات را در دست گرفت و گفت «این سند مالکیت ما بر [این] سرزمین است». این گفته واقعیت خطرناکی است که باور جمع روزافزونی از یهودیان بنیادگرا و تندرو - و نه همه‌ی یهودیان که بعداً اشاره خواهیم کرد - را منعکس می‌کند.

طبق روایت تورات و تاریخ، رویدادهای بسیاری در طول هزاران سال رخ می‌دهد. یهودیانی که به فرمان خدا به «ارض موعود» مهاجرت کرده بودند، در جست‌وجوی امکانات بهتر ارض موعود را ترک و به مصر مهاجرت می‌کنند، بسیار پیشرفت می‌کنند و موقعیت‌های مهمی را در امپراتوری مصر به‌دست می‌آورند. اما با به قدرت رسیدن فرعون رامسس دوم موقعیت آن‌ها متزلزل و به بردگی کشانده می‌شوند. موسی پیامبر، قوم یهود را در گذر از صحرای سینا و با

شکافتن دریا در جهت بازگشت به ارض موعود هدایت می‌کند، (سفر خروج ۱۴) البته بین صحرای سینا و کنعان یا اسرائیل امروز دریایی وجود نداشت و ندارد. اگر جنوب شرقی صحرای سینا، یعنی خلیج عقبه در نظر باشد، آن سوی این خلیج عربستان است نه کنعان!) به این ترتیب قوم یهود پس از ۴۰۰ سال از مصر خارج می‌شود، و سرانجام تحت رهبری جاشوا (یوشع) به پشت دروازه‌های اریحا (جریکو) می‌رسند و با فریادهای شان دیوارهای شهر فرو می‌ریزد و ارض موعود فتح می‌شود. درگیری‌ها با دیگر قبایل سامی و با فلسطینی‌ها ادامه می‌یابد. در ۱۰۴۰ قبل از میلاد با وحدت قبایل یهود پادشاهی اسرائیلی برقرار می‌شود و به‌ویژه در دوران سلیمان رونق فراوانی می‌یابد، و اولین معبد بزرگ در اورشلیم ساخته می‌شود. پس از مرگ سلیمان جنگ داخلی قبایل یهود به تجربه‌ی سرزمین به دو قسمت شمالی و جنوبی (ساماریا و جودیا) می‌انجامد. قدرت‌های منطقه‌ای وارد صحنه می‌شوند، آشوری‌ها منطقه‌ی شمالی و نوبابلی‌ها منطقه‌ی جنوبی را تحت کنترل درمی‌آورند. اورشلیم و معبد سلیمان تخریب می‌شود، و یهودیان اخراج می‌شوند و به اسارت درمی‌آیند. در این میان، مادها در ایران به قدرت می‌رسند، و در ۵۳۸ قبل از میلاد کوروش، پادشاه هخامنشی، بابلی‌ها را شکست می‌دهد و یهودیان را آزاد می‌کند، آن‌ها را به کنعان بازمی‌گرداند و کمک می‌کند که معبد سلیمان را دوباره بسازند. داریوش هم در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد دست به حفر کانال سوئز می‌زند. سال‌ها بعد در ۳۳۱ قبل از میلاد اسکندر مقدونی منطقه را تحت کنترل درمی‌آورد و پس از مرگ زود هنگام‌اش، سلوکیان محدودیت‌های زیادی بر یهودیان تحمیل کردند که سرانجام به شورش مکابیان یهودی در ۱۶۵ قبل از میلاد و برقراری مجدد حکومت یهودی منجر می‌شود. اما به‌زودی اختلافات درونی و رویارویی فرقه‌های یهودی موقعیت آن‌ها را تضعیف می‌کند. با هجوم رومیان و الحاق منطقه به امپراتوری روم از ۲۷ قبل از میلاد، دوران حکومت یهودیان به پایان می‌رسد، و به دنبال شورش بزرگ شدیداً سرکوب و سرانجام از منطقه اخراج می‌شوند. با ظهور مسیحیت و برقراری امپراطوری بیزانس، روم شرقی، از حدود سال ۳۹۵ میلادی منطقه تحت حاکمیت مسیحیان، و با ظهور اسلام، از سال ۶۲۲ تحت کنترل مسلمانان قرار می‌گیرد. در مراحل بعدی جنگ‌های صلیبی، حکومت ایوبی‌ها و سلجوقی‌ها را شاهدیم و سرانجام از ۱۵۱۷ تا ۱۹۲۱ منطقه تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها قرار

می‌گیرد. با سقوط و تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی، منطقه بین قیمومیت انگلیس و فرانسه تقسیم می‌شود، و سرانجام در ۱۹۴۷ انگلیس مسئله‌ی فلسطین را به سازمان ملل واگذار می‌کند و طرح اکثریت تفکیک سرزمین را پیشنهاد می‌کند، و تشکیل دولت اسرائیل اعلام می‌شود و باقی ماجرا...

در این مسیر طولانی، یهودیان در بخش‌های مختلف جهان پراکنده می‌شوند.

### تنوع و گوناگونی قومی و عقیدتی

یهودیت، نظیر هر مذهب و ایدئولوژی دیگر هرگز یک‌سان و یک‌دست نبود. از نظر قومی و نژادی نیز دارای تنوع بوده. هم اکنون نیز در سه گروه «آشکنازی» (اروپایی) «سفاردی» (اسپانیایی)، و «میزراحی» (شرقی و خاورمیانه‌ای، افریقایی - اتیوپی) شناخته می‌شوند. علاوه بر این‌ها، باید به یهودیان «خزری» اشاره کرد که تاریخاً متشکل از قبایل و خاقانات با منشأ ترکی ساکن در منطقه‌ی بین دریای خزر و دریای سیاه بودند. در قرن نهم، یکی از پادشاهان این منطقه به یهودیت گروید و مردمانش هم یهودی شدند، و پس از شکست از روسیه‌ی تزاری پراکنده شده و بسیاری به اروپا رفتند. پاره‌ای یهودیان قشری وجود تاریخی یهودیان خزری را انکار می‌کنند، تا این نظر را القا کنند که همه‌ی یهودیان از یک منشأ واحد عبری سرچشمه گرفته‌اند.

از نظر اعتقادی نیز، نظیر دیگر مذاهب، هم یهودیان سکولار، هم خداناباور، و هم یهودیان مذهبی هستند. یهودیان مذهبی، خود بر مبنای تعبیر گوناگون از «هالاخا» (قانون مذهبی یهود که متشکل از کتاب مقدس، تورات شفاهی - تلمود، میشنا - و اجماع بزرگان دین است) جریانات مذهبی متنوعی را در طول تاریخ به وجود آوردند که از بحث ما خارج است و من تنها به تفکیک امروزی آن به‌ویژه در رابطه با یهودیان جامعه‌ی امروز اسرائیل و غرب، اشاره می‌کنم:

یهودیان «اولترا-ارتدکس» «حردیم»؛ تندروترین و سخت‌گیرترین بنیادگرایان اند و هالاخا را قوانین الهی می‌دانند که کلمه به کلمه آن باید بی‌هیچ کم‌وکاستی اجرا شود. یهودیان «حسیدیک» بخشی از این‌ها را تشکیل می‌دهد. حسیدیسیم با آن‌که در دوران‌های اولیه قوم یهود وجود داشته، اما پیروان کنونی آن عمدتاً پیرو

حسیدیسمی هستند که در قرن هجدهم در اروپای شرقی با لباس‌ها و عادات خاص خود به وجود آمد. دو وظیفه‌ی اصلی آن‌ها دعا خواندن دائمی و نیز زادوولد هر چه بیشتر است. متوسط تعداد فرزندان یک خانوار آن‌ها بیش از هشت فرزند است، و از همین رو ظرف چند سال گذشته از یک اقلیت کم‌اهمیت به یک نیروی سیاسی مهم متشکل از ۱۳ درصد جمعیت اسرائیل تبدیل شده و هم اکنون سهم مهمی در قدرت یافته‌اند. البته در درون آن‌ها جریانات مختلفی نیز وجود دارد، و حتی بخشی از آن‌ها دولت اسرائیل را هم به رسمیت نمی‌شناسند. یهودیان «ارتدکس» هم کمابیش همان اعتقادات اولترا-ارتدکس‌ها را دارند، اما با کمی انعطاف در تفسیر و در نحوه‌ی زندگی.

یهودیان «کنسرواتو، محافظه‌کار» هالاخا را هنجاری و الزام آور می‌دانند، اما آن را مبتنی بر تعابیر خاخام‌ها و مدام در حال تحول می‌دانند.

یهودیان «رفرم، اصلاح‌گرا» هالاخا را الزام آور نمی‌دانند، و رعایت قوانین آن را به تعابیر فردی مبتنی بر عقلانیت موکول می‌کنند، و بر جنبه‌های اخلاقی مذهب یهود تأکید دارند. این دیدگاه که از اواسط قرن ۱۹ در حال گسترش بوده، بخش وسیعی از یهودیان را به‌ویژه در امریکا، انگلستان و اسرائیل شامل می‌شود، هر چند که با رشد سریع بنیادگرایان یهودی، تعداد یهودیان رفرم رو به کاهش بوده است.

یهودیان «ریکانسترکشنیست، بازسازی‌گرا»، از اواسط قرن ۱۹ و عمدتاً از دهه ۱۹۴۰ در امریکا به وجود آمد و به الزامی بودن هالاخا باور ندارند و معتقدند که قوانین مذهبی یهود بیانگر تمدنی در حال تحول دائمی است.

از میان این گروه‌ها، به‌ویژه گروه اول، اولترا-ارتدکس یا خردیم‌ها بنیادگرا و در انتظار ظهور مسیح یهودی (ماشیح، هاماشیا) هستند که ملکوت یهودی را بر روی زمین ایجاد کند. اما بنیادگرایان یهودی نیز متنوع‌اند:

یک گروه بر این باور است که دوران مسیحایی آغاز شده و این ظهور باید با عاملیت انسانی تسریع شود. برای نمونه، حزب مذهبی ملی (ان.آر.پی.) یکی از دست‌راستی‌ترین احزاب اسرائیل پیرو این نظریه است.



اما مکتب دیگر معتقد است که مسیح تنها با اراده‌ی خداوندی هر زمان که لازم بود خواهد آمد، و انسان نمی‌تواند نقشی در تسریع آن داشته باشد. آن‌ها در آغاز مخالف دولت اسرائیل بودند و آن را به رسمیت نمی‌شناختند، اما بعداً به آن پیوستند. اولترا-ارتدکس‌های میزراحی / شرقی نیز که در اسرائیل حزب دست‌راستی «شاس» را ایجاد کرده و در بیشتر دولت‌های ائتلافی حاضر بوده‌اند، از این زمره‌اند.

اما گروه سومی از بنیادگرایان یهودی هستند که معتقدند هیچ دولت یهودی تا آخرالزمان نمی‌تواند ایجاد شود. این‌ها که به «نتوره کارتا» معروفند، سخت مخالف دولت اسرائیل‌اند و رابطه‌ی خوبی هم با دشمنان اسرائیل دارند - از جمله رابطه‌ی دوستانه‌ای با محمود احمدی‌نژاد داشتند - و از فلسطینی‌ها هم حمایت می‌کنند. البته بنیادگرایان یهودی ضد صهیونیستی دیگری هم هستند، از جمله ساتمار - خسیدیم که یهودیان رومانیایی‌اند.

بنیادگرایان مسیحی یا صهیونیست‌های مسیحی - که به روایت انجیل برای مهاجرت یهودیان به سرزمین موعود به عنوان پیش شرط بازگشت دوباره‌ی مسیح نقش مهمی قائل‌اند - از بنیادگرایان یهودی سخت حمایت کرده و می‌کنند. این خود موضوع بسیار مهمی است که در جاهای دیگر به آن پرداخته‌ام و باز خواهم پرداخت.

www.zagross.org

### ظهور صهیونیسم

در طول قرن‌ها یهودیان پراکنده در کشورهای مختلف جهان که عمدتاً یا تحت سلطه‌ی مسیحیان یا مسلمانان قرار داشتند، با تعابیر مختلف خود از فرهنگ یهود و هالاخا، به عنوان یک اقلیت مذهبی نه تنها فرهنگ و مذهب یهود را حفظ کردند بلکه با تلاش بسیار در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی، فلسفی، علمی و هنری جوامع مختلف سهم و نقش عظیمی یافتند، و نوابغ بزرگی را در عرصه‌های مختلف به جهان عرضه کرده‌اند. اما به‌رغم این موفقیت‌ها و بی‌آن‌که نظیر دیگر مذاهب قصد و تلاشی برای تغییر مذهب دیگران و جلب آن‌ها به یهودیت داشته باشند، به‌عنوان شهروند برابر در این کشورها پذیرفته نشدند.

در اروپای غربی به‌ویژه پس از دوران روشنگری بخش روزافزونی از یهودیان جذب فرهنگ مسلط شده و با جامعه‌ی اروپایی همگون (آسیمیله) می‌شدند، و فرهنگ یهودی تضعیف می‌شد. از سوی دیگر در اروپای شرقی محدودیت‌های بسیاری بر یهودیان تحمیل می‌شد و در بسیاری نقاط وادار به زندگی درون گتوها و محله‌های محصور یهودی شده، و به دلایل گوناگون تحت پیگرد و تعقیب کیفری قرار می‌گرفتند. در بسیاری موارد نیز آزار یهودیان شکل سازمان‌یافته‌تر و رسمی‌تری می‌گرفت و به قتل‌عام و دربه‌دری آن‌ها در «پوگرام»‌ها و شورش‌های ضدیهودی، می‌انجامید که مهم‌ترین نمونه آن‌ها بین سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۹۰۳ در روسیه‌ی تزاری روی داد.

*این دوروند متفاوت، یعنی تضعیف هویت یهودی در جریان جذب به فرهنگ غالب، و نیز آزار و اذیت و سرکوب یهودیان، فکر یافتن یک موطن یهودی برای یهودیان را تقویت کرد. پاره‌ای مورخان، عامل اول یعنی ازدست‌رفتن هویت یهودی را حتی از عامل دوم در پیدایش ایده‌ی صهیونیسم مهم‌تر قلمداد کرده‌اند، چراکه زندگی در گتوها با همه‌ی مسائل و محدودیت‌هایی که داشت، هویت و فرهنگ یهودی را حفظ می‌کرد. هرچند که اغلب صهیونیست‌ها و بسیاری از مهاجرین و تمام رهبران اولیه اسرائیل از یهودیان اروپای شرقی بودند.*

در کشورهای غیراروپایی، به‌ویژه در کشورهای اکثرأ مسلمان، از جمله کشور خودمان، یهودیان به‌رغم نقش بسیار مهم خود در حیات علمی، اقتصادی، فرهنگی و هنری کشور، همیشه به‌عنوان شهروند درجه‌دو تحت ستم بوده‌اند، و با آن‌که قتل‌عام‌هایی مشابه آن‌چه که در اروپا بر آن‌ها گذشت تجربه نکردند، با این حال نمونه‌های تبعیض و آزار یهودیان در این جوامع کم نبوده و نیست.

ایده‌ی بازگشت به صهیون (عنوانی که تورات به اورشلیم و منطقه به‌مثابه مکان مقدس داده) به دوران اولین تبعید یهودیان در زمان سلطه‌ی بابلی‌ها در قرن ششم قبل از میلاد بازمی‌گردد، و به دوران اخراج مجدد آن‌ها توسط رومی‌ها نیز مربوط می‌شود. در دوران‌های بعدی به‌ویژه زمان سلطه‌ی عثمانی نیز تلاش‌هایی برای بازگشت یهودیان انجام گرفت. در قرن ۱۹ متفکرین یهودی، حتی شخصیت‌های بزرگ سوسیالیست چون موزس هس (از متحدین مارکس در بین‌الملل اول و کسی که انگلس ابتدا تحت تأثیر او به ایده‌ی سوسیالیسم جذب شد، انسانی وارسته

که بعداً از سوی مارکس مورد نقد قرار گرفت) احساسات ملی‌گرایانه در میان یهودیان را تقویت می‌کردند.

در ۱۸۹۶ **تئودور هرتسل**، نویسنده و ژورنالیست اتریشی / مجار که یک سلطنت‌طلب ضدلیبرال بود با انتشار جزوه‌ی دولت یهود نقش بسیار مهمی در جنبش صهیونیستی یافت، و یهودیان به‌ویژه فقیرتر را تشویق به مهاجرت به قلمرو عثمانی و حوزه‌ی فلسطین می‌کرد. او حتی با کُنت ضدیهود روس که مسئول آخرین قتل‌عام یهودیان در روسیه بود نیز وارد مذاکره شده بود که امکان مهاجرت یهودی‌ها را فراهم آورد. او در ۱۸۹۷ اولین کنگره‌ی صهیونیسم را در سویس به‌راه انداخت و «سازمان صهیونیست» نقش بالاترین مرجع سازمانی جنبش صهیونیستی در جهان را برعهده گرفت. (این تشکل بعد از جنگ جهانی دوم به سازمان جهانی صهیونیسم تغییر نام داد، و هم‌اکنون هم از مهم‌ترین تشکل‌های جهانی یهودی است.) در ۱۹۲۹، نیز حییم وایزمن «آژانس یهود» را برای تشویق و تسهیل مهاجرت یهودیان به فلسطین و جمع‌آوری کمک‌های مالی از سوی یهودیان ثروتمند غیر صهیونیست برای اسکان مهاجرین، ایجاد کرد. بعد از استقرار دولت اسرائیل هدف اصلی این نهاد برنامه‌ریزی و سازماندهی مهاجرت و اسکان مهاجرین یهودی به اسرائیل بود.

با آن‌که هدف اصلی و نهایی بازگشت به فلسطین بود، مکان‌های مختلفی از اوگاندا در افریقا گرفته تا بخشی از آمریکا برای موطن یهودی در نظر گرفته شد. با تضعیف و سرانجام سقوط امپراطوری عثمانی، که رضایت چندانی به مهاجرت یهودیان نشان نمی‌داد، رهبران صهیونیست با تلاش برای بهبود روابط با امپریالیسم بریتانیا، و با کمک‌هایی که در جنگ به آن‌ها کرده بودند، حمایت نسبی انگلستان را جلب کردند. انگلیسی‌ها نیز صهیونیسم را وسیله‌ای برای نفوذ به خاورمیانه تحت کنترل عثمانی می‌دیدند.

در جریان سقوط امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، بریتانیا و فرانسه در توافقی محرمانه در سال ۱۹۱۶ بخش عظیمی از مناطق تحت کنترل عثمانی را بین خود تقسیم کردند. این توافق که تحت عنوان دو نماینده انگلیسی و فرانسوی به **سایکس-پیکو** معروف شد، و برای اولین بار توسط بلشویک‌ها افشاء شد، عملاً سرنوشت آینده خاورمیانه را رگم زد. بریتانیا مناطقی که امروز اسرائیل، کرانه‌ی

غربی رود اردن، غزه، اردن، و جنوب عراق را تشکیل می‌دهد، به خود تخصیص داد، و فرانسه مناطق جنوب ترکیه، لبنان و سوریه را کسب کرد. جالب آن‌که تقریباً هم‌زمان با این توافق محرمانه، بریتانیا مشغول مذاکرات با شیخ حسین، شریف مکه، بود که در مقابل وعده‌ی انگلیس به ایجاد یک دولت مستقل عربی، وارد جنگ با عثمانی‌ها شده بود. این توافق به «**مکالمات مک ماهون - حسین**» معروف است. از آن مهم‌تر در ۱۹۱۷، بریتانیا در مقابل کمک‌های صهیونیست‌ها به امپراتوری بریتانیا و تحت فشار آن‌ها **اعلامیه‌ی بالفور** را صادر کرد، و از «ایجاد یک موطن برای مردم یهودی» حمایت کرد. این نامه از سوی آرتور بالفور، وزیر خارجه وقت بریتانیا، به **لرد روتچیلد**، رهبر یهودیان بریتانیا، ادامه سیاست‌هایی بود که از آغاز جنگ اول و امید انقراض امپراتوری عثمانی از سوی صهیونیست‌های بریتانیا، به ویژه **هربرت ساموئل**، عضو صهیونیست کابینه بریتانیا، پی‌گیری می‌شد، و مهم‌ترین نقش را در پیشبرد خواست و سیاست صهیونیست‌ها بازی کرد.

مهاجرت فزاینده‌ی یهودیان به فلسطین و خرید زمین، زمینه‌ی درگیری بین آن‌ها و ساکنان عرب فلسطینی را به وجود آورد. اولین شورش بزرگ عرب در ۱۹۱۶ رخ داد، و پس از شروع قیمومیت انگلیس در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تکرار شد، که بزرگ‌ترین آن‌ها در ۱۹۳۶ سازماندهی شد و بریتانیا را وادار به اجرای سیاست‌هایی کرد که سرانجام آن طرح تفکیک سرزمین توسط کمیسیون پیل بود که به جزئیات آن در فصل بعدی به آن پرداخته‌ام.

## دو گزینه: آپارتاید یا اخراج و جابه‌جایی جمعیت

صهیونیست‌ها از آغاز بر این واقعیت واقف بودند که مهاجرت آن‌ها به سرزمینی که مردمان دیگری در آن ساکن‌اند، بدون اعمال زور میسر نخواهد بود. هر تسلسل، پایه‌گذار صهیونیسم این حرف بی‌پایه در مورد سرزمین فلسطین که «سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» است، را تکرار می‌کرد - حرفی که در واقع برای اولین بار **لرد شافتسبری**، کنسول بریتانیا در اورشلیم در ۱۸۹۳ که خود یک بنیادگرای تندرو مسیحی بود، بر زبان راند و بعدها از سوی صهیونیست‌های یهودی تکرار شده و می‌شود. اما هر تسلسل و دیگران به خوبی واقف بودند که این

دروغی بیش نبوده است.

قبل از مهاجرت‌های اولیه یهودیان در اوایل قرن بیستم، جمعیت این منطقه متشکل بود از حدود ۷۰۰ هزار عرب و ۵۵ هزار یهودی (که اغلب آن‌ها هم غیر صهیونیست و بومی منطقه بودند). در رویارویی با این واقعیت، صهیونیست‌ها دو سیاست را مورد توجه قرار دادند. اول با الهام از افریقای جنوبی، ایجاد جامعه‌ای که یک اقلیت یهودی در یک نظام آپارتاید بر اکثریت غیر یهودی منطقه حکومت کند. این سیاست ضمن آن‌که می‌توانست موطن یهودی را شکل دهد، اما این موطنی می‌بود که در آن اکثریت جمعیت غیر یهودی خواهند بود. سیاست دیگر، ضمن شدت بخشیدن به مهاجرت یهودیان به منطقه، ایجاد زمینه برای اخراج غیر یهودیان از منطقه و تغییر ترکیب جمعیتی آن بود. این سیاستی بود که آگاهانه از همان آغاز در پیش گرفته شد، و بعد با ترکیبی از آپارتاید به پیش رفت.

صهیونیسم البته از همان آغاز جنبش همگنی نبود، و هم‌گرایش‌های میانه‌رو و هم‌تندرو داشت. جناح میانه‌رو عمدتاً از یهودیان تحصیل‌کرده‌ی اروپای غربی و شرقی به رهبری حییم وایزمن تشکیل می‌شد، و در مقطع بعدی حزب سیاسی کارگر را تشکیل داد. جناح تندرو عمدتاً از یهودیان اروپای شرقی و میزراحی با سطح پایین‌تر تحصیلی تشکیل می‌شد، و تحت رهبری ولادیمیر ژئو جابوتینسکی بود. جابوتینسکی یک مهاجر یهودی روس بود که به دنبال پوگرام ۱۹۰۳ روسیه به جنبش صهیونیستی گرایش یافته بود، او ژورنالیست و سخنور بسیار ماهری بود. در مقاله‌ای معروف نوشت از آن‌جا که فلسطینی‌ها «داوطلبانه» ایجاد دولت یهود را نخواهند پذیرفت، تنها زور یا یک «دیوار آهنین» می‌تواند مقاومت آن‌ها را درهم شکند. جابوتینسکی در جریان جنگ جهانی اول «لژیون یهودی» را برای کمک نظامی به بریتانیا و جلب حمایت آن سازمان تشکیل داد. در ۱۹۲۳ دلسرد از سیاست‌های وایزمن از جنبش صهیونیستی جدا شد و پس از چندی «حزب رویونیست» و نیز جنبش جوانان یهود «بیتار» را پایه‌گذاری کرد. در ایجاد نهادهای نظامی و تروریستی بعدی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. همین دو جناح بعداً بازیگران اصلی سیاست اسرائیل شدند. علاوه بر این‌ها جناح‌های مترقی صهیونیستی از جمله صهیونیسم سوسیالیستی که برابری بین یهودیان و اعراب را تبلیغ می‌کردند نیز وجود داشت. از نظر منطقه‌ای نیز تفاوت‌های زیادی

میان یهودیان وجود داشت. برای نمونه در آغاز جنبش صهیونیستی، یهودیان امریکا که از نظر جهان‌بینی و شیوه‌ی زندگی فاصله بسیار زیادی با یهودیان اروپایی داشتند، کم‌ترین گرایش و حمایتی را نسبت به جریان صهیونیسم از خود نشان دادند، و تنها بعد از فاجعه‌ی هولوکاست بود که شروع به حمایت از آن کردند، هر چند که با ایجاد دولت اسرائیل هم چندان گرایشی به مهاجرت به اسرائیل نداشتند. اما همین یهودیان امریکایی بعداً به بزرگ‌ترین حامی اسرائیل بدل شدند، که در نوشته‌ی جداگانه‌ای به آن خواهم پرداخت.

### ایجاد نهادهای نظامی و تروریستی

با شروع درگیری‌ها بین اعراب ساکن فلسطین و یهودیان مهاجر، صهیونیست‌ها شروع به ایجاد نهادهای دفاعی و نظامی کردند. در سال ۱۹۲۰ سازمان نظامی «هاگانا» زیر رهبری جابوتینسکی ایجاد شد، و بعد نیروی ضربتی و کوماندویی «پالماخ» در پیوند با آن به وجود آمد. زمانی که بریتانیا تحت فشار و مخالفت‌ها، مهاجرت‌های یهودیان را کاهش داد، جریان‌ات تندرو یهودی به درگیری با نیروهای انگلیسی پرداختند، و عملیات تروریستی مختلفی بر علیه آن‌ها اجرا کردند. در ۱۹۳۷ «یرگون»، سازمان تروریستی وابسته به بیتار ایجاد شد، و در ۱۹۳۹ جریان تندروتر «لیهی» از آن جدا شد و عملیات تروریستی بر علیه فلسطینی‌ها و انگلیسی‌ها را شدت بخشید. در هتل معروف کینگ دیوید بمب‌گذاری کردند و صد نفر انگلیسی و عرب را کشتند، و چندین ترور بسیار مهم از جمله قتل یک لرد انگلیسی را سازمان‌دهی کردند. حتی کنت برنادوت سوئدی، که از سوی سازمان ملل مأمور میانجی‌گری بین صهیونیست‌ها و فلسطینی‌ها شده بود، و هم او بود که در جریان جنگ جهانی دوم بسیاری از یهودیان را از اردوگاه‌های نازی نجات داده بود، در ۱۹۴۸ به قتل رساندند. سیاست گروه‌های تروریستی صهیونیست در مورد فلسطینی‌ها، حمله به دهات فلسطینی و کشتن و آواره کردن آن‌ها بود. بزرگ‌ترین این قتل‌عام‌ها در ۱۹۴۷ در جریان جنگ اعراب و اسرائیل در دهکده‌ی دیر یاسین در نزدیکی تل‌آویو اتفاق افتاد که ۲۵۴ فلسطینی قتل‌عام شدند، و با ایجاد ترس با آویزان کردن اجساد کشته‌شدگان، ساکنان بقیه‌ی دهات و شهرها را مجبور به فرار از محله‌های خودشان کردند. حتی بعد از ایجاد اسرائیل

این سیاست‌ها ادامه داشت، از جمله قتل عام دهکده‌ی قِبیه توسط واحد ۱۰۱ به فرماندهی آریل شارون، و نمونه‌های دیگر.

ظهور فاشیسم و نازیسم در اروپا بزرگ‌ترین ضربه را به یهودیان اروپا زد و جنایات وحشتناک **هولوکاست** میلیون‌ها یهودی را نابود کرد. همدردی جهانی با یهودیان استقرار دولت اسرائیل و مهاجرت‌های بیشتر یهودیان به منطقه را تسهیل کرد.

به این ترتیب، صهیونیست‌ها - اعم از آن‌ها که به دلایل مذهبی و باور به وعده‌ی خداوندی، بر مهاجرت به اسرائیل تکیه داشتند، چه آن‌ها که به خاطر حفظ فرهنگ یهودی به دنبال موطن خاص یهودیان بودند، و چه آن‌ها که برای گریز از آزار یهودیان در کشورهای مختلف طرفدار صهیونیسم شدند - با سازمان‌دهی وسیع یهودیان جهان و با حمایت قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، و بنیادگرایان مسیحی کشور اسرائیل را ایجاد کردند.

**با آن‌که از همان آغاز تفاوت‌های سیاسی بین جریانات به اصطلاح میانه‌رو و تندرو صهیونیستی وجود داشت، اما این تفاوت‌ها بیشتر بر سر نحوه‌ی پیشبرد سیاست‌ها بود نه خود سیاست‌ها.** هر دو جریان کوچک‌ترین تردیدی در اجرای تمام‌عیار آرمان‌های صهیونیسم نداشتند. مهم‌ترین سیاست‌های مربوط به جایگزینی جمعیت و تصاحب زمین‌ها، در دوران سلطه‌ی اولیه‌ی میانه‌روها صورت گرفت.

با تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، میانه‌روها و حزب کارگر کاملاً دست بالا را در قدرت دولتی داشتند. اختلافات در عرصه‌های دیگر خود را نشان می‌داد، به طوری که با تشکیل دولت اسرائیل، جسد جابوتینسکی که در ۱۹۴۰ در آمریکا درگذشته بود، تا مدتی بعد از پایان دوره نخست‌وزیری بن گوریون در سال ۱۹۶۴ به اسرائیل منتقل نشد؛ در حالی که جسد هرتسل بلافاصله در ۱۹۴۹ به اسرائیل آورده شد. اختلافات بین صهیونیست‌های سکولار و مذهبی به حدی بود که رهبر اولیه‌ی اسرائیل، بن گوریون، از ترس آن‌که رهبران مذهبی قوانین هالاخا را مبنای قانون‌گذاری قرار دهند، از قانون اساسی برای اسرائیل صرف‌نظر کرد، و به همین دلیل اسرائیل امروز فاقد قانون اساسی است و به جای آن «قانون پایه»

مبنای قانون‌گذاری است.

اختلافات باقی ماند، و با آن‌که میانه‌روها بیشتر و بیشتر به سرعت به راست غلتیدند، اختلافات سیاسی و درگیری‌ها بین جناح‌های صهیونیستی در مراحل بعدی و از زمانی که حزب دست‌راستی لیکود تشکیل شد و در ۱۹۷۷ برای اولین بار دولت تشکیل داد و احزاب مذهبی دست‌راستی هم قدرت بیشتری یافتند، شدت گرفت.

### اجرای دو سیاست مرتبط؛ جایگزینی جمعیت و تصاحب زمین

به اجرا درآوردن سیاست صهیونیستی دو جنبه‌ی مرتبط را به همراه داشت؛ اولی جایگزینی جمعیت، یعنی اخراج ساکنان غیریهودی و اسکان دادن مهاجران یهودی، و دومی تصاحب و تقسیم زمین‌ها.

در جریان جنگ اول (۱۹۴۷-۱۹۴۹) بیش از ۷۰۰ هزار نفر یا ۸۰ درصد فلسطینی‌ها از زمین‌های خود اخراج شدند و یا از ترس آن‌جا را ترک کردند به این امید که پس از جنگ بازگردند. کتاب‌های تاریخی اسرائیل و به‌طور کلی مورخان غربی در توضیح جنگ اول اعراب/اسرائیل به حمله‌ی مشترک ارتش‌های کشورهای عربی و نیروهای جنگنده‌ی فلسطینی به نیروهای اسرائیلی اشاره دارند. درست است که پس از اعلام نظر سازمان ملل در مورد تفکیک سرزمین، کشورهای تازه تأسیس یافته‌ی عربی، مصر، سوریه، لبنان، ماورای اردن، عراق و عربستان «نیروی مشترکی» را سازمان‌دهی کردند، اما ترکیب واقعی این نیرو جای تأمل دارد. ارتش مصر عمدتاً در مرزهای خود باقی ماند و بیشتر نگران بحران داخلی سلطنت فاروق بود؛ عربستان سعودی وعده‌ی ۴۰ هزار سرباز داده بود ولی ۷۰۰ سرباز فرستاد؛ و لبنان ۲۰۰۰ سرباز. مهم‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین نیرو متعلق به ماورای اردن بود که ۱۰ هزار سرباز داشت اما تحت فرمان افسران انگلیسی بود که در عمل وارد جنگ نشدند. ملک عبدالله که به تازگی از سوی انگلیس پادشاه ماورای اردن شده بود، از صهیونیست‌ها وعده گرفته بود که اگر نجنبند، اردن می‌تواند کرانه‌ی باختری رود اردن و اورشلیم شرقی را پس از جنگ در اختیار گیرد، و او نیز چنین کرد و چنین هم شد. (در ۱۹۵۱ یک گروه فلسطینی به جرم این خیانت ملک عبدالله را به قتل رساند.) نیروهای عرب انگیزه‌ی چندانی برای



جنگ نداشتند و هماهنگی و سازمان‌دهی میان آن‌ها هم در هم ریخته بود. تنها جنگجویان فلسطینی با قاطعیت می‌جنگیدند، اما به‌هیچ‌وجه در سطح آمادگی جنگی و انگیزه‌ی قوی جنگجویان صهیونیست، از جمله نیروهای نظامی هاگانا و پالماخ نبودند. (در جریان جنگ جهانی دوم صهیونیست‌ها یک «بریکاد یهودی» به وجود آوردند و برای شرکت در جنگ به نفع بریتانیا اعلام آمادگی کردند. انگلیسی‌ها چون اعتمادی به آن‌ها نداشتند، آن‌ها را وارد جنگ نکردند و تنها در ماه‌های آخر جنگ به آن‌ها اجازه دادند که به شکار افسران نازی بپردازند. آن‌ها در مراجعت اسلحه و مهمات فراوانی قاچاق کردند، و با کامیون‌های خود تعداد زیادی از یهودیان بازمانده از جنایت‌های نازی‌ها را به منطقه آوردند.) مجموعه‌ی تشکل‌های دفاعی و نظامی اسرائیلی با سازمان‌دهی منظم و استفاده از بسیاری از تجهیزات جنگی که به‌دست آورده بودند، همراه با گروه‌های تروریستی ایرگون و لیهی و داوطلبان یهودی، به‌سرعت توانستند حمله‌ی فلسطینی‌ها و اعراب را خنثی کنند و علاوه بر حفظ مناطقی که سازمان ملل برای دولت اسرائیل در نظر گرفته بود، به مناطق حساس و استراتژیک بیشتری به‌ویژه در نزدیکی منابع آب رودخانه‌ی اردن حمله کرده و با کشتن یا اخراج ساکنان فلسطینی، این مناطق را تحت کنترل درآورند.

در پایان آخرین نبرد در سال ۱۹۴۹، اسرائیل مرزهای خود را بیش از پنج هزار کیلومتر مربع گسترش داده بود. (مجموعه‌ی زمین‌هایی که سازمان ملل به اسرائیل تخصیص داده بود پانزده هزار و پانصد کیلومتر مربع بود.) در این جریان بیش از ۴۰۰ شهر و ده فلسطینی خالی از سکنه شدند. هم‌زمان تعداد روزافزونی از یهودیان مهاجر از اروپا و آسیا و خاورمیانه وارد می‌شدند و از طریق آژانس یهود و دیگر نهادهای اسرائیلی اسکان داده می‌شدند.

با استقرار دولت اسرائیل، برای تعیین تکلیف شهرها، دهات، و زمین‌های به‌دست آورده، دولت «سیاست زمین» را از طریق یک سلسله مبنای حقوقی مشخص کرد. بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۶، اسرائیل به سه منطقه‌ی نظامی تقسیم شده بود که هر یک تحت فرمان یک فرماندار نظامی قرار داشت. تصاحب کلیه‌ی زمین‌های اشغال‌شده به سه نهاد، یعنی دولت، «آژانس یهود» و «صندوق ملی یهود» واگذار شد، و قوانین متعددی نیز وضع شد:

«قانون مالکیت غایبین» در سال ۱۹۵۰ اعلام نمود هر فرد عرب که در روی زمین‌اش باقی نمانده، حتی اگر در جای دیگری در اسرائیل باشد، «غایب» محسوب شده و زمین او و سایر پناهندگان دیگر مانند او مصادره و تا تعیین تکلیف نهایی در اختیار یک نهاد متولی گذاشته می‌شود. اعرابی که از زمین‌های خود اخراج شده و یا فرار کرده و به خارج از اسرائیل رفته‌اند «غایب» و آن‌ها که به جای دیگری در داخل اسرائیل رفته «غایبین حاضر» (!) نامیده شدند. سرانجام از تمام این افراد سلب مالکیت شد.

قبلاً در ۱۹۴۸ براساس ماده‌ی ۱۲۸ «مقررات دفاعی» به فرمانداران نظامی اختیار تام داده شد که هر منطقه و ناحیه‌ای را که صلاح می‌دانستند ممنوعه اعلام کنند و هیچ کس بدون مجوز حق ورود به آن را نداشته باشد. هدف این ماده ممانعت از بازگشت فلسطینی‌ها به دهات خود بود.

در ۱۹۴۹ وزارت دفاع این اختیار را قانوناً کسب کرد که هر منطقه‌ای را که لازم می‌بیند «حوزه‌ی امنیتی» تعیین کند و تحت کنترل کامل درآورد. با همین بهانه عملاً تمامی مناطق نزدیک به منابع رودخانه اردن، بحرالطبریّه و بحرالمیت حوزه‌ی امنیتی تعیین شد و در انحصار اسرائیل قرار گرفتند.

در ۱۹۴۹ «قانون زیرکشت بردن زمین‌های بلااستفاده» امکان مصادره‌ی هر زمینی را که بلااستفاده مانده بود قانوناً فراهم آورد.

در ۱۹۴۹ «قانون اضطراری زمین» امکان رسمی واگذاری زمین‌های تصاحب‌شده را برای اسکان مهاجرین جدید یهودی تدارک دید.

در ۱۹۵۳ «قانون اکتساب و مالکیت زمین» به وزارت دارایی اختیار داد که مالکیت زمین‌های تصاحب‌شده را به دولت منتقل نماید.

از طریق مجموعه‌ی این قوانین، ۷۰ درصد زمین‌های فلسطینی‌ها رسماً تصاحب شد. به این ترتیب در همان مراحل اول هر دو جنبه‌ی سیاست صهیونیستی، یعنی جایگزینی جمعیت (اخراج فلسطینی‌ها و آوردن مهاجرین یهودی)، و سلب مالکیت از فلسطینی‌ها و انتقال زمین‌های آن‌ها به نهادهای اسرائیلی به سرعت انجام شد، اما این امر پروژه‌ای ناتمام بود و ادعای وعده‌ی خداوندی می‌بایست هوشیارانه و قاطعانه در مراحل بعدی به شکل فزاینده‌ای

## به موقع اجرا گذاشته شود.

جنگ دوم اعراب/اسرائیل، یا جنگ سوئز در ۱۹۵۶ تأثیر مستقیمی بر تغییر جمعیت و اشغال زمین نداشت. اما در جنگ سوم، جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷، اسرائیل با پیش‌دستی و ضربه‌ی غافلگیرکننده ظرف چند ساعت تمام نیروی هوایی مصر (۴۰۰ هواپیمای جنگی) را در فرودگاه‌های مصر بمباران کرد و با کنترل کامل فضا، تانک‌ها و ارتش مصر را نابود کرد و بعد به سراغ سوریه و اردن رفت و آن‌ها را شکست داد. در این جریان کنترل تمامی کرانه‌ی باختری رود اردن، غزه، صحرای سینا، و بلندی‌های جولان را بدست آورد، زمین‌های تحت کنترل اسرائیل را هفت برابر نمود، و ۳۸۰ هزار فلسطینی دیگر را اخراج و در به‌در کرد. این جنگ بزرگ‌ترین دستاورد صهیونیست‌ها بود، به‌ویژه آن‌که تمامی کرانه‌ی باختری را که قشریون یهودی آن را مقر باستانی قوم یهود، ساماریا/جودیا می‌پندارند، و نیز بلندی‌های جولان را که کنترل اسرائیل بر تمامی منابع آبی رود اردن و بحرالطبریه را تأمین می‌کرد، به دست آورد. مهم‌ترین سیاست صهیونیست‌ها پس از اشغال کرانه‌ی باختری از جمله اورشلیم شرقی (بیت‌المقدس شرقی) ایجاد شهرک‌نشین‌های یهودی و اسکان دادن یهودیان در زمین‌های تازه اشغال‌شده بود. سیاستی که در تمام مراحل بعدی بی‌وقفه دنبال شد و می‌شود.

جنگ چهارم اعراب/اسرائیل، جنگ اکتبر یا جنگ یوم کیپور در ۱۹۷۳، که مصر و سوریه با حمله‌ی غافلگیرکننده موفق شدند اسرائیل را موقتاً تا چندین کیلومتر از مرزهای ۱۹۶۷ عقب برانند - سیاستی که امریکا هم با توجه به نزدیکی انورسادات به امریکا و اخراج شوروی‌ها از مصر خواهان نوعی حفظ آبرو برای جانشین جمال عبدالناصر بود - تأثیر مستقیم و بلافاصله‌ای بر دو سیاست صهیونیستی (اخراج و تصاحب زمین) نداشت. اما این جنگ زمینه‌ی مذاکرات صلح بین مصر و اسرائیل و بازگرداندن صحرای سینا به مصر را فراهم کرد. جالب آن‌که مذاکرات و توافق کمپ دیوید در ۱۹۷۷، سیاستی بود که رهبری وقت اسرائیل برای حفظ مناطق اشغالی فلسطینی از آن استقبال کرد. در امریکا جیمی کارتر به قدرت رسیده بود و دولت اسرائیل را سخت تحت فشار قرار داده بود تا برای پس دادن مناطق اشغالی با رهبران فلسطین وارد مذاکره شود. رهبری اسرائیل، مناخیم بگین - همان کسی که رهبر سازمان تروریستی ایرگون

در زمان ایجاد اسرائیل بود - از تندروترین صهیونیست‌ها بود که تحت هیچ شرایطی حاضر به بازگرداندن «حتی یک اینچ» از کرانه‌ی باختری و نوار غزه نبود. اما برای آن‌که از سر فشارهای کارتر نجات یابد، با اشتیاق وارد مذاکرات با مصر و بازگرداندن صحرای سینا شد تا بحث مناطق اشغالی فلسطینی کنار گذاشته شود؛ در سال ۱۹۷۸ همراه با انور سادات جایزه‌ی صلح نوبل را هم دریافت کرد! با آن‌که صحرای سینا هم جزئی از «وعده‌های خدا» بود و به روایت تورات موسی پیامبر هم قوم یهود را با شکافتن دریا از آن جا گذرانده بود، با این حال اهمیت کم‌تری از کرانه‌ی باختری داشت، و مناخیم بگین هم می‌دانست که نمی‌تواند صحرای سینا را برای همیشه حفظ کند.

سیاست اخراج فلسطینی‌ها و تصاحب زمین‌ها ادامه یافت. مبارزات فلسطینی‌ها که در فصل بعدی به آن پرداخته‌ام، به جایی نرسید، انتفاضه‌ی اول زمینه‌های مذاکرات «صلح» را فراهم آورد که به توافق‌های اسلو و پذیرش انتقال بخشی از سرزمین‌های اشغال‌شده به فلسطینی‌ها انجامید. اما تصرف زمین‌ها و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین ادامه یافت و هفت شهری که در کرانه‌ی باختری به فلسطینی‌ها واگذار شده بود و نیز دهات فلسطینی در محاصره‌ی این شهرک‌ها و مناطق ممنوعه‌ی اسرائیلی قرار گرفت. اسرائیل در غزه که جریانات بنیادگرای اسلامی که در اصل با کمک خود او رشد کرده بودند، برای مدتی سیاست دوگانه‌ای را، آن‌طور که در فصل دیگری به آن پرداخته‌ام، در قبال غزه و کرانه‌ی باختری در پیش گرفت. سیاست تصاحب سرزمین به تصاحب مرزهای دریایی نیز کشانده شد و منابع کشف شده‌ی گاز طبیعی و نیز منابع ماهی‌گیری فلسطینی‌ها هم مصادره شد. با به قدرت رسیدن جریانات افراطی تر اسرائیلی، سیاست محدود کردن هر چه بیشتر فضای زندگی فلسطینی‌ها ادامه یافت.

حمله‌ی ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس و کشتار وحشیانه‌ی افراد غیرنظامی و کودکان و زنان اسرائیلی و گروگان‌گیری‌ها بهترین بهانه را به راست‌ترین و خطرناک‌ترین ترکیب صهیونیستی در قدرت داد تا سیاست‌های خود را بی هیچ پرده‌پوشی و شرمی به پیش برد. **آن چه که در غزه می‌گذرد چیزی بیش از پیشبرد عریان همان دو سیاست صهیونیستی همیشگی نیست.** درگیری تنها در غزه نیز باقی نمانده، و بهترین فرصت به دست صهیونیست‌های تندرو در دولت و در شهرک‌های یهودی

داده شده که تعرض رسمی به فلسطینی‌ها در کرانه‌ی باختری و مصادره هر چه بیشتر زمین‌های شان را عملی سازد. و جالب آن‌که این صهیونیست‌ها رویداد ویرانگر ۷ اکتبر را بخشی از پیش‌گویی‌های پیامبرانه (پروفسی) و وعده‌های آسمانی اعلام کردند.

### «دیوار آهنین» در برابر اراده‌ی آهنین

این‌که عاقبت سیاست‌های صهیونیستی چه خواهد بود بستگی به عوامل متعدد داخلی، منطقه‌ای و جهانی دارد، اما آن‌چه که مسلم است این است که صهیونیست‌ها نخواهند توانست فلسطینی‌ها را از صحنه حذف کنند. درست ۲۰ سال پیش در سال ۲۰۰۳ که شاگردان فلسطینی و اسرائیلی من در دانشگاه یورک در درس «جنگ و صلح در خاورمیانه» نمایندگان فلسطینی و اسرائیلی مذاکره‌کننده در توافق غیر رسمی ژنو را به دانشگاه یورک دعوت کرده بودند، در یک سخنرانی تحت عنوان «دیوار آهنین در مقابل اراده‌ی آهنین» اشاره کردم که یک بخش از نظریه‌ی جابوتینسکی درست در آمد و «دیوار آهنین» مورد نظرش قدرت اسرائیل را مستقر کرد. اما بخش دیگر نظرش که گویا این دیوار آهنین فلسطینی‌ها را «مأیوس و درمانده» خواهد کرد غلط از آب در آمد و دیوار آهنین او با «اراده‌ی آهنین» فلسطینی‌ها روبه‌رو شد. بی‌تردید این مبارزه ادامه دارد و خواهد داشت. نه تنها فلسطینی‌ها بلکه یهودیان و اسرائیلی‌های مترقی نیز با جریان شبه فاشیستی، ارتجاعی و بنیادگرای حاکم بر اسرائیل مقابله خواهند کرد. واقعیت این است که نیروهای دست‌راستی بنیادگرای افراطی در اسرائیل بر کنار از ضربات وحشتناکی که به فلسطینی‌ها وارد آورده‌اند، بدنامی فراوانی را نیز برای یهودیان به ارمغان آورده و گرایش‌های یهودستیزی را در نقاط مختلف جهان دامن زده‌اند. شک نیست که موقعیت جریان‌های مترقی در هر دو سو بسیار تضعیف شده و مبارزه برعلیه ارتجاع در هر دو سو روزبه‌روز سخت‌تر شده است.

ترکیب عوامل و بازیگران در عرصه‌ی جهانی - از امپریالیسم امریکا و متحدانش گرفته تا لابی اسرائیل، سازمان‌های دست‌راستی یهودی، بنیادگرایان وانجلیست، شرکت‌های بزرگ تسلیحاتی، اندیشکده‌های طاق و جفت

ارتجاعی، و رسانه‌های عمده در غرب، از یک سو، و دولت‌های ارتجاعی عرب و اسلامی از جمله دولت خودگردان فلسطین و بنیادگرایان اسلامی از سوی دیگر – رویارویی فلسطینی‌های سکولار و ترقی خواه را در نابرابرترین رویارویی تاریخ قرار داده است، که در مقاله‌ی دیگری در همین مجموعه به آن پرداخته‌ام.

بنیاد زاکرس

@zagros.foundation

# اسرائیل و مسئلہ فلسطین

تحوالات جنبش فلسطین [www.zogrcss.org](http://www.zogrcss.org)

# بنیاد زاگرس

## تحولات جنبش فلسطین<sup>۲</sup>

جنبش فلسطین، در آغاز یک جنبش رهایی‌بخش و ترقی‌خواه بود، و به‌رغم حضور افراد مذهبی مسیحی و مسلمان، عمدتاً گرایش‌های ملی، چپ و لیبرال داشت. با آن‌که در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰، یک روحانی سوری‌ای، به‌نام **عزال‌دین القسام**، از درس‌آموخته‌های دانشگاه مذهبی الازهر مصر که به فلسطین آمده، یک گروه چریکی برعلیه انگلیسی‌ها راه انداخته بود، و در توطئه‌ای به‌دست انگلیسی‌ها با همکاری جریانات رادیکال یهودی کشته شد؛ همچنین در دهه‌ی ۱۹۳۰ **حاج امین‌الحسینی**، مفتی اورشلیم برگزیده از سوی انگلیسی‌ها از اعتصاب عمومی فلسطینیان برعلیه مهاجرت‌های یهودی حمایت‌هایی می‌کرد، و در ۱۹۴۵ اخوان‌المسلمین هم شعبه خود را در فلسطین ایجاد کرده بود، اما حرکت‌های



اسلامی، به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی چندان نفودی در جنبش فلسطین نداشتند.

## جنبش اولیه‌ی فلسطینی

قبل از استقرار دولت اسرائیل، فلسطینیان هم از سوی انگلیس و هم گروه‌های تروریستی یهودی سرکوب می‌شدند. بعد از استقرار دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، نزدیک به ۸۰ درصد فلسطینی‌ها (حدود ۷۰۰ هزار نفر) آواره شدند و به کرانه‌ی غربی، غزه، و کشورهای مجاور از جمله لبنان، سوریه، اردن، مصر، و عراق پناه بردند، سازماندهی‌های متعددی صورت گرفت، که مهم‌ترین آن‌ها «**حرکت القومین العرب**» بود که در ۱۹۵۱ از سوی **جرج حبش** و **هانی ال‌هندی**، **نايف حواتمه** و دیگر دانش‌جویان رادیکال ایجاد شد، و بر اتحاد عربی، سکولاریسم، سوسیالیسم، و بعداً مارکسیسم تأکید داشت. تشکل‌های مهم بعدی نیز که به دنبال انحلال این تشکل پس از شکست در جنگ ۶ روزه‌ی ۱۹۶۷، به وجود آمدند، به‌ویژه **جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین**، و انشعابات بعدی از آن جمله **جبهه‌ی دموکراتیک خلق**، همگی گرایش چپ داشتند. سازمان **فتح** نیز که در ۱۹۵۹ از سوی **یاسر عرفات** ایجاد شد، و **سازمان آزادی‌بخش فلسطین** (ساف) در ۱۹۶۵، با وجود حضور عناصر مذهبی، عمدتاً ملی‌گرا و سکولار بودند.

پس از شکست تحقیرآمیز ارتش‌های مصر، سوریه و اردن در جنگ غافلگیرکننده‌ی ارتش اسرائیل در ۱۹۶۷ و اشغال کرانه‌ی غربی از جمله اورشلیم شرقی، غزه، صحرای سینا، و بلندی‌های جولان توسط اسرائیل، که به افزایش آوارگان فلسطینی و پراکندگی بیشتر آنان انجامید، در دسر اصلی اسرائیل حملات پراکنده‌ی «**فدائیان**» و جنگ‌های چریکی در مرزهای جدید اسرائیل بود. در سپتامبر ۱۹۷۰، ملک حسین پادشاه اردن، ناراضی از فعالیت‌ها و مداخله‌جویی‌های فزاینده‌ی تشکل‌های فلسطینی در اردن، با استفاده از جوی که بر اثر هواپیما ربائی‌ها توسط چریک‌های فلسطینی بر علیه این کشور به وجود آمده بود، دست به قتل عام وسیعی زد و نزدیک به دو هزار نفر از فلسطینی‌ها را کُشت و بسیاری را ناچار کرد به سوریه و لبنان پناهنده شوند. دفتر رهبری ساف نیز که پس از اشغال کرانه‌ی غربی از آن‌جا به اردن منتقل شده بود، به لبنان انتقال یافت. گروه فلسطینی «**سپتامبر سیاه**» بر آمده از این وقایع، در ۱۹۷۲ در جریان المپیک مونیخ

ورزشکاران اسرائیلی را به گروگان گرفت و منجر به کشته شدن همه آن‌ها و گروگان‌گیرها شد. از آن زمان اسرائیل عمده‌ی توجه خود را بر نابودی تشکل‌های فلسطینی گذاشت و موساد «شکار» فلسطینی‌ها در منطقه و در عرصه‌ی بین‌المللی را آغاز کرد.

بخشی از جنبش فلسطین از جمله فتح به رهبری عرفات - که قبلاً در ۱۹۶۵ اولین حمله‌ی چریکی درون اسرائیل را از طریق سازمان «العاصفه» (توفان) راه‌اندازی کرده بود - از همان اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به این نتیجه رسید که امکان شکست نظامی اسرائیل وجود ندارد، و از راه‌های دیگر باید با آن مبارزه کرد. از جمله دفاتر متعددی برای ارتباط با کشورهای اروپایی ایجاد کردند. موساد نگران از بهبود روابط بین فلسطینیان و کشورهای اروپایی، تصمیم به قتل شخصیت‌های برجسته‌ی فلسطینی، روشنفکران، هنرمندان، استادان و حقوق‌دانان در اروپا، که اتفاقاً همگی خواهان برقراری صلح با اسرائیل بودند، گرفت. از جمله، غسان کفانی، شاعر و روزنامه‌نگار، وائل زعیتر، ادیب، محمود همشیری، اقتصاددان و نماینده‌ی فتح در پاریس، باسل ال‌کئیسی، حقوق‌دان، کمال ناصر، شاعر، و بسیاری دیگر بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ ترور شدند.

جنگ «یوم کپور» در ۱۹۷۳، تغییرات زیادی را در منطقه به همراه داشت، از جمله زمینه‌ی تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد صلح بین کشورهای عربی و اسرائیل و یافتن راهی برای مسئله‌ی فلسطین، را فراهم کرد. در ۱۹۷۴، یک انشعاب مشکوک در سازمان فتح تحت عنوان «فتح المجلس الثوری» (فرماندهی انقلابی فتح) به رهبری ابونضال روی داد. این یک تشکل تروریستی بود که با خشونت بسیاری صدها نفر از یهودیان و غیریهودیان غیر نظامی را در خارج، از جمله چندین نفر از مهم‌ترین رهبران ارشد جنبش فلسطین، را به قتل رساند و از آن‌جا که نام فتح را یدک می‌کشید، صدمه‌ی زیادی به تلاش برای بهبود روابط بین‌المللی جنبش فلسطین وارد کرد. شایع بود که موساد در این تشکیلات نفوذ کرده، و زمانی که در ۱۹۸۲ آریل شارون، وزیر دفاع وقت اسرائیل، در تدارک حمله به لبنان و اخراج فلسطینی‌ها از آن‌جا بود، گروه ابونضال به سفیر اسرائیل در لندن سوءقصد کرد، و با آن‌که موساد به‌خوبی می‌دانست که او ارتباطی با فتح ندارد، ارتش اسرائیل به بهانه‌ی این سوءقصد به لبنان حمله کرد و در بمباران‌های

وسیع و جنگی بی‌رحمانه با کمک جریانات دست‌راستی مارونی، ساف به ناچار یک بار دیگر پایگاه خود را تغییر داد و این مرتبه به خارج از منطقه، به تونس انتقال یافت.

در این مسیر نسبتاً طولانی، تشکل‌های اولیه‌ی فلسطینی علاوه بر ضربات اسرائیل به دلایل دیگری نیز تضعیف شدند. از آن جمله، در آغاز تحت تأثیر **ناسیونالیسم بعث** و انشعابات و رقابت‌های بخش سوری و عراقی قرار گرفتند. با ظهور جمال عبدالناصر، به‌ویژه پس از «پیروزی» او در جنگ سوئز در ۱۹۵۶، عمدتاً تحت تأثیر **ناصریسم** و کنترل او بودند، و هزاران «فدائی» در مصر آموزش نظامی دیدند، اما تا قبل از جنگ فاجعه‌بار ۱۹۶۷، ناصر که مشغول آماده‌سازی ارتش مصر برای جنگ با اسرائیل بود، مانع از درگیری چریک‌های فلسطینی می‌شد مبادا که قبل از آمادگی کامل ارتش مصر بهانه‌ای به اسرائیل برای حمله به مصر بدهند. با شکست ارتش‌های عربی در آن جنگ، جنبش فلسطین تلاش کرد که مستقل از آن‌ها، و تحت تأثیر جنبش آزادی‌بخش الجزایر و تا حدودی یمن، عمل کند. اما از آن پس شاهد اختلافات درونی و انشعابات پی‌درپی و رقابت‌ها بین آن‌ها بوده‌ایم و این وضعیت کماکان باقی است. (نمودار ۱)

### ورود اسلام‌گراها: حماس و جهاد اسلامی

در سال ۱۹۷۳، شیخ **احمد یاسین**، روحانی بنیادگرای اسلامی، - که خود یک پناهنده‌ی فلسطینی بود که در جریان جنگ ۱۹۴۸ در سن ۱۲ سالگی با خانواده‌اش اخراج و به غزه پناهنده شده بود و مدتی هم در دانشگاه الازهر مصر درس خوانده بود - یک تشکل خیریه تحت عنوان «**مجامع الاسلامیه**» به وجود آورد تا در فضای فقرزده و سرشار از جمعیت آواره‌ی نوار غزه و در شرایط ضعف و ناتوانی بی‌پایان جریانات سکولار فلسطینی، سیاست‌های واپس‌گرایانه‌ی مذهبی خود را به پیش برد. این گروه با جذب فزاینده‌ی هوادار، مساجد جدیدی را تأسیس و کمک‌هایی از **اخوان المسلمین مصر** دریافت کرد. آن‌ها به تدریج دست به حمله به جریانات غیرمذهبی فلسطینی زدند، سینماها را به آتش کشیدند و کارگران جنسی را به قتل رساندند، و در محله‌های خود حجاب را اجباری کردند. آنان با کسب نفوذ بیشتر دانشگاه اسلامی غزه را تحت کنترل گرفتند و استادان و دانشجویان

سکولار را اخراج کردند.

در آن زمان نوار غزه، که پس از جنگ ۱۹۴۸ تحت کنترل مصر درآمده و در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمده بود، تحت کنترل کامل اسرائیل قرار داشت، و شهرک‌های یهودی‌نشین متعددی عمدتاً در سواحل مدیترانه در حال گسترش بودند. **اخوان المسلمین و دیگر جریانات اسلامی غزه در آن مقطع به جنبش مقاومت نپیوستند**. اسرائیل که از نیروهای سکولار فلسطینی ضربه‌های زیادی خورده بود، تصمیم به تقویت اسلام‌گراها گرفت. مقامات اسرائیلی با این سازمان «خیریه» تماس گرفتند و پیشنهاد کردند که برای امور خیریه می‌تواند از اسرائیل کمک‌های مالی بگیرد، و در ۱۹۷۹، اسرائیل آن را به رسمیت شناخت. اگر القاعده و داعش محصول غیرمستقیم سیاست امپریالیسم امریکا و متحدانش بودند، حماس محصول مستقیم و ساخت اسرائیل است، که در نهایت به بزرگ‌ترین دشمن اسرائیل تبدیل شد.

در ۱۹۸۱ نیز گروه اسلامی دیگری تحت عنوان «**جهاد اسلامی فلسطین**»، منشعب از شاخه‌ی جهاد اسلامی اخوان المسلمین مصر (همان‌ها که انور سادات را کشتند)، تحت تأثیر استقرار جمهوری اسلامی ایران، اعلام موجودیت کرد، و خواستار ایجاد حکومت اسلامی در سراسر فلسطین در مرزهای ماقبل ۱۹۴۸ شد. در ۱۹۸۴ اسرائیل متوجه شد که طرفداران شیخ یاسین در حال پنهان کردن اسلحه در مساجد هستند، او را دستگیر کرد، ولی بعداً در معاضه زندانیان آزاد شد. از آن پس درگیری بین اسلام‌گرایان و اسرائیل تشدید شد.

## مراحل تحول حماس

در ۱۹۸۷ با شروع انتفاضه‌ی اول (۱۹۸۷-۹۳)، شیخ یاسین به همراه **عبدالعزیز رتسیسی**، پزشک بنیادگرا و عضو اخوان المسلمین، سازمان مقاومت اسلامی، «**حماس**» را با خواست استقرار حکومت اسلامی در تمام فلسطین به وجود آورد. حماس طی مراحل متعددی از یک جریان کوچک مذهبی به بزرگ‌ترین جریان سیاسی-نظامی فلسطین تبدیل شد.

در مرحله اول، از اواسط ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۸، فاز شکل‌گیری حماس است. در

۱۹۸۳ «برادران» شروع به ایجاد تشکل‌های مخفی پراکنده کردند. دو واحد عمده اطلاعاتی و نظامی، «المجد» (برای اطلاعات) و «المجاهدین» (کماندو) نقش بسیار مهمی یافتند، اما دستگاه امنیتی اسرائیل در هر دو رخنه کرد، و پس از مدتی بر چیده شدند. در این فاز، دانشجویان مسلمان فلسطینی وابسته به اخوان المسلمین در کشورهایی که والدین شان پناهنده شده بودند، تشکل جنبش اسلامی فلسطین را به وجود آوردند. یکی از مهم‌ترین این افراد خالد مشعل بود که در آن زمان در کویت تدریس می‌کرد. در ۱۹۸۹ شیخ یاسین از سوی مقامات امنیتی اسرائیل دستگیر و به حبس ابد محکوم گشت. حماس در انتفاضه‌ی اول در غیاب سازمان آزادی‌بخش فلسطین که از منطقه اخراج شده بود، نقش مهمی یافت و به سرعت نفوذ پیدا کرد.

در مرحله دوم، از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، با شروع مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین از اوایل دهه‌ی نود، حماس به مخالفت با آن پرداخت و با ساف در افتاد، با شکست توافق نامه‌های اسلو، اعتبار بیشتری یافت و در انتفاضه دوم نیز نقش مهمی یافت. در ۱۹۹۱ شاخه‌ی نظامی خود، بریگاد عزالدین قسام، را با تجدید سازمان واحدهای المجد و المجاهد ایجاد کرد. پس از حمله صدام به کویت و اخراج فلسطینی‌ها از آن کشور، خالد مشعل و پاره‌ای دیگر از رهبران مسلمان به اردن رفتند. او در ۱۹۹۶ رئیس هیئت سیاسی حماس شد. در ۱۹۹۷، عوامل موساد در اردن خالد مشعل را مسموم کردند. با دستگیری ماموران موساد، ملک حسین نگران از عواقب کشته شدن مشعل و شورش فلسطینی‌های اردن، بلافاصله از نتانیاهو خواست که بی درنگ پادزهر را به اردن بفرستد و تهدید کرد که در غیر این صورت ماموران موساد را محاکمه‌ی علنی خواهد کرد. به رغم مخالفت اولیه نتانیاهو، با وساطت و اصرار کلینتون، رئیس جمهور امریکا، موساد پاد زهر را فرستاد و مشعل زنده ماند. به علاوه خواست دیگر اردن آزادی رهبر حماس، شیخ یاسین بود که او هم آزاد شد. در همین مرحله، اسمعیل هنییه که از زمان دانشجویی در دانشگاه اسلامی غزه به حماس پیوسته بود، پس از چند بار دستگیری توسط اسرائیل، در سال ۱۹۹۲ همراه رنتیسی و دیگر رهبران حماس به لبنان تبعید شد. پس از آزادی شیخ یاسین، هنییه مسئولیت ریاست دفتر او را به عهده گرفت و همین امر سبب پیشرفت سریع او در این جریان شد. در ۱۹۹۹،

اردن تمامی رهبران حماس را به اتهام دخالت در امور اردن، اخراج کرد. در مرحله سوم، از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶، تحولات زیادی صورت گرفت که از مهم‌ترین آن‌ها، ترور رهبران اصلی حماس بود. در سال ۲۰۰۴ اسرائیل شیخ یاسین را کشت، و رنتیسی جانشین او شد، که او هم یک ماه بعد توسط اسرائیل به قتل رسید. (این در شرایطی بود که شیخ یاسین به‌نوعی مرزهای ۱۹۶۷ اسرائیل و فلسطین را با شرایطی پذیرفته بود.) با کشته شدن این رهبران، خالد مشعل رهبری سیاسی حماس را از خارج از فلسطین به دست گرفت. با ادامه درگیری‌های چریکی و انتحاری در غزه و در اسرائیل، آریل شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل، حفظ شهرک‌نشین‌های اسرائیلی در نوار غزه را به صرفه ندید و دستور جمع‌آوری آن‌ها را در سال ۲۰۰۵ صادر کرد، و به زور آن‌ها را به کرانه‌ی غربی و اسرائیل منتقل نمود. اسرائیل غزه را از زمین، هوا و دریا به محاصره‌ی کامل درآورد.

در مرحله چهارم، از سال ۲۰۰۶ تا اکتبر ۲۰۲۳، حماس با نفوذی که در غزه پیدا کرده بود، در انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین بیشترین صندلی‌ها را اشغال کرد و با ساف دولت مشترک تشکیل داد. اسمعیل هنییه که در راس لیست حماس برای انتخابات بود به نخست وزیر دولت خودگردان فلسطین منصوب شد. اسرائیل اما آن را به رسمیت نشناخت، و اختلافات درونی بین حماس و فتح سبب شد که حماس با توسل به نوعی کودتا وارد جنگ با ساف شود. در ۲۰۰۷ محمود عباس، هنییه را از نخست وزیر برکنار کرد و حماس از همان سال رأساً دولت نوار غزه را به دست گرفت. هنییه تا ۲۰۱۷ رهبری حماس در غزه را عهده‌دار بود و پس از انتقال به قطر **یحیی السنوار** جانشین او در غزه شد. هنییه نیز به جای خالد مشعل به ریاست هیئت سیاسی حماس مستقر در قطر منصوب شد. سنوار نیز از فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه اسلامی غزه و از پایه‌گذاران شبکه امنیتی حماس است که در ۱۹۸۹ توسط اسرائیل دستگیر و به چند بار حبس ابد محکوم شد، اما پس از ۲۲ سال در ۲۰۱۱ در جریان مبادله زندانیان آزاد شد.

اسرائیل به بهانه‌ی نفوذ حماس در سازمان اونروا (سازمان کمک به پناهندگان فلسطینی سازمان ملل) در غزه، به امریکا و دیگر متحدانش از جمله کانادا فشار آورد که کمک‌ها به این سازمان را قطع کنند، و آن‌ها نیز چنین کردند. اما با

کم شدن امکانات کمک‌های اونروا، خانواده‌های پناهندگان بیشتر و بیشتر به کمک‌های خیریه‌ی سازمان حماس وابسته شدند و این امر خود سبب کسب حمایت بیشتر حماس شد. حماس مساجد بیشتری ساخت (هم اکنون ۱۰۸۰ مسجد در این باریکه وجود دارد) و با کنترل همه‌ی جنبه‌های زندگی در غزه، از جمله ایجاد ترور در ۱۱ دانشگاه غزه، استادان و دانشجویان مخالف را اخراج و یا ساکت کرده و تشکیلات خود را گسترش داد. این واقعیت در غزه به راحتی قابل مشاهده بود.

جریانات اسلامی دیگری نیز در منطقه به وجود آمده بودند که پاره‌ای از آن‌ها به درگیری‌های فلسطین / اسرائیل کشانده شدند. از آن جمله، سازمان «أمل» که ابتدا در رابطه با وضعیت اسفبار اقلیت شیعه‌های لبنانی در ۱۹۷۴ از سوی امام موسی صدر ایجاد شد، اما پس از اولین حمله‌ی عمده اسرائیل به لبنان در ۱۹۷۸، وارد درگیری با اسرائیل شد. دیگری «حزب‌الله لبنان» است که پس از جنگ ۱۹۸۲ اسرائیل / لبنان با کمک جمهوری اسلامی ایجاد شد، و در چندین نبرد، به‌ویژه در ۲۰۰۶ با اسرائیل وارد جنگ شد، که خود داستان دیگری است.

در این سال‌ها حماس به‌رغم اختلافات اعتقادی و ضد شیعه، با حزب‌الله لبنان نزدیک شد و پایگاهی هم در لبنان یافت و از حمایت‌های جمهوری اسلامی بهره‌مند شد. اما با شروع «بهار عربی» حاضر به حمایت از رژیم اسد نشد، و از لبنان اخراج شد. اما سازمان جهاد اسلامی فلسطین که از آغاز رابطه‌ی نزدیک‌تری با حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی داشت، در لبنان باقی ماند. با ادامه‌ی درگیری‌ها، حماس مجدداً به حزب‌الله و جمهوری اسلامی نزدیک شد.

به‌طور کلی، با دوپاره شدن مقاومت فلسطین، اسرائیل از وجود حماس و درگیری‌های پی‌درپی برای پیشبرد سیاست‌های تعرضی خود در کرانه‌ی غربی استفاده کرد، محاصره کامل غزه را ادامه داد و هر زمان هم که لازم شد دست به حمله‌ی نظامی در غزه زد: در ۲۰۰۸-۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲، و ۲۰۱۴. حماس سیاست‌های ارتجایی و سرکوب‌گر خود را در جهت اسلامی‌سازی تمام عرصه‌های زندگی مردم غزه به پیش بُرد و با کسب کمک‌های مالی از پاره‌ای کشورهای منطقه به ویژه قطر و ایران، حکومت خود را مستقر ساخت و تشکیلات خود را گسترش داد. (نمودار ۲)

مرحله پنجم، از اکتبر ۲۰۲۳ و حمله‌ی حماس به اسرائیل و عکس‌العمل اسرائیل تا به امروز، تحولات عظیمی را به همراه داشت. حماس به رغم از دست دادن هزاران جنگنده به بزرگ‌ترین و مطرح‌ترین جریان فلسطینی تبدیل شد. در شرایطی که «مسئله» فلسطین به خاطر ضعف جریانات جنبش فلسطینی از یک طرف و قدرت یابی فراینده‌ی جریانات دست راستی افراطی و بنیادگرایان یهودی از طرف دیگر، عملاً به فراموشی سپرده شده بود، و در وضعیتی که دولت ترامپ با حمایت راست‌گرایان اسرائیل پیمان «ابراهیم» و نزدیک سازی دولت‌های ارتجاعی عرب با اسرائیل را به راه انداخته بود، حمله‌ی حماس همه معادله‌ها را بر هم زد و توجه جهان را بار دیگر به فلسطین و مسائل حل‌نشده‌ی آن جلب نمود.

زمانی که حماس به‌طور غیرمنتظره در انتخابات شورای فلسطین در ۲۰۰۶ اکثریت آراء را کسب کرده بود، من در مقاله‌ای تحت عنوان «حماس کم خطر!»<sup>۵</sup> در یکی از نشریات اینترنتی کانادا نوشتم اگر اسرائیل، امریکا و دولت خودگردان فلسطین از پیروزی یک جریان بنیادگرای اسلامی در انتخابات فلسطین دچار شوک شده‌اند، تنها باید خود را سرزنش کنند. در حالی که سرزنش‌ها و تهدیدها از هر سو به گوش می‌رسد، سؤال مهم برای همه این است که با حماس چه باید کرد. سیاست‌های متعددی مطرح شده: یا آن را نادیده بگیرند، یا با آن مقابله کنند، یا آن را به رسمیت بشناسند. این هر سه، انتخاب‌های نادرستی هستند.

راست میانه‌ی اسرائیل، از جمله کفیل نخست وزیر اهود اولمرت، اعلام کرد که نادیده گرفتن حماس خطا است، چرا که مناطق فلسطینی کرانه‌ی غربی از جمله اورشلیم شرقی، و غزه نظیر جنوب سودان یا سومالی نیستند که بتوانند بدون یک دولت مرکزی در هرج و مرج کامل به سر برند. هرج و مرج در مناطق اشغالی مستقیم و غیر مستقیم به اسرائیل سرایت می‌کند و جامعه فلسطینی را رادیکالیزه تر می‌کند. دولت خودگردان تماماً به کمک‌های مالی اتحادیه اروپا، امریکا و ژاپن، و هم چنین مالیات‌هایی که اسرائیل برای آن جمع‌آوری می‌کند، وابسته است. بدون این کمک‌ها این دولت حتی قادر به ارائه خدمات بسیار ناچیز خود نخواهد بود، و نمی‌تواند حقوق حدود ۱۵۰ هزار کارمندانش را نیز بپردازد. این وضعیت



سبب می‌شود که حماس پول بیشتری از حامیان‌ش در عربستان سعودی و به ویژه هم مسلکان بنیادگرای در رژیم ایران دریافت کند. حماس را دیگر نمی‌توان نادیده گرفت. راست و راست افراطی اسرائیل، نظیر نتانیاهو و نو محافظه کاران امریکا بر مقابله با حماس تأکید کردند. از سوی دیگر، به رسمیت شناختن حماس به معنی اعتبار بخشی به یک جریان بنیادگرای اسلامیِ سرسخت خواهد بود، جریانی که حتی قبل از آن که به قدرت برسد، سیاست‌های تاریک اندیش و ضد حقوق بشری خود را به مردم فلسطین تحمیل کرده است. اشاره کردم اگر حماس را نه می‌توان نادیده گرفت، نه با آن به مقابله برخواست، و نه آن را به رسمیت شناخت، پس چه باید کرد؟ پاسخ بسیار پیچیده است. اسرائیل، دولت‌های امریکای شمالی و اروپا به جای وحشت زدگی و اعلام پی در پی انواع تهدیدها، بهتر است صبر کنند و ببینند که حماس چگونه می‌خواهد وعده‌ی «تغییر و اصلاح» را عملی کند. اضافه کردم که فلسطینی‌ها به دلایل مختلف، و نه به خاطر این که همگی اسلام‌گرا شدند و خواستار ایجاد یک دولت اسلامی‌اند، به حماس رأی دادند، بلکه از فساد فتح و ناکامی‌های سازمان آزادی بخش فلسطین در پایان بخشیدن به اشغال اسرائیل سخت خشمگین بودند. حماس نخواهد توانست مسائل عدیده‌ای را که مردم فلسطین با آن روبه‌رو هستند حل کند و ناچار خواهد بود با دیگر جریانات فلسطینی سازش‌هایی را به عمل آورد، و در این شرایط تنها گزینه بین یک حماس کم‌خطر و یک حماس رادیکال‌تر است، و دومی بدبختی‌ها و فلاکت‌های بیشتری را برای فلسطینی‌ها و به‌طور کل خاورمیانه به همراه خواهد داشت. اضافه کردم که باید امیدوار بود که دولت امریکا با آموختن از شکست‌های مفتضحانه خود در افغانستان و عراق، این مسئله را درک کند و برای پایان بخشیدن به اشغال اسرائیل و کمک به ایجاد یک دولت مستقل و ماندگار فلسطینی، با نیروهای طرفدار صلح در اسرائیل و فلسطین همراه شود. اما همان‌طور که در بخش‌های دیگر این مجموعه اشاره شد، اسرائیل با حمایت امریکا تنها به مقابله با حماس ادامه داد، غزه را به محاصره کامل در آورد و طی جنگ‌های مختلف با بمباران شهرها و دهات و کشتار رهبران حماس و مردم عادی، حماس را رادیکالیزه‌تر کرد و نتیجه‌ی آن را در حمله اکتبر ۲۰۲۳ می‌بینیم. به‌طور کلی، جنبش فلسطین در یک مسیر طولانی، از رهبری جریانات

سکولار و ترقی خواه به رهبری یک جریان بنیادگرای مذهبی تحول یافت. در این میان متأسفانه جریانات چپ فلسطین، از جبهه‌ی آزادیبخش تا جبهه دموکراتیک و شاخه‌های منشعب از آن با حماس وارد اتحاد عمل شدند. حزب کمونیست فلسطین هم از حماس حمایت کرد، که منجر به انشعابات‌ی در آن شد و از جمله دبیر اول آن، عبدالمجید حمدان، ابو ویدا، استعفا کرد.<sup>۶</sup> دنباله‌روی از جریانات مذهبی، ضربه‌ی دیگری بر جنبش فلسطین وارد آورد که رهایی فلسطین را با مسائل بیشتری روبه‌رو ساخته و خواهد ساخت.

حمله‌ی اکتبر حماس با آن‌که ضربه‌ی بزرگ و تحقیرآمیزی را بر اسرائیل و ادعای مصونیت‌اش وارد آورد و مجدداً توجه جهان را به مسئله‌ی فلسطین جلب نمود، اما بزرگ‌ترین صدمه را به مردم فلسطین، به ویژه ساکنین غزه زد. اسرائیل با به کار گرفتن «دکترین ضاحیه» (سیاستی شبه فاشیستی، ضد اخلاقی و نامتقارنی که ابتدا در ۲۰۰۶ در ناحیه‌ی شیعیه نشین ضاحیه در جنوب بیروت برای تنبیه سراسری مردم به کار گرفت و تمامی زیرساخت‌ها و ساختمان‌های مسکونی را با خاک یکسان کرد) با نسل‌کشی آشکار و ویران‌سازی‌های سراسری زیرساخت‌ها، محله‌های مسکونی، و مزارع، عملاً غزه را غیرقابل سکونت ساخت. با ادامه‌ی جنگ و عدم موفقیت در بازپس‌گیری گروگان‌ها و شکست حماس، موقعیت دولت ائتلافی نتانیاهو سخت متزلزل شد و فشارهای داخلی و خارجی برای آتش‌بس و مذاکرات صلح افزایش یافت. ائتلاف شکننده‌ی دولت او که با پایان یافتن درگیری‌ها و شکست سیاست حذف حماس، هیچ شانسی برای باقی ماندن در قدرت نداشت، به هر وسیله‌ای متوسل شد تا جنگ غزه را ادامه و حتی در سطح منطقه گسترش دهد. تعیین‌کننده‌ترین اقدام در این رابطه کشتن اسماعیل هنییه در ژوئیه ۲۰۲۴ در تهران در روز تحلیف رئیس‌جمهور جدید ایران، مسعود پزشکیان، بود. نتانیاهو و دارودسته‌اش با این کار عملاً با یک تیر چند هدف را نشان گرفت: رهبر سیاسی حماس را که آمادگی مذاکرات صلح بود از میان برداشت؛ جمهوری اسلامی را سخت تحقیر کرد؛ احتمال هر چند ناچیز هر گونه تغییر سیاست در ایران را از میان برداشت تا کماکان از لفاظی‌های ضد اسرائیلی حکومت ایران که راست اسرائیل همیشه از آن بهره برده، استفاده کند؛ با منطقه‌ای

۶. نگاه کنید به مصاحبه‌ها یه مغیثی با عبدالمجید حمدان، نشریه آرش، شماره ۹۳-۹۲. باز نشر در نقد اقتصاد سیاسی، آوریل ۲۰۲۴

کردن جنگ، متحد اصلی‌اش امریکا را به شکل مستقیم‌تری وارد درگیری کرد؛ و موقعیت دولت خود را تا اطلاع ثانوی مستحکم ساخت. حماس هم برای جایگزینی هنییه، برای اولین بار به جای یک شخصیت سیاسی خارج از غزه، از جمله خالد مشعل، یحیی السنوار، رهبر عملیاتی حماس در داخل غزه را که از شاخه امنیتی- نظامی است به رهبری سیاسی حماس برگزید. در چنین شرایطی ادامه‌ی جنگ و درگیری‌ها و رنج مردم فلسطین از هر نظر روشن است.

اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

www.zagross.org

نمودار ۱: سازمان‌های فلسطینی قبل از پیدایش اسلام‌گراها



## نمودار ۲: سازمان حماس



\* ایجاد هسته های مخفی، جمع آوری اطلاعات، آموزش های نظامی  
 \*\* اطلاع رسانی در مورد نفوذی ها، تنبیه فروشندگان مواد مخدر و کارگران جنسی  
 \*\*\* بیمارستان ها، کلینیک ها، توزیع دارو، و شبکه های خدمات اجتماعی

# بنیاد زاکرس

مسائل تلمبار شده و حل نشده

# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## مسائل تلنبار شده و حل نشده‌ی فلسطین

اگر مسائل و مشکلات فلسطینیان در دوران سلطه‌ی عثمانی و بعد از آن در دوران قیمومیت انگلیس، مهاجرت‌های پی‌درپی صهیونیست‌ها به منطقه، ایجاد جریان‌ات تروریستی و نظامی یهودیان، و درگیری‌های آن‌ها با فلسطینیان و انگلیسی‌ها را کنار گذاریم، مسائل مربوط به دوران پس از ایجاد دولت اسرائیل را به‌طور خلاصه در پنج مقوله‌ی زیر می‌توان طرح نمود؛ مسائلی که به‌هیچ‌یک از آن‌ها در فرایندهای پی‌درپی «صلح» که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت، توجه جدی نشد.

## آوارگی و پناهندگی

در جریان جنگ اول پس از تشکیل دولت اسرائیل (۴۹-۱۹۴۸) که فلسطینی‌ها آن را نکبه و اسراییلی‌ها جنگ استقلال می‌دانند، ۷۰۰ هزار یا ۸۰ درصد فلسطینیان ساکن منطقه آواره شدند و به کرانه‌ی غربی، غزه، اردن، سوریه، لبنان، مصر و عراق پناهنده شدند، و بیش از ۴۰۰ ده و شهر فلسطینی خالی از سکنه شدند. هم‌زمان تعداد فزاینده‌ای از یهودیان از اروپا، آسیا و افریقا وارد اسرائیل شدند. سازمان ملل سازمان اونروا را برای کمک‌های آموزشی، پزشکی و خدماتی برای پناهندگان فلسطینی به وجود آورد، و هر فلسطینی که در دوران جنگ خانه یا کسب‌وکار خود را از دست داده بود تحت پوشش آن قرار گرفت. در جنگ‌های بعدی به‌ویژه در ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، صدها هزار نفر دیگر به جمع آوارگان اضافه شدند، و بسیاری دوباره و یا سه‌باره آواره شدند.

علاوه بر اونروا بخشی از پناهندگان هم در رابطه با کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل قرار گرفتند، و حدود چند هزار نفر هم فاقد کارت هویت‌اند که حتی نمی‌توانند فرزندان خود را به ثبت رسانند و یا کار رسمی پیدا کنند. امروزه، بیش از پنج و نیم میلیون فلسطینی نزد نهادهای سازمان ملل ثبت شده‌اند. حدود یک و نیم میلیون نفر از آن‌ها در اردوگاه‌ها (کمپ‌ها)ی پناهندگی اونروا زندگی می‌کنند، که در پاره‌ای از آن‌ها بیش از ۱۰۰ هزار نفر در فضاهای بسیار محدود در شرایط سختی زندگی می‌کنند. (نقشه ۱) در اردن که بیشترین پناهنده را دارد، بسیاری به شهروندی اردن درآمدند، اما نه در سوریه و لبنان، که بدترین وضعیت را دارند. در لبنان کار در بسیاری از حرفه‌ها برای آن‌ها ممنوع است.

## مرزها، دیوار و موانع رفت‌وآمد

به دنبال آتش‌بس اولین جنگ، در سال ۱۹۴۹ مرزهای اسرائیل با کشورهای هم‌جوار تعیین و به عنوان «خط سبز» معروف شد، اما در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل کرانه‌ی غربی، اورشلیم شرقی، باریکه‌ی غزه و بلندی‌های جولان (و صحرای سینا) را اشغال کرد، که به «مناطق اشغال‌شده» معروف شدند. نیت اسرائیل از همان آغاز قبول آن محدوده نبود. حتی قبل از جنگ ۱۹۶۷ در اولین اقدام سه منطقه‌ی «غیر نظامی» را در اطراف رود اردن و دریاچه‌ی طبریه که از نظر



دسترسی به آب حائز نهایت اهمیت بودند، و در پایان جنگ تحت کنترل هیچ‌یک از طرف‌های متخاصم قرار نگرفته و از سوی کمیته‌ی آتش‌بس سازمان ملل غیر نظامی تعیین شده بودند، اسرائیل با تاکتیک‌های گوناگون از اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ تحت کنترل درآورد و به رغم درگیری نظامی با سوریه و اعتراض‌های بین‌المللی نهایتاً آن‌ها را به اسرائیل الحاق کرد.

به دنبال اشغال کرانه‌ی غربی و غزه، اسرائیل شروع به ساختن شهرک‌های یهودی در زمین‌های فلسطینی کرد. هم‌اکنون بیش از ۱۴۰ شهرک یهودی رسمی و بیش از ۱۰۰ شهرک غیر رسمی (همگی از نظر بین‌المللی غیر قانونی) در کرانه‌ی غربی بیش از ۴۵۰ هزار سکنه را در خود جا می‌دهند. در اورشلیم شرقی در قلب شهر قدیم و در میان اکثریت فلسطینیان، ۱۲ شهرک یهودی در خانه‌ها و محله‌های قبلاً فلسطینی که به بهانه‌های ساده اخراج شده‌اند، وجود دارد، و به سرعت جمعیت یهودی شهر رو به افزایش است. در شهر الخلیل (هبرون) که در قرارداد اسلو رسماً یک شهر فلسطینی قلمداد شد، در میان نزدیک به ۲۰۰ هزار فلسطینی، چند صد نفر یهودی بنیادگرا در شهر و برخی از آن‌ها در بالای بازار شهر زندگی می‌کنند و بیش از ۱۲۰۰ سرباز اسرائیلی از آن‌ها حفاظت می‌کنند. بازار شهر، که اغلب مغازه‌های بسته و از کسب‌وکار افتاده، با انواع توری‌های فلزی پوشانده شده، چراکه شهرک‌نشین‌های بسیار خشن یهودی مرتب سنگ و آجر و آشغال‌های خود را به روی آن می‌ریزند. اولین باری که من از آن بازار عبور کردم، احساسم این بود که اگر صلح‌جوترین انسان از این بازار عبور کند، در انتهای بازار به یک فرد خشونت‌طلب تبدیل خواهد شد! در غزه، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اسرائیل سرانجام ناچار شد که بیش از ۲۰ شهرک یهودی را برچیند، قبلاً هم پس از مصالحه با مصر شهرک‌های صحرای سینا را جمع کرده بود. اما شهرک‌های جولان متعلق به سوریه کماکان برقرار و در حال گسترش است.

با ادامه‌ی مبارزات فلسطینی‌های کرانه‌ی غربی، اسرائیل اقدام به کشیدن دیوار سیمانی عظیم مابین کرانه‌ی غربی و خود اسرائیل کرد. اما نه تنها خط سبز را رعایت نکرد، قسمت اعظم آن را در داخل منطقه‌ی فلسطینی ساخت و در مناطقی حتی تا ۲۵ کیلومتر وارد آن سرزمین شد. از آن مهم‌تر با ساختن شهرک‌های عظیم در اطراف اورشلیم، عملاً تمامی اورشلیم را از کرانه‌ی غربی

جدا و به اسرائیل الحاق کرد، وقعی هم به قطعنامه‌های سازمان ملل نگذاشت.

در توافق اسلو که در زیر به آن خواهم پرداخت، تقسیم مناطق اشغالی به سه **حوزهی «ا»** (شهرهای فلسطینی)، «بی» (حوزهی مشترک اداری فلسطین و نظامی اسرائیل، و «سی» (تحت کنترل کامل اسرائیل)، به نحوی انجام شد که شهرهای فلسطینی در مناطق تحت کنترل اسرائیل محصور شدند و از جمله سرتاسر حاشیهی رود اردن و بحرالمیت، به‌عنوان منطقه‌ی نظامی اعلام شد و فلسطینی‌ها از حق دسترسی به آن‌ها محروم شدند. نگرانی امنیتی از جانب اردن بهانه‌ای بیش نبود، چرا که نزدیک به پنجاه سال است که به‌خاطر همکاری رژیم اردن با اسرائیل حتی یک حرکت چریکی و یا نفوذ از طریق آن مرز صورت نگرفته، و قصد اسرائیل استفاده‌ی حداکثر از رود اردن و دره‌ی بسیار حاصلخیز آن و از منابع غنی بحرالمیت بوده است. امروزه یکی از منابع مهم درآمد شرکت‌های آرایشی و بهداشتی اسرائیلی از بهره‌برداری از منابع غنی بحرالمیت، که به‌خاطر استفاده بیش از حد از رود اردن در حال موت است، تأمین می‌شود. دره اردن یکی از حاصلخیزترین مناطق از نظر کشاورزی است و هم اکنون بخش عمده‌ای از صادرات کشاورزی اسرائیل از همین منطقه اشغالی است. اگر این بخش به دولت خودگردان فلسطین واگذار شده بود، این دولت نیازی به قرض کردن نداشت. از فرماندار فلسطینی اریحا (جریکو) که شهر و منطقه‌اش عملاً هم مرز با رودخانه و بحرالمیت است، شنیدم که تاکنون اجازه نیافته که حتی یک با به کنار ساحل آن دریاچه برود.

تمامی **جاده‌های اصلی و بزرگراه‌ها** نیز در کنترل اسرائیل اند، و بسیاری جاده‌ها تنها برای اسرائیلی‌ها است و فلسطینی‌ها امکان استفاده از آن‌ها را ندارند. در جاده‌های مشترک صدها **پاسگاه بازرسی** اتوموبیل و عابرین پیاده مستقر است، و گاه ساعت‌ها طول می‌کشد که اجازه‌ی عبور داده شود. (نقشه ۲)

### مرز دریایی، محروم‌سازی از ماهی‌گیری و دسترسی به منابع نفت/گاز

در غزه، مرز آبی با دریای مدیترانه محدود و محدودتر شد. در توافق اسلو، منهای دو قسمت شمالی و جنوبی باریکه‌ی غزه که در آن زمان شهرک‌های یهودی مستقر بودند، مرز دریایی معادل ۲۰ مایل آبی (حدود ۳۷ کیلومتر) تعیین شد. با

آن‌که این مرز امکان صید ماهی را برای ماهی‌گیران فلسطینی محدود می‌کرد، با این حال برای مصرف داخلی غزه کافی بود، اما از همان آغاز اسرائیل به بهانه‌های مختلف این حوزه را محدودتر کرد و حوزه‌ی قلمرو خود را گسترش می‌داد. با شروع انتفاضه‌ی دوم و عکس‌العمل شدید اسرائیل در محاصره‌ی نظامی شهرهای فلسطینی و بستن راه‌ها، مرزهای آبی غزه نیز بسته شد، اما تحت فشار جهانی، نماینده‌ی دبیرکل سازمان ملل وارد مذاکره با اسرائیل شد و از جمله به مرز دریایی تا ۱۲ مایل آبی توافق شد. در ۲۰۰۶ با موفقیت حماس در انتخابات مجلس فلسطین، اسرائیل این مرز را به ۶ مایل آبی کاهش داد، و با ادامه‌ی درگیری‌ها در مواردی به ۳ مایل آبی محدود کرد. یک تأثیر بلافاصله‌ی این تصمیم محروم‌سازی ماهی‌گیران غزه و نتیجتاً حذف یک منبع مهم غذایی مردمان فقرزده‌ی غزه بود. هم‌زمان اسرائیل دستگاه تصفیه‌ی فاضلاب غزه را نیز بمباران کرده بود، و با وارد شدن فاضلاب به دریا، عملاً ماهیگیری غزه تا مدت‌ها مختل شد. (نقشه ۳)

از آن مهم‌تر، با کشف یک منبع عظیم گاز طبیعی در سال ۲۰۰۰ در ۳۶ کیلومتری مرز آبی غزه (درون حوزه‌ی تعیین‌شده برای فلسطین در قرارداد اسلو)، فلسطین صاحب یک منبع عظیم گاز شد. بین دولت خودگردان فلسطین و شرکت انگلیسی بی. جی. و یک شرکت لبنانی قرارداد ۲۵ ساله‌ی اکتشاف و بهره‌برداری از این منابع منعقد شد. بهره‌برداری از این منبع نه تنها دهه‌ها تمام سوخت فلسطین را تأمین می‌کرد، بلکه با صادرات آن امکانات اقتصادی فراوانی کسب می‌شد. اسرائیل از همان آغاز به‌ویژه از زمانی که آریل شارون در ۲۰۰۱ دولت تشکیل داد، مصمم بود که دولت فلسطین به چنین امتیازی دست نیابد، و به انواع بهانه‌ها مانع از اجرای قرارداد شد. انتخابات حماس در ۲۰۰۶، بهترین بهانه را به اسرائیل داد، و به شرکت بی. جی. فشار آورد تا قرارداد را ملغی کند، و سرانجام هم چنین شد. از آن سال تا کنون، حتی تا چند ماه قبل از حمله‌ی اخیر حماس در اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل وعده می‌داد که زمینه‌ی بهره‌برداری از این منبع گاز را فراهم آورد.

## اورشلیم / بیت‌المقدس

یکی از پیچیده‌ترین مسائل مورد مناقشه بین اسرائیل و فلسطین، شهر اورشلیم

است. اورشلیم به خاطر سابقه‌ی تاریخی و اهمیت آن برای یهودیان، مسیحیان، و مسلمانان، از همان آغاز قیومیت انگلستان به عنوان یک شهر بین‌المللی جدا از مناطق یهودی و فلسطینی تعیین شد. حتی در دوران سلطه عثمانی هم منطقه اورشلیم از مناطق دیگر مجزا بود. با استقرار اسرائیل، خط سبز آتش بس شهر را به دو نیمه کرد، و بخش شرقی همراه با بقیه‌ی کرانه‌ی غربی به اردن واگذار شد. با جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل تمام شهر را به تصرف در آورد و سرانجام این شهر به طور غیر قانونی به اسرائیل الحاق شد. در طول این مدت، مرتباً مرزهای اورشلیم گسترش یافته، و اورشلیم امروز چهار برابر اورشلیم قبل از ایجاد اسرائیل است. (نقشه ۴) خواست اصلی فلسطینی‌ها در مذاکرات مختلف، تفکیک مجدد شهر و استقرار پایتخت دولت فلسطین در بیت المقدس شرقی است، امری که اسرائیل به هیچ وجه آن را نپذیرفته، مدام جمعیت یهودی آن را افزایش داده، و به اخراج فلسطینی‌ها دست زده است. در مقاله‌ی جداگانه‌ای در همین مجموعه به موضوع اورشلیم پرداخته‌ام.

### دسترسی به آب‌های سطحی و زیرزمینی

یکی از سیاست‌های نوشته شده‌ی صهیونیست‌ها از ابتدا، یعنی از ۱۹۱۹ به این سو، نه تنها دسترسی به منابع آب، بلکه کنترل منابع آبی بوده است. رود اردن که از کوه حرمون در لبنان سرچشمه گرفته و پس از گذر از دریاچه‌ی طبریه (تبریا، کینرت) به بحرالمت می‌ریزد و ۲۵۱ کیلومتر طول دارد، از نظر مقررات بین‌المللی «رژیم رود کناری»<sup>۲</sup> پنج کشور لبنان، سوریه، اردن، اسرائیل و فلسطین را دربر می‌گیرد. دو کشور اولی بالارودی، و بقیه پایین‌رودی اند، و طبق این مقررات امور رودخانه باید از طریق یک مدیریت مشترک مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما چنین امری از همان آغاز محقق نشد. اول آن که اسرائیل، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سه منطقه‌ی «غیر نظامی» نزدیک به رود اردن و بحر الطبریه را بعد از اولین جنگ اشغال کرد، روستائیان عرب را اخراج کرد و آن نواحی را به خود ملحق ساخت. با مداخله‌ی امریکا چندین دور مذاکره برای تقسیم آب در دهه‌ی ۱۹۵۰ به نتیجه‌ای نرسید. اسرائیل کانال جدیدی از رودخانه به طرف

صحرای خشک نقب (نگو) در جنوب اسرائیل کشید، و سهم مهم آبی رودخانه را از آن خود ساخت. بی‌آن‌که بتوان در این مختصر وارد جزئیات این مسئله‌ی مهم شد، سوریه و فلسطین کاملاً از آب این رودخانه محروم شدند، لبنان هم سهمی نگرفت. (سوریه با از دست دادن بلندی‌های جولان، کل دریاچه‌ی طبریه را نیز که قانوناً نیمی از آن به آن کشور تعلق دارد، از دست داد.) در مقطعی اسرائیل اعلام کرد که جریان اصلی رود اردن باید یک رود اسرائیلی تلقی شود، اما انشعاب یارموک که در مرز اردن و سوریه جریان دارد، می‌تواند یک رود عربی تلقی شود. بعداً با توافق صلح با اردن، این تنها اسرائیل و اردن هستند که به رودخانه دسترسی دارند.

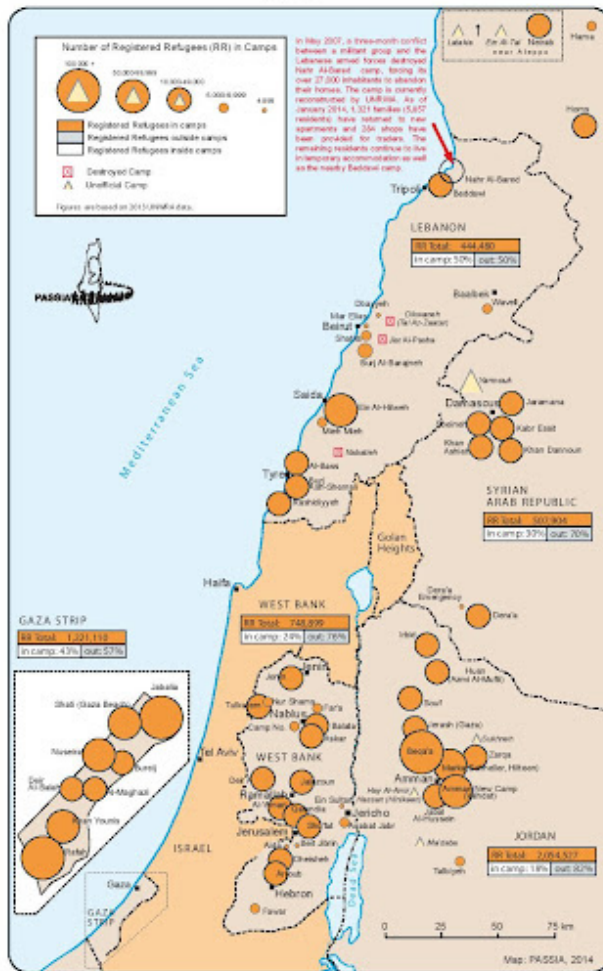
علاوه بر آب‌های سطحی، اسرائیل آب‌های زیرزمینی کرانه‌ی غربی را نیز تحت کنترل دارد. حوزه‌های آبی این منطقه به سه قسمت غربی، شرقی و شمالی تقسیم می‌شوند. (نقشه ۵) در دومین توافق اسلو، سهم آب زیرزمینی اسرائیل چهار برابر فلسطین تعیین شد، و حتی طبق یک گزارش بانک جهانی، اسرائیل چهار برابر سهمیه‌ی خود را با حفر چاه‌های عمیق برداشت نموده است. امروزه حدود ۴۰ درصد مصرف آب آشامیدنی اسرائیل از آب‌های زیرزمینی کرانه‌ی غربی تأمین می‌شود. در حوزه‌ی آبی زیرزمینی غربی از مجموع ۳۶۰ میلیون متر مربع (ام.سی.ام)، ۳۴۰ واحد برای اسرائیل، و ۲۰ واحد برای فلسطین؛ در حوزه‌ی آبی زیرزمینی شمالی، از مجموعه‌ی ۱۴۰ ام.سی.ام، ۱۱۵ واحد برای اسرائیل، و ۲۵ واحد برای فلسطین؛ در حوزه‌ی آبی زیرزمینی شرقی، از مجموع ۱۰۰ ام.سی.ام، ۴۰ واحد اسرائیل و ۶۰ واحد فلسطین. با توافقی که بعداً با دولت خودمختار فلسطین برقرار شد، اجازه‌ی حفر چاه با سخت‌گیری‌های بسیار داده شد، اما به‌طور کل فلسطینی‌ها معمولاً اجازه‌ی حفر چاه ندارند، و برعکس شهرک‌های یهودی‌نشین به راحتی این اجازه را دریافت می‌کنند. اسرائیل با جمعیت نسبتاً بیشتر، و به‌عنوان یک قدرت صنعتی پیشرفته و یک غول کشاورزی بسیار پیشرفته، مصرف آب فراوانی دارد. البته باید گفت که اسرائیل پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین سیستم مدیریت آبی را نیز داراست. کیوتص‌ها و مشاوریم‌های صحرای نقب، نگو با کانال‌های سرپوشیده و آبیاری قطره‌ای، محصولات خود را به اروپا و امریکا، و حتی گل به هلند صادر می‌کنند. علاوه بر منابع طبیعی

آبی، بخش قابل توجهی از آب اسرائیل از کارخانه‌های نمک‌زدایی دریا، و نیز از بازیافت فاضلاب‌های اسرائیلی و فلسطینی برای مصارف کشاورزی تأمین می‌شود.

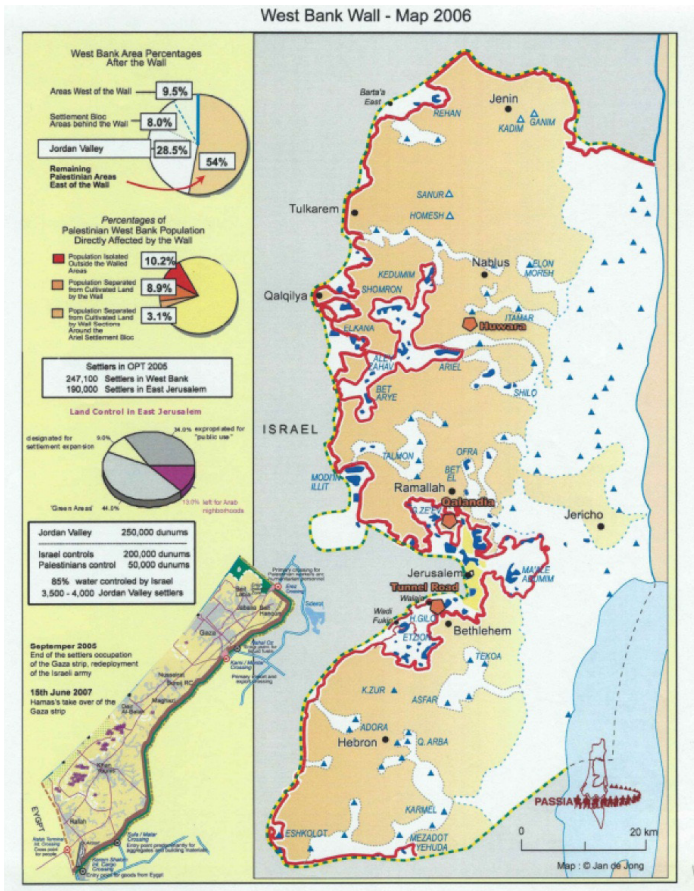
به‌طور خلاصه، مجموعه‌ای از این مشکلات و مسئله‌های تلنبار شده، زمینه‌ی تنش‌ها و کشمکش‌ها را، که در مقاطعی شکلی انفجاری یافته، به وجود آورده، مسائلی که در مذاکرات متعدد «صلح» یا به آن‌ها توجه نشد، و یا به شکل یک‌جانبه به آن‌ها برخورد شده است.

بنیاد زاکرس

نقشه ۱: پناهندگان و اردوگاه‌های فلسطینی



نقشه ۲: دیوار اسرائیل به دور کرانه‌ی غربی، فراتر از خط سبز

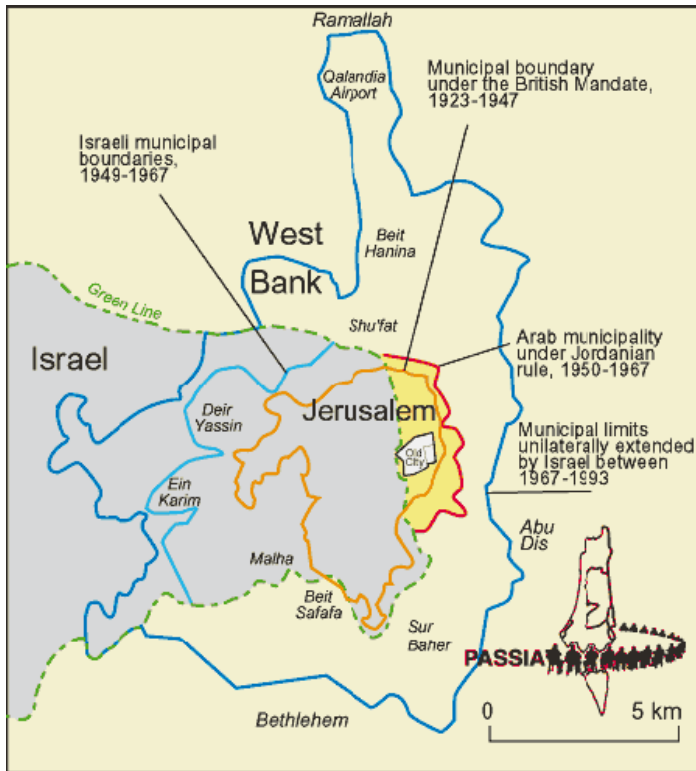




نقشه ۳: باریکه‌ی غزه و محاصره توسط اسرائیل



نقشه ۴: اورشلیم، بیت المقدس و گسترش مرزهای آن



نقشه ۵: منابع آب



# بنیاد زاکرس

فرایندهای صلح @zagros.foundation

# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## فرایندهای «صلح» اسرائیل / فلسطین

از آغاز مهاجرت‌های یهودیان به منطقه و به دنبال *اعلامیه‌ی بالفور* در ۱۹۱۷ که انگلیس برای تشکیل یک کشور برای یهودیان اعلام آمادگی کرد، تلاش‌هایی برای جلب رضایت ساکنین عرب منطقه صورت گرفت. اولین تلاش ملاقات و *توافق بین امیر فیصل* (فرزند والی حجاز، و رهبر قیام عرب برعلیه عثمانی که انگلیسی‌ها او را شاه منطقه سوریه تعیین کرده بودند) و *حییم وایزمان* (رهبر جهانی صهیونیسم) در ۱۹۱۹ صورت گرفت. فیصل به‌هیچ‌وجه نماینده‌ی فلسطینی‌های ساکن منطقه نبود، و نه او و نه وایزمان احترامی برای فلسطینی‌ها قائل نبودند. سیاست غرب نیز از آغاز این بود که دیگران نمایندگی فلسطینی‌ها را داشته باشند. *کنفرانس پاریس* در همان سال سیاستی را توصیه کرد که عرب‌ها

مهاجرت یهودیان به منطقه را تشویق و حمایت کنند، و صهیونیست‌ها به اعراب کمک کنند که یک دولت پایدار ایجاد نمایند. این توافق به‌جایی نرسید، فرانسه نیز که قبلاً طی توافق سری **سایکس/پیکو** قیمومیت سوریه/لبنان را به‌دست آورده بود، فیصل را برکنار و اخراج کرد و انگیزی‌ها او را به عراق، که قیمومیت آن را کسب کرده بودند، انتقال دادند. به این ترتیب او پادشاه عراق و برادرش پادشاه اردن شد.

در طول مدت قیمومیت بریتانیا بر منطقه‌ی فلسطین تا استقرار دولت اسرائیل، همراه با افزایش تنش‌ها، چندین طرح از سوی انگلیسی‌ها مطرح شد، که مهم‌ترین آن‌ها طرح «**کمیسون پیل**»<sup>۸</sup> در ۱۹۳۷ بود که برای اولین بار تقسیم سرزمین را مطرح نمود، و طی آن بخش نسبتاً کوچکی از منطقه‌ی ساحل مدیترانه و شمال تا مرز لبنان امروز برای دولت یهود، و بقیه برای دولت عرب که جمعیت به‌مراتب بزرگ‌تری را دربر می‌گرفت، تعیین شد، و اورشلیم کماکان تحت کنترل بریتانیا باقی ماند. در ۱۹۳۸ «**طرح وود هِد**»<sup>۹</sup> حوزه‌ی کنترل بریتانیا را وسیع‌تر و سرزمین‌های کم‌تری را هم برای یهودیان و هم فلسطینی‌ها تعیین نمود. هیچ‌یک از این طرح‌ها عملی نشدند، واضح بود که صهیونیست‌های رادیکال این طرح‌ها را نپذیرند و به عملیات نظامی بر علیه انگلیسی‌ها دست بزنند. جالب آن‌که زمانی که بریتانیا، تشکل‌های نظامی این یهودیان، از جمله هاگانا، ایرگون، و بعداً جریان رادیکال‌تر منشعب از آن «**لیهی**» یا گروه استرن<sup>۱۰</sup> را به‌عنوان جریانات «**تروریستی**» تحت تعقیب قرار داد - و واقعاً هم تروریست بودند -، مناخیم بیگین از رهبران ایرگون و نخست‌وزیر بعدی اسرائیل، اعلام کرد که «منشاء تاریخی و زبانی واژه‌ی "ترور" نشان می‌دهد که جنگ انقلابی رهایی‌بخش مشمول آن نمی‌شود.» نقل قولی که پاره‌ای فلسطینی‌ها هم در مورد اسرائیل به کار می‌گیرند.

در ۱۹۴۷، بریتانیا که دیگر امکان حفظ قیمومیت خود در این منطقه را نداشت، «مسئله‌ی فلسطین» را به **سازمان ملل** واگذار کرد. سازمان ملل در ۱۹۴۸ مسئله را مورد بحث قرار داد، و دو طرح تحت عنوان اقلیت و اکثریت مورد بررسی قرار گرفت. **طرح اقلیت**، با رهبری ایران، هند و یوگسلاوی پیشنهاد یک

8. Peel Commission

9. Woodhead Plan

10. LEHI, Stern Group

کشور واحد فدرال برای دو ملت را طرح کرد، که طی آن هر یک از دو ملت در حوزه‌ی قلمرو خود اختیار کامل خودگردانی خواهند داشت، اما مسائل مربوط به روابط خارجی، دفاع ملی و ارتباطات در سطح فدرال با یک نظام پارلمانی دومجلسی تصمیم گرفته شود. پایتخت دولت فدرال اورشلیم پیشنهاد شد. این طرحی بسیار ترقی خواهانه بود، اما صهیونیست‌ها که خواستار ایجاد یک دولت مستقل برای یهودیان بودند، با حمایت جدی امریکا مخالف آن بودند. شوروی هم با این طرح مخالفت کرد و طرح اکثریت بر اساس تقسیم سرزمین بین دو ملت به تصویب رسید. **قطعه‌نامه‌ی ۱۸۱** تفکیک سرزمین را به شکل به مراتب دست‌و‌دل‌بازتری از طرح‌های قبلی بریتانیا تعیین کرد و بخش‌های وسیع‌تری را به دولت پیشنهادی یهودی تخصیص داد. به‌رغم تلاش‌های نماینده‌ی ایران، کشورهای عربی که همگی به تازگی تأسیس شده بودند و تجربه‌ی دیپلماسی نداشتند، با هر دو طرح مخالفت کردند، اما صهیونیست‌ها بلافاصله آن را پذیرفتند، و با شروع درگیری‌های نظامی تشکیل دولت اسرائیل را اعلام کرده و با تدارک‌هایی که از قبل فراهم آورده بودند، در طول جنگ سرزمین‌های بیشتری را از محدوده‌ی طرح سازمان ملل اشغال کرده و به خاک خود افزودند. (نقشه ۶)

با ایجاد دولت اسرائیل و افزایش قلمرو آن در جنگ‌های بعدی، جهان شاهد مجموعه‌ای از **قطعه‌نامه‌های متعدد** مجمع عمومی و شورای امنیت بر علیه اسرائیل بوده است (بیش از ۴۰۰ قطعنامه‌ی مجمع عمومی، بیش از ۲۲۵ قطعنامه‌ی شورای امنیت) - با توجه به ۴۴ توی امریکا -، و بیش از ۴۵ مورد محکومیت از جانب کمیسیون عالی ملل متحد برای حقوق بشر و بعد شورای حقوق بشر. از مهم‌ترین آن‌ها قطعنامه‌ی ۲۴۲ در ۱۹۶۷ است که با تأیید موجودیت اسرائیل خواستار خروج آن از مناطق اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ می‌شود. اسرائیل به جای توجه به این قطعنامه، طی **طرح آلن**<sup>۱۱</sup> تفکیک کرانه‌ی غربی و الحاق بخشی از آن به اسرائیل و بخش دیگر به اردن را پیشنهاد کرد. مضحک‌ترین بخش این طرح این بود که بخش اسرائیلی هم‌مرز با رود اردن و بحر المیت بود و بخش فلسطینی / اردنی در دو قطعه‌ی شمالی و جنوبی مجزا از هم در داخل اسرائیل قرار می‌گرفت، اما اجازه داده بود که یک باریکه در منطقه‌ی اریحا (جریکو) امکان دسترسی به

رودخانه‌ی اردن را برای قسمت شمالی میسر سازد! (نقشه ۷) هدف این بود که راه خروج و مهاجرت فلسطینی‌ها به اردن فراهم شود.

با شروع تلاش‌های صلح بین اسرائیل و کشورهای عربی هم‌جوار در دهه‌ی ۱۹۷۰، **توافق کمپ دیوید**<sup>۱۲</sup> با مصر در ۱۹۷۹، مسئله‌ی فلسطین در رابطه با کشور اردن مطرح می‌شود، و به جایی نمی‌رسد. سال‌ها گذشت تا انتفاضه‌ی اول در ۱۹۸۸ مجدداً توجه جهان را به مسئله‌ی حل‌نشده‌ی فلسطین جلب کرد. مذاکرات مخفی بین نمایندگان دو طرف در **مادرید** در سال ۱۹۹۱، امیدهای فراوانی را برای صلح به همراه داشت، و زمینه را برای مذاکرات رسمی **صلح اسلو**<sup>۱۳</sup> در ۱۹۹۳، و ۱۹۹۵ فراهم آورد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، ابتدا کرانه‌ی غربی و غزه به سه منطقه تقسیم شدند، و در ۱۹۹۵ به ۷ شهر فلسطینی در کرانه‌ی غربی، و حدود ۴۵۰ فلسطینی که همگی بین زمین‌های تحت کنترل اسرائیل پراکنده بودند، خودگردانی داده شد، و زمینه‌ی ایجاد دولت خودگردان فلسطینی فراهم آمد. (نقشه ۸) قرار بر این شد که در مورد مسائل اصلی از جمله اورشلیم و مرزها ظرف چند سال به نتیجه رسند. واضح بود که این توافقی بین یک طرف بسیار قدرتمند و برخوردار از حمایت بین‌المللی، و طرف بسیار ضعیف و عاری از حمایت بود. با این حال امید بود که به تدریج امکانات بهتری برای فلسطینی‌ها و یک دولت واقعی فراهم آورد و به اشغال بخشی از سرزمین‌های پس از ۱۹۶۷ خاتمه دهد. اما چنین نشد. اسرائیل به ساختن شهرک‌های غیرقانونی و راه‌بندان‌ها ادامه داد. در زمان توافق اسلو جمعیت شهرک‌نشین‌ها در کرانه‌ی غربی ۱۱۰ هزار نفر بود و امروزه، بدون محاسبه‌ی شهرک‌نشین‌های اورشلیم شرقی حدود ۴۵۰ هزار نفر است.

به دنبال توافق‌های اسلو، توافق‌های متعدد دیگری به انجام رسید. در ۱۹۹۷ **توافق هیرون**، شهر الخلیل را به دو قسمت هیرون ۱ (برای بیش از ۲۰۰ هزار فلسطینی) و هیرون ۲ (برای حدود ۴۰۰ نفر شهرک‌نشین یهودی) که با حیل به آن شهر وارد شده بودند، تقسیم کرد. در ۱۹۹۸ **توافق وای ریور**<sup>۱۴</sup> با شرکت کلینتون، عرفات و نتانیاهو، تغییراتی را در توافق اسلو انجام داد، و درصد کوچکی از

12. Camp David Accord

13. Oslo, 1 and 2

14. Wye Memorandum



مناطق سه‌گانه‌ی قرارداد اسلو جایجا شد. در سال ۱۹۹۹ نیز توافق شرم‌الشیخ با تغییراتی ناچیز امضاء شد.

مهم‌ترین تلاش بعد از اسلو برای توافق درباره‌ی مسائل اساسی باقی مانده، در سال ۲۰۰۰، کمپ دیوید دوم<sup>۱۵</sup> با حضور کلینتون، اهود باراک، و عرفات صورت گرفت. کلینتون و باراک خواهان تغییراتی در مرزهای کرانه‌ی غربی شدند و پیشنهاد کردند که ۹ تا ۱۰ درصد بیشتر از کرانه‌ی غربی به اسرائیل الحاق شود. به‌علاوه ۹ تا ۱۰ درصد دیگر از کرانه‌ی غربی که بخشی از مرز رود اردن را شامل می‌شود «موقتاً به مدت نا محدودی!» تحت کنترل اسرائیل قرار گیرد. قرار شد که بخشی از حوزه‌هایی که قبلاً تحت کنترل اسرائیل بود، تحت کنترل فلسطین قرار گیرد، اما شهرک‌نشین‌های یهودی آن حوزه‌ها در جای خود باقی بمانند. دیگر این‌که قسمت‌هایی از کرانه‌ی غربی با جاده‌ای از اورشلیم به بحرالمیت متصل شود و فلسطینی‌ها حق رفت و آمد در آن را داشته باشند، اما اسرائیل حق داشته باشد که هر زمان که صلاح دید، آن را مسدود کند! در مقابل اسرائیل ۱ تا ۳ درصد از سرزمین خود در صحرای نقب را به مناطق فلسطین اضافه کند. (نقشه ۹) عرفات این پیشنهادات را نپذیرفت. مذاکرات در مورد مسئله‌ی پناهندگان به جایی نرسید، و در مورد اورشلیم، پیشنهاد شد که بخش عمده‌ای از اورشلیم شرقی به فلسطین واگذار شود، اما دولت فلسطین حق «سرپرستی» و نه «حاکمیت» بر مجموعه‌ی حرم‌الشریف و مسجدالاقصی را داشته باشد. کلینتون فشار زیادی به عرفات آورد تا این پیشنهاد را قبول کند، و لیکن او زیر بار نرفت. با مراجعت عرفات که با انتفاضه‌ی دوم هم‌زمان شده بود، عرفات از سوی اسرائیل در خانه‌اش که قسمت اعظم آن را تخریب کردند زندانی شد. در کنفرانس مشترکی که سه سال بعد در ۲۰۰۳ از سوی دانشگاه تل‌آویو و دانشگاه فلسطینی القدس برای بررسی دلایل شکست مذاکرات کمپ دیوید برگزار شد، و بسیاری از مذاکره‌کنندگان دو طرف و تعدادی از دانشگاهیان از کشورهای مختلف از جانب طرف فلسطینی و طرف اسرائیلی دعوت شده بودند، برای اولین بار فیلم کوتاهی را به ما نشان دادند که کلینتون در کنار صندلی عرفات خم شده و به او در مورد پیشنهاد اورشلیم اصرار می‌کند، و عرفات پاسخ می‌دهد «آقای رئیس‌جمهور آیا قصد دارید به

تشیع جنازه‌ی من بیائید؟» خود عرفات نیز قرار بود که در کنفرانس شرکت کند، اما در حصر خانگی بود و اجازه نیافت!

در سال ۲۰۰۱ از دو نظرگاه، یکی از مهم‌ترین مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین حداقل بر روی کاغذ در **اجلاس طابا**<sup>۱۶</sup> صورت گرفت. با آن‌که در مورد مرزها و تقسیم سرزمین توافقی حاصل نشد، اما در مورد اورشلیم پیشنهاد مناسبی طرح شد که به جای تقسیم شهر که در واقع دیگر عملی نیست، اورشلیم به عنوان شهری واحد به دو منطقه‌ی اداری تقسیم شود و «یوروشلایم» در قسمت غربی، پایتخت اسرائیل و «القدس» در قسمت شرقی، پایتخت فلسطین باشد. اما مهم‌تر از آن، این توافق برای اولین بار به مسئله‌ی پناهندگان پرداخت و با عطف به قطعنامه‌ی ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۴۸ که حق بازگشت و یا دریافت غرامت به پناهندگان را طرح کرده بود، پیشنهادهای مشخصی را طرح نمود، که عبارت بودند از، ۱- بازگشت کنترل شده‌ی "پناهندگان" به اسرائیل، فلسطین، و به زمین‌هایی که بین دو طرف تعویض می‌شوند، ۲- پناهندگان در کشور محل اقامت خود تجدید اسکان داده شوند، و یا به کشور ثالثی منتقل شوند. نیز هر دو طرف توافق کردند که با حل مسئله‌ی پناهندگان، سازمان او‌نرو هم منحل شود. این توافق قطعاً پیشرفتی در مذاکرات صلح بود، اما مصادف بود با به قدرت رسیدن جورج دبلیو بوش و دارودسته‌ی نئوکان‌ها، محافظه‌کاران دست راستی افراطی در امریکا، و پس از آن خاتمه‌ی دولت اهود باراک و به قدرت رسیدن آریل شارون در اسرائیل. از آن مهم‌تر این‌که اهود باراک در این زمینه جدی نبود، و این را خودش آشکارا در کنفرانس ۲۰۰۳ دانشگاه تل‌آویو/القدس که در بالا به آن اشاره شد به وضوح اعلام کرد و برای لحظه‌ای در سالن جنجال شد، و مذاکره‌کننده‌ی ارشد اسرائیل در طابا حرف او را قطع کرد و به زبان عبری به او پرخاش نمود که چرا او و هیئت مذاکره‌کننده را به بازی گرفته بود. باراک قبل از واگذاری دولت به شارون هم، نامه‌ای به رئیس‌جمهور امریکا نوشته بود که توافقات طابا و کمپ دیوید برای دولت جدید اسرائیل الزام‌آور نخواهد بود.

شارون بلافاصله در ۲۰۰۱ خارج از هر گونه مذاکره و به‌طور یک طرفه طرح شارون را پیشنهاد کرد که مناطق فلسطینی را تکه‌تکه‌تر و مناطق اسرائیلی به ویژه

در تمامی حوزه‌ی رودخانه اردن و بحر المیت را گسترش می‌داد.

در ۲۰۰۲، جرج بوش با گرد آوردن «چهارگانه» (کوارتت) (امریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل، و روسیه) «نقشه‌ی راه ۲۰۰۲» را مطرح کرد که بیراهه‌ای بیش نبود؛ در گام اول فلسطینی‌ها باید تعهد می‌دادند که به خشونت متوسل نشوند، در گام دوم دولت فلسطین رسماً ایجاد شود، و در گام سوم یک کنفرانس بین‌المللی مرزهای نهایی و مسئله‌ی اورشلیم و پناهندگان را حل کند.

در همان سال دولت‌های عرب «علامیه‌ی بیروت ۲۰۰۲» را مطرح کردند و سه شرط عمده را مطرح کردند؛ عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای قبل از ۱۹۶۷، حل مسئله‌ی پناهندگان براساس قطعنامه‌ی سازمان ملل، و ایجاد دولت مستقل فلسطینی با پایتختی اورشلیم شرقی. در مقابل اعلام کردند که در صورت تحقق این خواست‌ها، با اسرائیل رابطه‌ی دوستانه و صلح طلبانه برقرار خواهند کرد.

هیچ یک از این مذاکرات به جایی نرسید. در سال ۲۰۰۳، طرفداران صلح اسرائیلی و فلسطینی خارج از دولت دست به ابتکار جالبی زدند و به شکل غیر رسمی «توافق ژنو ۲۰۰۳» را اعلام کردند. این توافق در زمینه‌ی مرزها پیشنهاد‌های مهمی را مطرح کرد؛ قسمت اعظم مناطق اشغالی کرانه‌ی غربی و غزه به فلسطین باز گردد، اما مناطقی نزدیک به خط سبز که جمعیت زیاد یهودی سکنی گرفته، به اسرائیل ملحق شود، و در مقابل بخشی از اسرائیل در نزدیکی غزه به فلسطینی‌ها داده شود. (نقشه ۱۰) این مذاکرات اما در مورد پناهندگان دستاوردی نداشت.

زمان می‌گذشت و به‌هیچ‌یک از مسائل فلسطینی‌ها پاسخی داده نشد. عرفات پس از سال‌ها حصر خانه‌ای در یک ساختمان مخروبه در سال ۲۰۰۴ برای معالجه به فرانسه فرستاده شد و به شکل مشکوکی درگذشت. اختلافات درونی فلسطینی‌ها تشدید و سرانجام جنبش کاملاً دوشقه شد. انواع و اقسام جلسات و مذاکرات برگزار شد: «توافق شرم‌الشیخ ۲۰۰۵» با حضور نمایندگان اسرائیل، دولت خودگردان فلسطین، پادشاه اردن و رئیس‌جمهور مصر؛ «جلسات ریاض ۲۰۰۷» و تکرار همان خواست‌های اعلامیه‌ی بیروت؛ «کنفرانس آنا پولیس ۲۰۰۷» مشتمل بر ملاقات بین جرج بوش، المرمت و عباس و سران چند کشور دیگر که جز رضایت اولمرت به واگذاری بخش کوچکی از اورشلیم شرقی

به فلسطینی‌ها، عملاً حاصلی نداشت. با به قدرت رسیدن *اوپاما*، او وعده‌های زیادی نسبت به حل مسئله‌ی فلسطین داد، و در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۳، دو کنفرانس با نتانیاهو و عباس ترتیب داد، اما پی‌گیری جدی در کار نبود و به‌جایی نرسید. در ۲۰۱۴، اسرائیل به بهانه‌ی حماس مذاکرات صلح را منحل کرد. با آمدن ترامپ، تظاهر به مذاکرات صلح کنار گذاشته شد، و به جای آن طرح *توافق ابراهیم* و آشتی دولت‌های عربی با اسرائیل پیش کشیده شد، و راست اسرائیل تقویت شد. بایدن هم به دلیل پشتیبانی بی‌قید و شرط از اسرائیل، کاری از پیش نبرد.

به این ترتیب بود که هیچ‌یک از مذاکرات به اصطلاح صلح نتوانست مسائل اصلی فلسطینی را که، در بالا به آن‌ها اشاره شد، حل کند. توافق اسلو نیز به‌خاطر ضعف و ناتوانی فزاینده‌ی طرف فلسطینی و عدم تمایل طرف اسرائیلی برای ایجاد یک دولت واقعی فلسطینی، نه تنها نتوانست زمینه‌ی گذار تدریجی به سوی استقلال فلسطین و بازگشت سرزمین‌های اشغالی بعد از ۱۹۶۷ را فراهم آورد، بلکه به ایجاد نوعی حکومت مستعمره برای اسرائیل و بهره‌مندی تنها بخشی از جامعه‌ی فلسطینی از آن ختم شد.

در این مسیر طولانی، مسائل حل‌نشده، خشم نهادینه‌شده و سرکوب‌شده در مقاطع مختلف به‌تناوب با آرامش‌های قبل از توفان و طغیان‌های متعدد همراه بوده، و پس از هر توفان تلاش‌های صلح از سر گرفته شده است. پس از سال‌ها کم‌حرکتی و آرامش ظاهری، انتفاضه‌ی اول زمینه‌ی مذاکرات مادرید و اسلو را فراهم کرد، انتفاضه‌ی دوم، مذاکرات کمپ دیوید دوم و طابا را با خود به همراه آورد، و حال پس از سال‌ها درگیری‌های پراکنده از سوی یک بخش فلسطینی، حمله‌ی نظامی یوم کیپور دوم، نقطه‌عطف مهم دیگری را به همراه آورده و آرامش ظاهری را کاملاً بر هم زده و مجدداً توجه جهانیان را به مسئله‌ی فلسطین جلب کرده است. این‌که عاقبت این درگیری برکنار از کشتار بی‌رحمانه‌ی هزاران فلسطینی و ویرانی غزه به دست اسرائیل چیست، و آیا پس از پایان جنگ، شاهد دور دیگری از مذاکرات صلح خواهیم بود یا نه، اکنون به‌هیچ‌وجه روشن نیست.

اثرات حمله‌ی ۷ اکتبر حماس که به نظر من ابعاد آن به‌مراتب وسیع‌تر از آن بود که حماس، جهاد اسلامی و متحدانش انتظار داشتند، و به‌نوعی از کنترل خارج شد، زمینه‌ی بزرگ‌ترین رویارویی بین فلسطین و اسرائیل را فراهم آورد.

عملیات شرم‌آور کشتن و گروگان‌گیری غیرنظامیان جوان و پیر، صدمه‌ی بزرگی به آرمان فلسطین زد، و عکس‌العمل وحشیانه اسرائیل و نسل‌کشی آشکار، غزه را ویران کرد، ده‌ها هزار نفر را کشته و بیش از یک میلیون ساکنین این باریکه را در به در کرد. تفاوت دیگر این رویارویی در این است که رهبری این حرکت را یک جریان فوق‌العاده ارتجاعی، واپس‌گرا و خطرناک برای مردم فلسطین و منطقه بر عهده گرفته و بهانه‌ی کافی به دست جریان ارتجاع حاکم بر اسرائیل داده تا با حمایت آشکار و به‌دور از اخلاق دولت امریکا و سازش‌کاری دیگر قدرت‌های جهانی، ضربه‌ی مهلکی به اهداف جنبش فلسطین وارد آورد.

به‌طور کلی، به رغم شکست‌های پی‌درپی مذاکرات صلح، این تلاش‌ها نطفه‌های یک راه‌حل عملی و واقع‌بینانه و نسبتاً منصفانه را نیز با خود همراه آورده‌اند، و در صورتی که شرایط واقعی برای صلح فراهم آید، می‌توان از جنبه‌هایی از هریک از آن‌ها بهره‌گرفت. برای مثال، در رابطه با مسئله‌ی پناهندگان و مسئله اورشلیم بخشی از توافق طابا، و در رابطه با مسئله‌ی مرزها بخشی از توافق غیررسمی ژنو می‌تواند قابل استفاده باشد. اما ایجاد شرایط واقعی با مسائل و موانع فراوانی روبه‌رو است که به آن‌ها خواهیم پرداخت.

نقشه ۶: محدوده مرزهای تعیین شده توسط سازمان ملل، و گسترش مرزهای اسرائیل به دنبال اولین جنگ



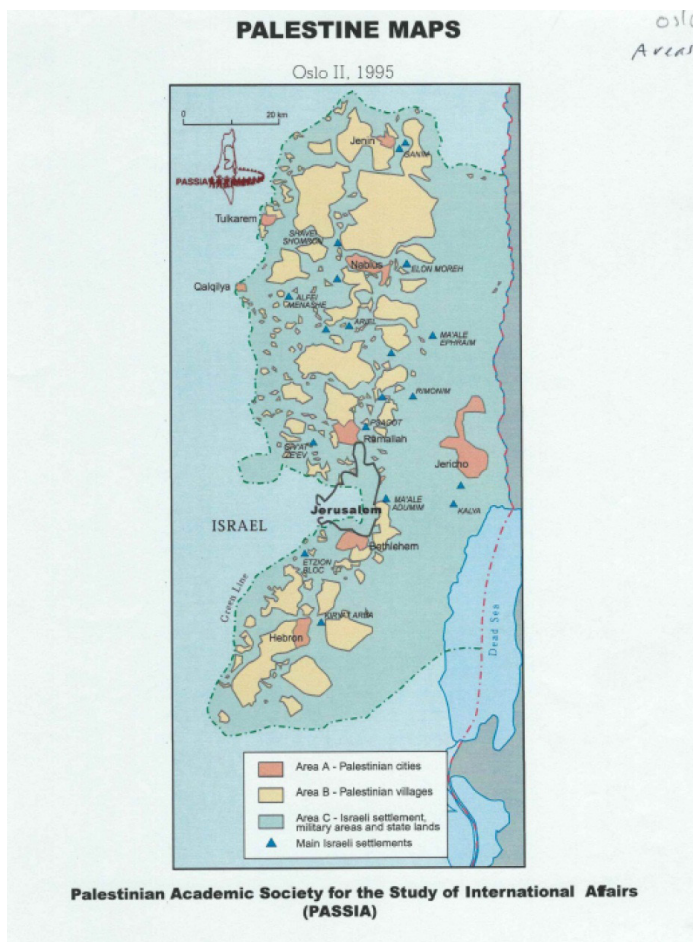
Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs (PASSIA)

نقشه ۷: طرح آلن



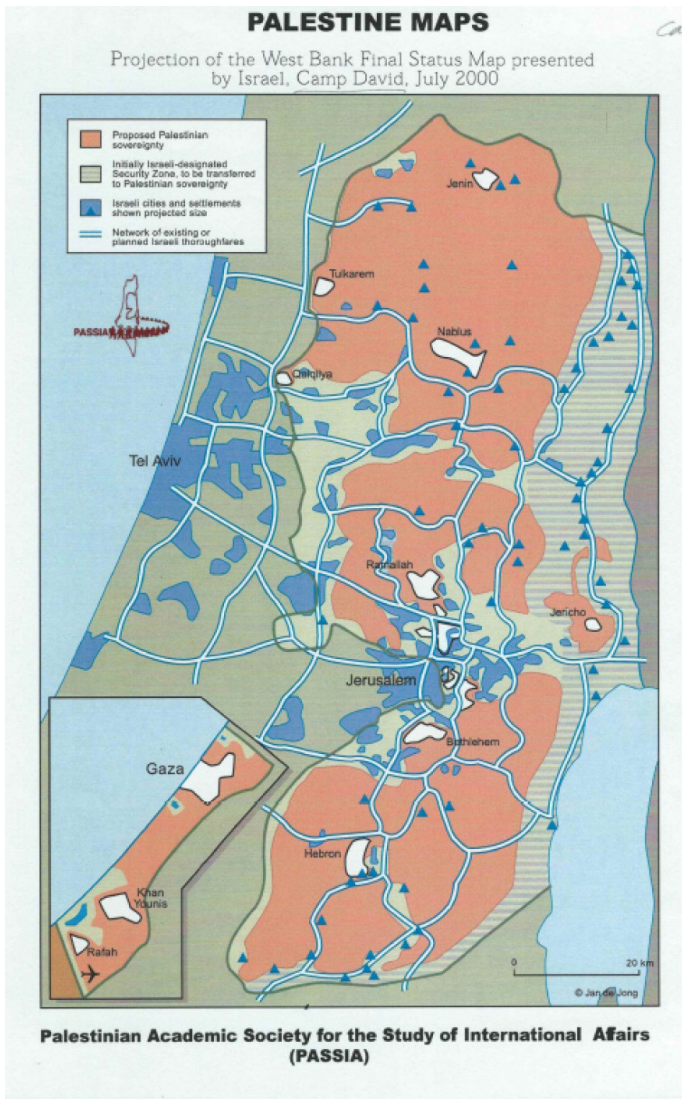


نقشه ۸: تقسیم کرانه‌ی غربی بر اساس توافق‌های اسلو

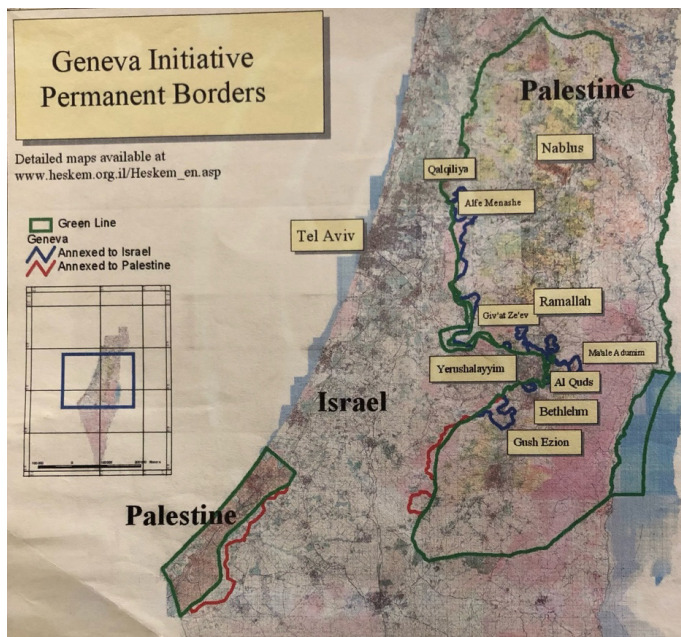




نقشه ۹: طرح پیشنهادی کمپ دیوید (دوم)



نقشه ۰۱: طرح پیشنهادی مذاکرات غیر رسمی ژنو



# اسرائیل و مسأله فلسطین

صف بندی های جهانی [www.zagross.org](http://www.zagross.org)

# بنیاد زاگرس

## صف‌بندی‌های جهانی در مسئله فلسطین:

### نابرابرترین رویارویی تاریخ<sup>۱۷</sup>

شاید بتوان گفت که نبرد فلسطین - اسرائیل نابرابرترین رویارویی تاریخ است زیرا رویارویی فلسطینی‌ها تنها با دولت اسرائیل و شهرک‌نشین‌های یهودی نیست، بلکه با مجموعه‌ای عظیم از ائتلاف‌های رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان افراد قدرتمند و نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی طاق‌وجفت در سطح جهان است. مقاله‌ی حاضر به این صف‌بندی و رویارویی می‌پردازد.

به دلایل گسترش صهیونیسم و ظهور و ایجاد دولت اسرائیل قبلاً اشاره شد و این‌که چگونه در فرایندی نه‌چندان طولانی اسرائیل به یک قدرت سیاسی، نظامی

و اقتصادی فوق‌العاده مهم در منطقه‌ی پرتلاطم و حساس از نظر ژئوپولیتیکی خاورمیانه تبدیل گشت. استقرار اسرائیل بی‌تردید هم نتیجه‌ی اقدام‌های زیرکانه و پیگیر بازیگران سیاسی و مردم آن کشور، در زمینه‌ی ضعف و ناتوانی فزاینده‌ی جنبش فلسطین، و هم نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل خارجی و بین‌المللی بوده که در رأس آن سیاست امپریالیستی امریکا قرار داشته است. این که کدام یک از عوامل داخلی و یا خارجی اهمیت بیشتری داشته از بحث ما خارج است، آن چه که مطرح است این است که نقش هیچ‌یک از دو دسته از عوامل داخلی و خارجی را نمی‌توان انکار کرد.

### امپریالیسم امریکا

از زمان استقرار دولت اسرائیل، حفظ امنیت و گسترش نفوذ اسرائیل بخش جدایی‌ناپذیری از سیاست امریکا در خاورمیانه بوده است، سیاستی که به درجات مختلف بخش مهمی از «دکترین» چهارده رییس‌جمهور امریکا اعم از دموکرات یا جمهوری‌خواه تاکنون بوده است. با آن که پس از اوج‌گیری جنگ سرد، رهبری امریکا سعی بر نزدیکی با کشورهای عربی و جلوگیری از نفوذ شوروی نیز داشت، اما اولویت اسرائیل برای امریکا هرگز مورد تردید قرار نگرفت. هر زمان هم که اسرائیل از سوی رهبری امریکا تا حدی تحت فشار قرار گرفته، اسرائیل با توسل به دیگر بازوهای حمایتی خود و اعمال فشار از آن طرفه رفته و رهبری امریکا را به دنبال سیاست خود کشانده است. جالب آن که هر چند در طول ۷۵ سال، تقریباً تمام رییس‌جمهورهای امریکا بر سر پاره‌ای سیاست‌ها با اسرائیل اختلاف پیدا کردند، اما به دلایل متفاوت در هیچ‌یک از آن موارد نتوانستند قاطعانه در مقابل آن بایستند، و اسرائیل به سیاست‌های مورد نظر خود ادامه داده است:

– در زمان پیدایش اسرائیل، ترومن (۱۹۵۳-۱۹۴۷) به‌رغم آن که سیاست جانب‌دارانه‌ی پُرشوری در قبال اسرائیل نداشت، هم به‌خاطر فشار جمهوری‌خواهان و هم ضرورت وجود یک متحد نیرومند در منطقه، از آن حمایت کرد و از پی‌گیرترین حامیان طرح اکثریت سازمان ملل در تفکیک سرزمین فلسطین و پیدایش اسرائیل و تأیید ضمنی اشغال مناطق فراتر از خط آتش‌بس بود.

- **آیزنهاور** (۱۹۶۱-۱۹۵۳)، ضمن حمایت بی‌چون و چر از اسرائیل و کمک‌های مالی و نظامی به آن، بیشتر نگران نفوذ شوروی در منطقه و تلاش برای جلب اعراب بود، و سیاست کمک آمریکا به هر کشور عربی را که علیه کمونیسم مبارزه کند در پیش گرفت. او با ترتیب‌دادن کودتای ۲۸ مرداد بر علیه دولت ملی دکتر مصدق و تبدیل ایران به یک پایگاه جدید، زمینه‌ی همکاری بین اسرائیل و حکومت شاه را فراهم آورد. در جریان جنگ سوئز در ۱۹۵۶ از بیانیه‌ی خروج اسرائیل، فرانسه و انگلیس از مناطق اشغالی سینا و کانال سوئز حمایت کرد، تا به شوروی فشار آورد که از مجارستان که به تازگی اشغال کرده بود خارج شود.

- **کندی** (۱۹۶۳-۱۹۶۱) نیز ضمن حمایت کامل از اسرائیل و افزایش فروش اسلحه به آن، سعی کرد که تعادلی بین حمایت از اسرائیل و نزدیکی با اعراب برقرار سازد.

- **جانسون** (۱۹۶۹-۱۹۶۳) با جنگ شش‌روزه‌ی ۱۹۶۷ و اشغال سرزمین‌های جدید توسط اسرائیل مواجه شد، و در ابتدا از اسرائیل خواست که از مناطق اشغالی عقب‌نشینی کند، اما فشارهای کنگره و لابی اسرائیل او را به عقب‌نشینی وادار کرد.

- **نیکسون** (۱۹۷۴-۱۹۶۹) ضمن حمایت کامل از اسرائیل، به‌منظور آبرو بخشیدن به انور سادات که پایگاه‌های شوروی را برچیده و به آمریکا نزدیک شده بود، از حمله‌ی غافلگیرکننده‌ی مصر و عقب‌راندن نیروهای اسرائیل از کانال سوئز، در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ کاملاً راضی بود، اما در مراحل بعدی جنگ به اسرائیل کمک کرد تا در جریان مذاکرات بعد از جنگ در موقعیت مستحکمی قرار داشته باشد.

- **فورد** (۱۹۷۷-۱۹۷۴) سیاست‌های حمایت از اسرائیل را ادامه داد.

- **کارتز** (۱۹۸۱-۱۹۷۷) اسرائیل را برای مذاکره با فلسطینی‌ها و پس‌دادن سرزمین‌های اشغالی بعد از ۱۹۶۷ زیر فشار قرار داد. اما همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مناخیم بگین که به‌هیچ‌وجه حاضر به پس‌دادن حتی یک وجب از سرزمین‌های اشغالی نبود، برای دفع فشارهای کارتز تلاش او برای صلح اسرائیل با مصر را زیرکانه پذیرفت و قرارداد کمپ دیوید را امضا کرد، و با آن‌که حتی

تمام مفاد آن قرارداد را اجرا نکرد، کارتر نتوانست کاری جز گلابیه از پیش ببرد.

– **ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۹)** قطعاً بزرگ‌ترین حامی اسرائیل در میان رؤسای جمهور امریکا بود، اما هم‌زمان آشکارا با پاره‌ای سیاست‌های اسرائیل مقابله کرد. از زمان ریگان بود که اسرائیل علاوه بر کمک‌های دیگر، رسماً سالی سه میلیارد دلار کمک از امریکا دریافت کرده و می‌کند (حال این رقم به ۴ میلیارد دلار رسیده است)، و امریکا در بسیاری از پروژه‌های اقتصادی اسرائیل نیز شرکت داشت. اما زمانی که اسرائیل راکتور هسته‌ای عراق را بمباران کرد، امریکا در قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل بر علیه اسرائیل رأی داد، و با الحاق رسمی بلندی‌های جولان به اسرائیل نیز آشکارا مخالفت کرد. در دوران ریگان، اسرائیل به لبنان حمله کرد و رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین از آن جا اخراج شد و به تونس رفت. اسرائیل عملاً امریکا را به جنگ لبنان کشاند و بسیاری از تفنگداران امریکایی کشته شدند. ریگان رسماً با ایجاد دولت فلسطین مخالفت کرد، اما معتقد بود که می‌تواند یک حکومت خودگردان در رابطه با دولت اردن باشد.

– **بوش پدر (۱۹۸۹-۱۹۹۳)** ضمن حمایت کامل از اسرائیل، اختلاف‌هایی با دولت اسحاق شامیر داشت، از جمله در مورد ادامه‌ی شهرک‌سازی‌های یهودی در مناطق اشغالی. حتی زمانی که اسرائیل به این خواست وقعی نگذاشت و ام‌های تضمین شده و پرداخت سه میلیارد دلار سالانه به اسرائیل را مشروط به این کرد که این پول‌ها صرف شهرک‌سازی نشود. اما چند ماهی طول نکشید که با آمدن اسحاق رابین این محدودیت برداشته شد و رابین به سرعت شهرک‌ها را گسترش داد.

– **کلیتون (۲۰۰۱-۱۹۹۳)** تلاش عمده‌ای را صرف توافق صلح بین اسرائیل و فلسطین کرد که حاصل آن دو توافق اسلو بود که همان‌طور که در جای دیگر به آن پرداخته شد، دولت خودگردان فلسطینی را به‌مثابه یک مستعمره با حاکمان محلی به وجود آورد و در توافق کمپ دیوید هم به‌رغم همه‌ی جنجال‌ها زمینه‌ی یک طرح دو-دولتی واقعی را ایجاد نکرد. زمانی هم که اهود باراک از اجرای مفاد توافق ظفره رفت، کلیتون جز خشمگین شدن کاری از پیش نبرد.

– **بوش پسر (۲۰۰۹-۲۰۰۱)** با توجه به حضور نئوکان‌ها (نومحافظه‌کاران)

در پست‌های حساس دولتی، از حامیان بی‌چون‌وچرای اسرائیل بود، با این حال با طرح ساختن دیوار بین کرانه‌ی غربی و اسرائیل به‌ویژه در قسمت‌هایی که در زمین‌های فلسطین ساخته می‌شد، مخالفت کرد و در مقابل بی‌اعتنایی اسرائیل بخشی از وام و اعتبار تضمین‌شده را قطع کرد. بیشترین اختلاف دولت او با اسرائیل زمانی شروع شد که به‌دنبال حمله‌ی انتحاری حماس و کشته‌شدن اسرائیلی‌ها، شارون شهرهای فلسطینی کرانه‌ی غربی را در سال ۲۰۰۲ محاصره کرد. بوش که نگران حفظ ائتلاف کشورهای عربی در «جنگ علیه تروریسم» بود قاطعانه از شارون خواست که بلافاصله محاصره را خاتمه دهد. اما گروه‌های فشار اسرائیل در واشنگتن آن‌چنان جرج بوش را تحت فشار و حمله قرار دادند که ناچار به عقب‌نشینی شد و شارون را «مرد صلح» خواند! بوش یک طرح بی‌پایه‌ی «نقشه‌ی راه» برای ادامه‌ی مذاکرات صلح نیز به‌راه انداخت که آن هم تا اندازه‌ای به‌خاطر سیاستی که شارون در پیش گرفت، به‌جایی نرسید. شارون برای پرهیز از مذاکره با طرف فلسطینی، به‌طور یک‌طرفه تصمیم به خروج از غزه و برچیدن شهرک‌های یهودی در آن جا گرفت - سیاستی که عمدتاً برای رفع معضل جمعیتی و محدود ساختن تعداد فلسطینی‌های تحت کنترل اسرائیل اتخاذ شد.

- **اوباما** (۲۰۰۹-۲۰۱۷) در حرف بسیار از فلسطین حمایت کرد، دو کنفرانس صلح هم راه‌انداخت اما کاری از پیش نبرد.

- **ترامپ** (۲۰۲۰-۲۰۱۷) هرگونه تظاهر و تعارف در مورد اسرائیل را کنار گذاشت و بی‌قیدوشرط از آن حمایت کرد و به حکومت‌های تمامیت‌خواه عرب فشار آورد که عملاً مسئله‌ی فلسطین را فراموش کنند و به «توافق ابراهیم» و همکاری با اسرائیل پردازند.

- **بایدن** (۲۰۲۰) نیز حمایت همه‌جانبه از اسرائیل را به‌طور آشکار به پیش برد. او بلافاصله پس از حمله‌ی ۷ اکتبر حماس به اسرائیل رفت و در کابینه‌ی جنگ اسرائیل شرکت کرد - کاری که پیش از او هیچ‌یک از رؤسای جمهور امریکا نکرده بود. با این حال همان‌طور که می‌بینیم هم‌اکنون نتانیاهو آشکارا در مقابل بایدن ایستاده است.

به‌طور کلی رؤسای جمهور و دستگاه رهبری امریکا چه به‌خاطر حفظ منافع



امپریالیسم امریکا، چه به دلایل مذهبی، و چه به خاطر گروه‌های فشار که در زیر به آن‌ها اشاره خواهد شد، اسرائیل را به عنوان یکی از مهم‌ترین متحدان خود تحت حمایت همه‌جانبه داشته‌اند. البته نیازی به اشاره نیست که بر کنار از امریکا، دیگر قدرت‌های غرب به ویژه بریتانیا و آلمان هم همیشه حامی بی‌چون و چرای اسرائیل بوده‌اند. روسیه نیز همیشه دوست و متحد اسرائیل بوده و در زمان شوروی هم به رغم کمک‌های تسلیحاتی بسیار وسیع به مصر و سوریه و پاره‌ای دیگر از کشورهای عربی، هرگز در جبهه‌ی مخالف اسرائیل قرار نداشت و در اوایل کار با این توهم که اسرائیل می‌تواند یک پایگاه سوسیالیستی در منطقه ایجاد کند، از مهم‌ترین حامیان ایجاد اسرائیل بود! در این نوشته تأکید عمده بر پرنفوذترین حامیان اسرائیل در آمریکا، مهم‌ترین متحد اسرائیل است.

### صنایع نظامی و گسترش سرمایه‌گذاری

کنترل بر منطقه خاورمیانه، نه تنها به خاطر اهمیت نفت، بلکه به خاطر اهمیت ژئوپلیتیک منطقه برای حفظ منافع امریکا اهمیت حیاتی دارد. با آن‌که توجه عمده‌ی نظامی امریکا قبلاً شوروی بوده و هم‌اکنون چین و روسیه است، اما هرگز اهمیت خاورمیانه را دست‌کم نگرفته است. واضح است که تمام درگیری‌های خاورمیانه به اسرائیل مربوط نمی‌شود، اما حضور پرتنش اسرائیل در منطقه و سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی آن، همیشه عامل مهمی در گسترش صنایع نظامی و «دفاعی» امریکا بوده است. نه تنها خود اسرائیل یکی از مهم‌ترین مصرف‌کنندگان و مشتریان صنایع دفاعی امریکا بوده - به رغم آن‌که خودش امروزه جزو ده کشور صادرکننده‌ی محصولات نظامی جهان است - بلکه کشورهای ثروتمند خاورمیانه نیز بزرگ‌ترین واردکنندگان اسلحه از امریکا بوده‌اند. سیاست امریکا حفظ برتری بی‌چون و چرای نظامی و دفاعی اسرائیل است. اسرائیل نه تنها به پیچیده‌ترین ابزار تعرضی از هواپیماها و بالگردهای جنگی، ناوشکن‌ها، زیردریایی‌ها گرفته تا تانک‌ها، موشک‌ها، و انواع بمب‌ها از جمله بمب‌های «هوشمند» دسترسی دارد، بلکه بیش از هر کشور دیگری در سیستم عظیم اطلاعاتی و جاسوسی امریکا سهیم بوده است. اسرائیل علاوه بر آن‌که یک قدرت اتمی است، برنامه‌های تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک پیچیده‌ای را نیز بدون امضای کنوانسیون‌های

جهانی، پی‌گیری کرده است.

از این رو لابی شرکت‌های بزرگ تولید سلاح مدام کاندیداهایی را برای کنگره و ریاست جمهوری تقویت می‌کنند که خواهان گسترش تشنج و بالا بردن نیاز به خرید وسایل جنگی در نقاط مختلف جهان از جمله در منطقه‌ی خاورمیانه باشند. بودجه‌ی وزارت دفاع آمریکا که خود بزرگ‌ترین استخدام‌کننده در آن کشور است بیش از هشتصد میلیارد دلار است که بیش از ۵۰ درصد آن صرف قراردادهای دفاعی با شرکت‌ها می‌شود. ده شرکت بزرگ تسلیحاتی آمریکا در زمره‌ی بزرگترین و سودآورترین شرکت‌های آمریکایی و از بزرگترین استخدام‌کنندگان هستند. برای مثال شرکت «لاک‌هید مارتین»<sup>۱۸</sup> سازنده‌ی هواپیماهای جنگی، کشتی‌های جنگی، موشک، راکت و پهپاد، ۱۱۴ هزار کارمند و کارگر دارد؛ شرکت آر.تی.اکس، قبلاً «ریتیان»<sup>۱۹</sup> سازنده‌ی موشک‌های هدایت‌شونده، ۱۸۵ هزار کارگر و کارمند؛ «جنرال داینامیکس»<sup>۲۰</sup> سازنده‌ی زیر دریایی و ناوشکن‌ها، ۱۰۰ هزار نفر، و در مجموع بیش از سه‌ونیم میلیون نفر در صنایع نظامی آمریکا مشغول به‌کارند. اندازه‌ی بازار صنایع نظامی آمریکا بیش از ۶۱۳ میلیارد دلار است. بدون گسترش دائمی این شرکت‌ها، اقتصاد آمریکا دچار مشکل می‌شود، و گسترش این شرکت‌ها به جنگ و تنش فزاینده در جهان نیاز دارد و بدون جنگ و درگیری بین کشورها، این شرکت‌های غول‌پیکر ورشکسته می‌شوند. البته همان‌طور که آمریکا مداخله‌های خود در دیگر نقاط جهان را تحت عنوان فریبنده‌ی پیشبرد «دموکراسی» طرح می‌کند، برای فروش اسلحه هم اصطلاح جذاب «سلاح برای صلح» را رایج کرده است!

اما اهمیت نقش صنایع دفاعی در سیاست خارجی آمریکا و در رابطه با اسرائیل به این جا ختم نمی‌شود و مسئله‌ی مهم‌تر به سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر<sup>۲۱</sup> متشکل از میلیاردها دلار سرمایه‌های سرگردان داخلی و خارجی است که در جستجوی فرصت‌های سرمایه‌گذاری در شرکت‌های تازه تأسیس «استارت‌آپ» هستند که امکان رشد سریع و سودآوری فراوانی دارند. بارشد سریع تکنولوژی

18. Lockheed Martin

19. RTX, Raytheon

20. General Dynamics

21. Venture Capital

و هوش مصنوعی تعداد این شرکت‌ها به سرعت در حال گسترش است، و یکی از سودآورترین بخش‌ها، صنایع نظامی است. با آن‌که این شرکت‌ها نمی‌توانند جایگزین یا رقیب صنایع اصلی نظامی یا اصطلاحاً «سازندگان تجهیزات» شوند، اما در رشته‌هایی مثل پهپادسازی، تکنولوژی‌های اطلاعاتی، نرم‌افزارها، قطعات الکترونیک و امثال آن بسیار موفق بوده و سرمایه‌های فراوانی را جذب کرده‌اند. هیچ تنظیم و کنترلی از سوی دولت آمریکا بر نحوه‌ی عملکرد این سرمایه‌گذاری‌ها نیست، و مالیاتی هم نمی‌پردازند. جالب‌ترین نکته در این است که بخش عظیمی از این سرمایه‌گذاری‌ها به اصطلاح «صندوق‌های سرمایه‌گذاری حکومتی»<sup>۲۳</sup> هستند که بزرگ‌ترین آن‌ها کشورهای نفت خیز عربی‌اند. برای نمونه ابوظهبی ۸۵۳ میلیارد دلار، کویت ۷۵۰ میلیارد، و عربستان سعودی ۶۵۰ میلیارد در صندوق‌های سرمایه‌گذاری حکومتی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، که بخش قابل توجهی از آن، در سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر بخش نظامی به کار گرفته می‌شود. بخشی از هدف‌های پنهان «توافق ابراهیم» دونالد ترامپ استفاده از این سرمایه‌گذاری‌های دولت‌های عرب در صنایع تکنولوژیک اسرائیل بود، و حتی پس از شکست او در انتخابات، دامادش جرد کوشنر ترتیبی داد که از اعراب و اسرائیل پول جمع کند و در این صنایع نظامی سرمایه‌گذاری کند. (گفتنی است که صنایع تکنولوژیک اسرائیل، عمدتاً نظامی، ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی و ۵۰ درصد صادرات اسرائیل را تشکیل می‌دهند، و شدیداً در جستجوی سرمایه‌های جدید بوده و شیوخ عرب با اشتیاق آماده‌ی ورود به آن عرصه بودند که حمله‌ی حماس و جنگ اخیر آن را درهم ریخت، و با شروع جنگ میزان سرمایه‌گذاری در ماه‌های اکتبر-نوامبر ۴۶ درصد به نسبت همین مدت در سال قبل افت کرده است.)

به‌طور خلاصه، صنایع نظامی و صاحبان سرمایه در این بخش از صنعت نفوذ و قدرت زیادی در تعیین سیاست خارجی آمریکا و در حمایت از اسرائیل دارند. حمایت از دیکتاتورهای منطقه به‌ویژه از مصر که از بزرگ‌ترین دریافت‌کنندگان کمک‌های نظامی از آمریکا و بخشی از سیاست «سلاح برای صلح!» هستند، نیز در جهت حفظ روابط غیر خصمانه با اسرائیل است. اهمیت صنایع

نظامی و صدور محصولات جنگی برای دیگر کشورها، از انگلستان، آلمان، فرانسه، سوئد گرفته تا چین و روسیه نیز نباید فراموش شود؛ بدون جنگ و تنش، سرمایه‌داری جهانی در خطر است.

### تشکل‌های جهانی یهودیان صهیونیست

در عرصه جهانی، عالی‌ترین مرجع سازمانی جنبش صهیونیستی، «سازمان جهانی صهیونیست»<sup>۲۳</sup> است که ادامه‌کننده‌ی صهیونیستی هر تسل در ۱۸۹۷ است و قبلاً به آن پرداخته‌ام. هر یهودی ۱۸ ساله به بالا حق رأی برای انتخاب نماینده در کنگره‌ی ۵۰۰ نفره‌ی این سازمان را داراست که هر چهار یا پنج سال در اسرائیل تشکیل می‌شود. سی و هشتمین کنگره این سازمان در سال ۲۰۲۲ در اورشلیم برگزار شد. انتخابات کنگره در قالب یک سهمیه‌بندی منطقه‌ای انجام می‌شود؛ ۳۸ درصد از اسرائیل، ۲۹ درصد از امریکا، ۳۳ درصد از بقیه جهان، به علاوه ۱۰۰ نماینده از سوی سازمان‌های یهودی از جمله «بنای بریت»<sup>۲۴</sup> (یک نهاد فرهنگی با هدف حفظ فرهنگ یهود و مقابله با یهود ستیزی که در بیشتر کشورهای جهان و از جمله در دانشگاه‌ها حضور دارد) و «سازمان جهانی زنان صهیونیست»<sup>۲۵</sup>، «فدراسیون جهانی سفاردی»<sup>۲۶</sup>، و تعدادی دیگر از تشکل‌های صهیونیستی. سازمان جهانی صهیونیستی یک بخش بزرگ شهرک‌نشینی نیز دارد که برای شهرک‌نشین‌های یهودی پول جمع می‌کند. تشکل مهم دیگری که به نوعی بازوی عملیاتی سازمان جهانی صهیونیستی است، «آژانس یهود»<sup>۲۷</sup> است که از ۱۹۲۹ ایجاد شده و وظیفه اصلی آن تسهیل مهاجرت یهودیان به اسرائیل و اسکان دادن آن‌ها است و به گفته‌ی خودشان تا کنون بیش از سه میلیون یهودی را انتقال داده است.

### لابی و تشکل‌های یهودیان امریکا

23. World Zionist Organization, WZO

24. Bnai Brith

25. Wommen's International Zionists' Organization, WIZO

26. World Sephardi Federation, WSF

27. Jewish Agency

یهودیان امریکا که بعد از اسرائیل بزرگ‌ترین جمعیت یهودی در جهان اند، درصد بسیار کوچکی از جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند - در سال ۲۰۲۳ جمعیت یهودیان امریکا حدود شش میلیون و سیصد هزار نفر تخمین زده می‌شود - اما به خاطر موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و ارتباطی و نیز متشکل بودن، از مهم‌ترین و با نفوذترین اقلیت‌های امریکا هستند. همان‌طور که جان مییرشایمر و استیفن والت در کتاب بسیار با اهمیت خود، «لابی اسرائیل و سیاست خارجی امریکا»<sup>۲۸</sup> اشاره می‌کنند، اصطلاحی که بسیاری تحت عنوان «لابی یهودی» به کار می‌گیرند دقیق و درست نیست، چون تمام یهودیان امریکا نظر یکسانی در مورد اسرائیل ندارند. آن‌ها به یک نظرپرسی در سال ۲۰۰۴ اشاره می‌کنند که نشان می‌دهد که ۳۶ درصد یهودیان امریکایی خود را وابسته به اسرائیل نمی‌دانستند. در آغاز جنبش صهیونیستی نیز همان‌طور که در نوشته دیگری اشاره شد، بسیاری از یهودیان امریکا حمایت چندانی از آن نداشتند، اما بعد از جنایات هولوکاست نظرشان تغییر کرد، هر چند که پس از ایجاد دولت اسرائیل نیز تلاشی جدی برای مهاجرت از امریکا به اسرائیل صورت نگرفت. استیو روزنتال در «ناسیونالیسم از راه دور»<sup>۲۹</sup> طرح می‌کند که پاره‌ای از یهودیان سکولار امریکایی که از جنبه‌های دست و پاگیر مذهبی پرهیز می‌کردند، اما مایل به حفظ فرهنگ یهودی بودند، یهودیت خود را به یک دولت سکولار یهودی در هزاران مایل فراسوی دریاها پیوند زدند.

با این حال، علی‌رغم اختلاف نظرها، اکثریت یهودیان امریکایی که حامی بی‌قید و شرط اسرائیل اند، نقش تعیین‌کننده و نفوذ فوق‌العاده‌ای در جلب حمایت دولت امریکا از اسرائیل داشته‌اند. مهم‌ترین مکانیسم این کار ایجاد تشکل‌های گوناگون و تأثیرگذاری بر جامعه‌ی مدنی و بر سیاست‌مداران امریکایی بوده است. سالنامه‌ی یهودیان امریکا از ۸۹ تشکل یهودی در امریکا نام می‌برد. تشکل سراسری «کنفرانس پرزیدنت‌های سازمان‌های عمده‌ی یهودیان امریکایی»<sup>۳۰</sup> متشکل از ۵۲ سازمان مختلف است.

28. John J. Mearsheimer and Stephen M. Walt, (2007), *The Israel Lobby and U.S. Foreign policy*, Farrar, Straus and Giroux

29. [https://www.researchgate.net/publication/292361916\\_Long-distance\\_nationalism\\_American\\_Jews\\_Zionism\\_and\\_Israel](https://www.researchgate.net/publication/292361916_Long-distance_nationalism_American_Jews_Zionism_and_Israel)

30. Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations, CoP

معروف‌ترین و قدرتمندترین تشکل «کمیته‌امور عمومی امریکایی-اسرائیلی» ایپیک<sup>۳۱</sup> است. این تشکل لابی اصلی یهودیان امریکایی در رابطه با نمایندگان کنگره و دولت امریکا است که از سال ۱۹۵۳ به وجود آمد. در نظام سیاسی امریکا که انتخاب شدن در مجالس قانون‌گذاری و ریاست جمهوری به میلیون‌ها دلار نیاز دارد، ایپیک نقش بسیار مهمی در انتخاب نمایندگان و اعضاء سنا و جلوگیری از انتخاب منتقدین اسرائیل ایفا می‌کند، و هر ساله میلیون‌ها دلار جمع‌آوری و صرف تبلیغات به نفع کاندیداهای مورد نظر خود می‌کند. ایپیک آن قدر با نفوذ است که به قولی، هر یک از اعضاء کنگره‌ی امریکا هنگام رأی دادن در مسائلی که مستقیم یا غیر مستقیم به اسرائیل مربوط می‌شود، نگران این است که عکس‌العمل ایپیک چه خواهد بود. ایپیک از مهم‌ترین لابی‌های سیاسی امریکا است و بعد از لابی «جامعه‌بازنشستگان امریکا» که ۳۵ میلیون عضو دارد، مهم‌ترین لابی، حتی مهم‌تر از لابی معروف «جامعه‌ملی‌تفنگ» است. در امریکا قانونی بنام «قانون ثبت فعالیت برای یک کشور خارجی» وجود دارد که هر فرد یا نهادی که به نفع یک دولت خارجی فعالیت کند، باید رسماً خود را به ثبت رساند و فعالیت‌هایش آشکار باشد. اما این قانون شامل ایپیک نمی‌شود! در سیستم انتخاباتی امریکا «کمیته‌های اقدام سیاسی»<sup>۳۲</sup> سازمان‌های معاف از مالیات هستند که اجازه دارند برای کاندیدای خاصی یا بر علیه کاندیدایی پول جمع‌آوری و خرج کنند، و اسرائیل انواع «پک»‌ها یا «آبرِ پک»‌ها را دارا است. نمونه‌ی جالب توجهی از قدرت و نفوذ ایپیک در همین لحظه آماده کردن این مقاله اتفاق افتاد. در ماه جون ۲۰۲۴ در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات برای مجلس نمایندگان از یکی از ناحیه‌های نیویورک، جمال بومن، یک نماینده ترقی‌خواه که از سال ۲۰۲۲ در کنگره‌ی امریکا بوده به‌خاطر موضوعی که در رابطه با جنگ اخیر در غزه گرفته بود، مورد حمله ایپیک قرار گرفت. ایپیک نماینده‌ی دیگری را در مقابل آن علم کرد و با صرف ۱۵ میلیون دلار او را جانشین جمال بومن نمود.

نهاد بسیار مهم دیگری که در امریکا و در سطح جهان از جمله کانادا، اروپا، و امریکای لاتین در رابطه با اسرائیل فعالیت می‌کند، «شرکت توسعه

31. American Israeli Public Affairs Committee, AIPAC

32. Political Action Committee PAC

برای اسرائیل»<sup>۳۳</sup> است که از طریق فروش اوراق قرضه برای دولت اسرائیل در کشورهای مختلف فعال است. این نهاد که از سال ۱۹۵۱ به وجود آمده، سهم بسیار مهمی در جمع‌آوری پول برای سرمایه‌گذاری در اسرائیل به عهده داشته. بنا به اظهار سایت مربوط به این سازمان، در چند سال گذشته هر ساله بیش از یک میلیارد دلار اوراق قرضه فروخته. از زمان حمله حماس در اکتبر ۲۰۲۳ نیز تاکنون یک میلیارد اوراق قرضه فروخته است. در کانادا نیز شرکت اوراق بهادار کانادا-اسرائیل<sup>۳۴</sup> در همین زمینه فعال است.

علاوه بر این نهادها، سازمان‌های بسیار مهم دیگر یهودیان امریکا رسماً و مستقیماً در رابطه با اسرائیل و جلب حمایت دولت و مردم امریکا فعالیت دارند که پاره‌ای از مهم‌ترین آن‌ها با عطف به مییرشایمر و والت به قرار ذیل اند:

«سازمان صهیونیست امریکا»، «انستیتو یهودی امور امنیت ملی»، «شورای یهودی امور عمومی»، «انجمن سیاست‌گذاری اسرائیل»، «انجمن خاورمیانه»، «انستیتو واشنگتن برای سیاست خاورمیانه»، «اتحادیه ضد افترا»، «مرکز مذهبی یهودیت رفرم»، «دوستان امریکایی لیکود»، «کمیته یهودیان امریکایی»، «امریکایی‌ها برای یک اسرائیل امن»، «بنیاد آموزشی امریکا اسرائیل». (نام کامل آن‌ها و دیگر نهادهای مهم طرفدار اسرائیل به انگلیسی در پانویس این مقاله آمده است.)

تشکل مهم دیگری متفاوت از ایپک توسط گروهی از یهودیان لیبرال امریکایی از سال ۲۰۰۸ به وجود آمد که ضمن حمایت از اسرائیل، سیاست تأکید بر صلح بین اسرائیل و فلسطین را دنبال می‌کند و پیرو سیاست دو دولت است. آن‌ها نام «ج استریت»<sup>۳۵</sup> را برای خود انتخاب کردند. در واشنگتن اسامی خیابان‌ها الفبائی است، و در آن‌جا خیابان «ج» وجود ندارد، و اغلب لابی‌های بزرگ از جمله ایپک هم در خیابان هم جوار «ک» قرار دارند. این گروه چه در نظر و در عمل با ایپک متفاوت است. جریانات راست‌تر با تلاش‌های یهودیان لیبرال و میان‌رو سخت مخالفند. در کتاب لابی اسرائیل به موردی اشاره می‌شود که در اواسط

33. Development Corporation for Israel, DCI

34. Canada-Israel Securities, Ltd. CISL

35. J. Street

دهه‌ی هفتاد میلادی گروهی از یهودیان امریکایی سازمان جدیدی را تحت عنوان «بریرا» یعنی بدیل ایجاد کردند و خواستار خروج اسرائیل از مناطق اشغالی بعد از ۱۹۶۷ شدند، و تماس‌هایی را نیز با فلسطینی‌ها برقرار نمودند، اما سخت مورد حمله جریانات تندرو یهودی از جمله ایپک قرار گرفتند و کمیته‌های محلی مانع ورود آن‌ها به جلسات شدند. و بسیاری نمونه‌های دیگر از جلوگیری از فعالیت‌های یهودیان مترقی مطرح بوده است. اخیرا ایلان پاپه، مورخ برجسته‌ی اسرائیلی که به خاطر نظرات تاریخی «تجدید نظر طلبانه» اش از دانشگاه حایفا اخراج شد و به انگلیس مهاجرت کرد، در مصاحبه‌ای اشاره نمود که به رغم ممانعت‌های صهیونیست‌های فرانسوی یکی از کتاب‌هایش در فرانسه توسط یک ناشر مهم فرانسوی منتشر شد، اما یک صهیونیست میلیاردی آن انتشاراتی را خرید و کتاب را جمع‌آوری کرد.

### نئوکان‌ها، و اندیشکده‌های طرفدار اسرائیل

نومحافظه‌کاران یا نئوکان‌ها که هم‌زمان با گسترش نئولیبرالیسم از دهه ۱۹۷۰ در سیاست و جامعه‌ی امریکا نقش بسیار مهمی یافته بودند، بعد از ماجرای یازده سپتامبر نفوذ فوق‌العاده‌ای کسب کردند. در مورد سیاست خارجی رسماً منادی هژمونی بی‌چون و چرای امریکا بر جهان و سرکوب هر نوع قدرت جهانی رقیب شدند، و استفاده از زور و قدرت نظامی برای پیشبرد چنین سیاستی را آشکارا تجویز می‌کردند. بخش قابل توجهی از نئوکان‌ها یهودیان امریکایی هستند. همگی نئوکان‌ها اسرائیل را مهم‌ترین متحد امریکا برای پیشبرد سیاست‌های مورد نظرشان می‌دانند. آن‌ها در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امریکا حضور دارند، و در رسانه‌ها و اندیشکده‌ها فعالیت دارند که عملاً افکار عمومی مردم امریکا را شکل می‌دهند. پاره‌ای از تشکل‌های مهم نشریات با نفوذ خود را دارند، از جمله نیو ایست ریپورت وابسته به ایپک، و امریکن زیونیست وابسته به «سازمان صهیونیست امریکا». رسانه‌های مهم دیگری نیز در کنترل آن‌ها قرار دارند. کامنتری، نیو یورک سن، ویکلی استاندارد، صفحه‌نظرات وال استریت جورنال، امریکن اینترپرایز مگزین، نشنال ریویو از آن جمله‌اند.<sup>۳۶</sup>

36. Commentary, New York Sun, Weekly Standard, Wall Street Journal, American Enterprize Magazine, National Review...



آن‌ها در رادیو و تلویزیون‌های بسیار مهمی نیز حضور دارند. این رسانه‌ها بر کنار از رسانه‌هایی است که مسیحیان صهیونیست و طرفدار اسرائیل در اختیار دارند که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

نقش اساسی آن‌ها در اندیشکده‌های پر نفوذ دست راستی نیز بسیار قابل توجه است. قبلاً در نقد کتاب نابعه‌های اهریمنی<sup>۳۷</sup> به ایجاد اندیشکده‌های ارتجاعی طاق و جفت از سوی جریانات راست، و انتشار مقاله‌ها و برگزاری سمینارها و کنفرانس‌ها، شرکت در برنامه‌های رادیو و تلویزیون برای تأثیر گذاری بر اذهان مردم و جامعه‌ی مدنی و اشاعه‌ی اطلاعات جعلی اجتماعی و اقتصادی و زیست‌محیطی و روابط خارجی اشاره کرده‌ام. ایجاد نهادهای حقوقی دست راستی و تربیت و حمایت شبکه‌ی وسیعی از وکلای ارتجاعی برای جلوگیری از اجرای سیاست‌های ترقی خواهانه، و استفاده از نفوذ فزاینده‌ی در سیستم قضایی از عالی‌ترین تا پایین‌ترین رده، و گماردن قضات ارتجاعی، از دیگر هدف‌های آشکار این اندیشکده‌ها بوده. نوشته‌ها و مصاحبه‌های انتخاباتی و تبلیغ به نفع کاندیداهای طرفدار اسرائیل و بر علیه کاندیداهای مخالف، از دیگر نقش‌هایی بوده که این اندیشکده‌ها در پیش گرفتند. با آن‌که مدیران این اندیشکده‌ها از گروه‌ها و مذاهب مختلفی تشکیل می‌شد، نقش یهودیان رادیکال در مدیریت آن‌ها بسیار چشمگیر است، و در واقع تمامی آن‌ها، اعم از سکولار، مسیحی و یا یهودی، از طرفداران سخت اسرائیل بوده‌اند. از میان انبوه اندیشکده‌های دست راستی، می‌توان از «امریکن انترپرایز اینستیتیوت»<sup>۳۸</sup>، «مرکز سیاست گذاری امنیتی»<sup>۳۹</sup>، «هودسون اینستیتیوت»<sup>۴۰</sup>، «هوور اینستیتیوت»<sup>۴۱</sup>، «بنیاد دفاع از دموکراسی»<sup>۴۲</sup>، «انستیتو سیاست خاور نزدیک واشنگتن»<sup>۴۳</sup>، «پروژه برای قرن جدید امریکا»<sup>۴۴</sup>، و بسیاری دیگر که در مقاله مورد اشاره به آن‌ها پرداخته‌ام.

۳۷. سعید رهنما، «نابعه‌های اهریمنی»، نقد اقتصاد سیاسی، ۳۱ دسامبر ۲۰۲۲

Kurt Andersen, *Evil Geniuses: The Unmaking of America: A Recent History*, Random House.

38. American Enterprise Institute, AEI

39. Center for Security Policy, CSP

40. Hudson Institute

41. Hoover Institute

42. The Foundation for Defence of Democracies, FDD

43. The Washington Institute for Near East Policy, WINEP

44. Project for the New America Century, PNAC

این نهاد یکی از خطرناک‌ترین اندیشکده‌های امریکا بود که توسط نومحافظه‌گرایان (نئوکان)‌های امریکایی

## کنترل دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت جریانات طرفدار اسرائیل در دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی بوده. بسیاری از افراد با نفوذ طرفدار اسرائیل، چه به خاطر اعتبار اجتماعی یا علمی و چه به خاطر کمک‌های مالی به دانشگاه‌ها عضو هیئت امنای دانشگاه‌های معتبر امریکا و کانادا و دیگر کشورها هستند و در این موقعیت پر نفوذ در جهت دهی سیاست‌ها نقش دارند. البته به خاطر اهمیت آزادی‌های آکادمیک در این دانشگاه‌ها، نحوه‌ی کارکرد آن‌ها با ظرافت‌های بیشتری همراه بوده است. فعالیت‌های این جریانات در دانشگاه‌ها عمدتاً از دوران توافق‌های اسلو و بعد از آن شدت گرفت. ایپک هزینه‌های زیادی را صرف تعلیم دانشجویان طرفدار اسرائیل و راه‌های مقابله با دانشجویان و استادان طرفدار فلسطین نمود، و جلسات و سفرهای متعددی را برای این کار ترتیب داده است. «اتحادیه ضد افترا» نیز شروع به پرونده‌سازی برای استادان منتقد اسرائیل نمود.

در سال ۲۰۰۲، دانیل پایپس یکی از تندروترین فعالین طرفدار اسرائیل، پروژه‌ی جدیدی را تحت عنوان «کمپس واچ»<sup>۴۵</sup> راه‌اندازی کرد که در رابطه با بحث‌ها و فعالیت‌های مربوط به اسرائیل، نقش پلیس فکری را ایفا می‌کند. این پروژه دانشجویان طرفدار اسرائیل را تشویق می‌کند که در رابطه با استادانی که به نظر می‌آید منتقد اسرائیل اند اطلاع جمع‌آوری کنند، آن‌ها را به عنوان استادان یهودی ستیز معرفی می‌کند و به شیوه‌های گوناگون آن‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد. استادانی که در این لیست قرار می‌گیرند، دانشجویان یهودی از انتخاب درس‌های آن‌ها منع می‌شوند. اگر آن درس را هم انتخاب کنند، مرتب در کلاس مسئله ایجاد می‌کنند و از استاد شکایت می‌کنند. از این طریق تعداد روز افزونی از استادان درس خاورمیانه در دانشگاه‌های مختلف (از جمله خود من) در این لیست قرار گرفتند.

جریانات طرفدار اسرائیل از طریق اعضای کنگره به دولت فشار آوردند که

با هدف اعلام شده سلطه امریکا بر جهان در قرن بیست و یکم در ۱۹۹۷ به وجود آمد، و بسیاری از سرکرده‌های آن از جمله دیک چینی، دونالد رامسفلد، پل وولفوویتس، در دوران رئیس‌جمهوری جرج دبلیو. بوش وارد حکومت و سیاست‌گذاری شدند. در ۲۰۰۶ این سازمان برچیده شد و جای خود را به اندیشکده «فارین پالیسی اینستیتیوت» داد.

کمک‌های مالی تحقیقاتی «شورای پژوهش‌های ملی» به موسسات مطالعات خاورمیانه که دوست اسرائیل نیستند، را قطع کند. از سوی دیگر طرفداران اسرائیل کمک‌های مالی بسیاری را برای ایجاد برنامه‌های جدید مطالعات اسرائیل در دانشگاه‌های مهم آمریکا و نیز تقویت صدها بخش مطالعات یهودی موجود تدارک دیدند. علاوه بر این برنامه‌های متعددی برای سفر به اسرائیل و «تورهای مطالعاتی» ترتیب داده می‌شود و مبلغین جدیدی برای اسرائیل تربیت می‌شوند.

### اوانجلیست‌ها، صهیونیست‌های مسیحی

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین و قدرتمندترین متحدین اسرائیل در آمریکا بنیادگرایان مسیحی اوانجلیست هستند. مسیحیان بنیادگرا در واقع پایه‌گذار اولیه صهیونیسم‌اند. اگر یهودیان آمریکا از نظر تعداد اقلیت کوچکی هستند، اوانجلیست‌ها بیش از ۴۰ میلیون تخمین زده می‌شوند. اوانجلیست در اصل عنوانی است که به چهار روایت‌کننده انجیل اشاره داشت، و امروزه به کشیش‌ها، واعظ‌ها و مبلغین بنیادگرای پروتستان مسیحی و پیروان آن‌ها اطلاق می‌شود. این‌ها به قیامت «آرماگدون»، نبرد نهایی نیکی و بدی و بازگشت مسیح و برقراری حکومت هزار ساله‌اش باور دارند، که یکی از پیش شرط‌های آن طبق روایت انجیل بازگشت یهودیان به ارض موعود است. با آن‌که تفاوت‌هایی بین گرایش‌های مختلف آن وجود دارد که از بحث حاضر خارج است، در دیدگاه اصلی با هم توافق دارند. این‌ها به عنوان «دیسپنشنالیست»<sup>۴۶</sup> شناخته می‌شوند، که به دوران‌های نظام‌های مذهبی از آغاز تا آخر الزمان اشاره دارد؛ از جمله آن‌که یهودیان دوران مذهبی خود را داشتند و با آمدن مسیح دوران‌شان به پایان رسیده، اما هنوز نقش بسیار مهمی را بر عهده دارند که باید در لحظات بازگشت دوباره‌ی مسیح به انجام رسانند. از نظر اینان هر دو نهاد اصلی مسیحیت، یعنی انجیل و کلیسا دچار مشکل و انحراف بوده و در هر دو تجدید نظر کرده‌اند. دوایت مودی، اوانجلیست آمریکایی به جای کلیسا، «انستیتو کتاب مقدس»<sup>۴۷</sup> را ایجاد نمود. دیگر اوانجلیست آمریکایی، سایروس اسکوفیلد، انجیل را شرح‌نویسی و مردم پسند کرد و در جاهایی که لازم دید مورد باز نویسی قرار داد و انجیل

46. dispensationalist

47. Bible Institute

مرجع اسکوفیلد<sup>۴۸</sup> را تنظیم نمود، که به کتاب مقدس تبدیل شد. صدها انستیتو انجیل با بیش از صد هزار دانشجو به وجود آمد، که بعداً بنام «بایبل کالج» تغییر نام دادند. پایگاه اصلی بنیادگرایان مسیحی اوانجلیست در دالاس تگزاس است و حوزه علمیه دالاس نقش واتیکان و یا قم را ایفا می‌کند، و در چند ایالت هم پردیس‌های جداگانه‌ای دارد.

هم اکنون نزدیک به ۶۰۰ کالج مسیحی در امریکا وجود دارد که بیش از نیمی از آن‌ها کالج‌های اوانجلیست هستند. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین این مراکز آموزش مذهبی دانشگاه لیبرتی<sup>۴۹</sup> در ویرجینیا است که جری فالول اوانجلیست تلویزیونی با میلیون‌ها بیننده آن را ایجاد کرد. این دانشگاه هم اکنون ۹۶ هزار دانشجو دارد، و موقوفات آن ۱/۷ میلیارد دلار است.

اوانجلیست‌ها با امکانات بسیار وسیع رسانه‌ای و ثروت بی‌کرانی که از پیروان ناآگاه و خرافی خود بدست آورده‌اند، روز به روز قدرتمندتر شده‌اند. نفوذ آن‌ها در سیاست به حدی رسید که جری فالول سازمان سیاسی «اکثریت معنوی»<sup>۵۰</sup> را به وجود آورد و راست افراطی را در سیاست امریکا بسیار تقویت نمود. زمانی که اسرائیل در ۱۹۶۷ سرزمین‌های اشغالی از جمله اورشلیم شرقی یا بیت المقدس را اشغال کرد، اوانجلیست‌های امریکایی سخت به هیجان آمدند و اعلام کردند که پس از ۲۰۰۰ سال یهودیان تمام اورشلیم را در اختیار دارند و زمینه‌ی بازگشت مسیح فراهم می‌آید. آن‌ها بر ضرورت حمایت و تقویت اسرائیل برای حفظ مناطق اشغالی پافشاری کردند، و پاره‌ای اعلام کردند که اگر آن منطقه به دست عرب‌های مسلمان بیافتد، مسیح جایی برای بازگشت نخواهد داشت. (به طنز می‌توان گفت که می‌ترسیدند عرب‌های مسلمان برای مسیح ویزا صادر نکنند!)

تمام رهبران مهم اوانجلیست از جمله بیلی گراهام، جری فالول، پت رابرتسون و بعد از آن‌ها آقا زاده‌هایشان رابطه بسیار نزدیکی با نئوکان‌ها و با اسرائیل داشتند. فالول نزدیک‌ترین دوست حزب لیکود بود و در ۱۹۸۰، مناخیم بگین مدال جابوتینسکی، بالاترین مدال اسرائیل، را به او داد. حزب لیکود هواپیمای جت خصوصی به او هدیه داد، و تعمیرات آن را اسرائیلی‌ها

48. Scofield reference Bible

49. Liberty University

50. Moral Majority

انجام می‌دادند. زمانی که کلیتون به نتانیا هو فشار می‌آورد که سازش‌هایی را در مقابل دولت خود گردان فلسطین از خود نشان دهد، نتانیا هو به امریکا آمد و با فالول ملاقات کرد. فالول برای او یک جلسه‌ی سخنرانی متشکل از یک هزار نفر از رهبران بنیادگرا ترتیب داد، و آن‌ها با هزاران کشیش اوانجلیست تماس گرفتند تا در موعظه‌های خود از کلیتون انتقاد کنند، و به این ترتیب او را وادار به عقب نشینی کردند. زمانی که پَت رابرتسون، بنیادگرای اوانجلیستِ امریکایی در گذشت، دانی دانون سفیر اسرائیل در سازمان ملل، همان‌که تورات را بلند کرد و گفت این سند مالکیت ماست، در روزنامه جرزالم پست به یاد «دوستِ واقعی اسرائیل» نوشت که حمایت پاترسون از اسرائیل فراتر از سیاست بود و ریشه در اعتقادات عمیق مذهبی داشت و حضور یهودیان در اسرائیل را تحققِ وعده‌ی الهی می‌دانست.

بنیادگرایان اوانجلیست، علاوه بر جلسات خود در شبه کلیساها و نهادهای مذهبی خود، رسانه‌های پرنفوذی را تحت کنترل دارند و میلیون‌ها پیروان خود را در جهت سیاست‌های خود، که حمایت از اسرائیل یکی از مهم‌ترین آن‌هاست، هدایت می‌کنند.<sup>۵۱</sup> به علاوه انواع تشکل‌های طرفداری از اسرائیل به وجود آمده، از جمله «مسیحیان متحد برای اسرائیل»<sup>۵۲</sup> تشکلی عظیم با ده میلیون عضو، «کنفرانس رهبران مسیحی برای اسرائیل»، «دوستان مسیحی جماعت‌های اسرائیلی»<sup>۵۳</sup>، «ائتلاف متحد برای اسرائیل»، «کمیتة عمومی مسیحی برای اسرائیل»، و بسیاری دیگر. طرفه آن‌که همین حامیان سینه چاک اسرائیل خود از یهود ستیزترین‌ها هستند. بسیاری معتقدند که یهودیان در کشتن مسیح دست داشتند؛ پاره‌ای از رهبران آن قبلا اعلام کرده بودند که هولوکاست تنبیه یهودیان بود که در کتاب مقدس به آن اشاره شده؛ بیلی گراهام از مهم‌ترین رهبران اوانجلیست رسماً بر این باور بود که «ضد مسیح، آنتی کرایست» که به روایت انجیل قبل از بازگشت دوباره مسیح، ظاهر می‌شود، یک یهودی است. اما همه به خاطر نقشی که یهودیان در بازگشت مسیح دارند - نقشی بسیار دراماتیک که پس از آمدن مسیح یا باید به او ایمان آورند و یا نابود شوند - مورد حمایت

51. Blaze TV, CBN News, God TV, TBNUSA.

52. Christians United for Israel, CUFI

53. Christian Friends of Israeli Communities, CFOIC

بنیادگرایان مسیحی قرار گرفته‌اند.

به‌طور خلاصه مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی و رسانه‌های متعدد آن‌ها و ده‌ها میلیون پیروان دست راستی، بر سیاست‌های امریکا و انتخاب رهبران سیاسی در سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه‌ی امریکا تأثیر می‌گذارند، و جریانات دست راستی اسرائیل با خیال راحت دو سیاست اصلی صهیونیسم را که در نوشته قبلی به آن پرداختم، یعنی جایگزینی جمعیت و سلب مالکیت و تصاحب زمین به پیش می‌برند. دیگر بازیگران این صف‌بندی جهانی، از جمله کشورهای قدرتمند اروپایی را نباید از یاد بریم. دولت‌های عربی و کشورهای اسلامی را نیز که همگی نظام‌های غیر دموکراتیک و نگران حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خود هستند، و حتی بخشی از خود فلسطینی‌ها را باید به درجات مختلف در همین صف‌بندی قرار داد. هر زمان هم که اینان در ظاهر از فلسطین دفاع کردند، بیشتر قصد استفاده از آن برای پیشبرد سیاست خودشان داشتند.

### آن سوی صف‌بندی جهانی؛ طرف فلسطینی

در مقابل صف‌بندی بالا، مردم و جنبش فلسطین قرار دارند، و نیز حمایت نیروهای مترقی جهان؛ می‌توان گفت که نابرابرترین رویارویی تاریخ است. مردم فلسطین در سخت‌ترین شرایط «اراده آهنین» خود را در مقابل «دیوار آهنین» صهیونیست‌ها حفظ کرده، اما به شدت تضعیف شده‌اند. این واقعیت به ویژه در مورد نیروهای مترقی و سکولار فلسطینی صادق است، که به جای آن‌ها از یک سوی نیروی بنیادگرای مذهبی که قصد استقرار یک حکومت اسلامی در مرزهای قبل از ۱۹۴۸ را در سر می‌پروراند، در راس جنبش قرار گرفته، و از سوی دیگر با یک دولت خودگردان بی‌مایه، سازش کار و فاسد روبه‌رو هستند.

نیروهای مترقی جهانی حمایت معنوی از جنبش فلسطین را دریغ نکرده‌اند. تظاهرات وسیع‌کنونی در سراسر جهان به نفع مردم فلسطین و بر علیه دولت راست‌گرای افراطی اسرائیل و سازمان دادن جنبش‌هایی نظیر جنبش تحریم و سلب سرمایه‌گذاری در اسرائیل<sup>۵۴</sup> از این جمله‌اند. اما این حمایت‌های عمدتاً معنوی

به هیچ وجه کافی نیست، و باید به شکل سازمان یافته‌ای مادیت پیدا کند. جنبش فلسطین علاوه بر مقابله‌های رو در رو با دولت ارتجاعی و با شهرک‌نشین‌ها، نیاز به یک کمپین تبلیغاتی برای جلب همبستگی سازمان یافته در دنیای عرب، در خاورمیانه و دیگر کشورها دارد. در جریان ادامه جنایات در جنگ اخیر غزه، مردم کشورهای عربی به طرز آزار دهنده‌ای تا حد زیادی شاید عمدتاً به علت سیاست‌های امنیتی سرکوب‌گرانه‌ی دولتی ساکت مانده‌اند، و دولت‌های شان هم جز غرور و ظاهری هم جهت با سیاست‌های امریکا پیش رفته‌اند. فلسطینی‌ها نیز میلیون‌ها ی زیاده‌ی در امریکا و اروپا دارند، که بسیاری از آن‌ها تنها به ساختن ویلاهای تابستانی شیک برای خودشان در پاره‌ای دهات فلسطین اکتفا می‌کنند. درست است جنبش فلسطین نه امکانات مالی و نه رسانه‌ای صهیونیست‌ها را دارست، اما می‌تواند از سازمان‌دهی و جلب حمایت جمعی آن‌ها نیز یاد بگیرد.

در خاتمه، به تصویر کشیدن این رویارویی نابرابر به غلط می‌تواند به تبلیغ یأس و پذیرش شکست تلقی شود. اما واقعیت این است که با شناخت دقیق‌تر از دشمن می‌توان استراتژی دقیق‌تری را در پیش گرفت. نیروهای مترقی فلسطینی، به رغم همه مشکلات چاره‌ای جز متشکل شدن و انتخاب یک استراتژی قاطعانه اما واقع بینانه برای جلب پایگاه مردمی قوی‌تر در داخل فلسطین، و کسب حمایت نیروهای مترقی درون اسرائیل و در دنیای عرب و جهان، ندارند. نهایتاً باید به جنبش فلسطین خوش بین و امیدوار بود.

## پانویس :

(۱) تشکل های جهانی صهیونیستی :

- World Zionist Organization, (WZO)
- Jewish Agency
- World Sephardi Federation, (WSF)
- Women's International Zionist Organization, (WIZO)

(۲) تشکل های یهودیان صهیونیست در امریکا :

- Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations, (CoP)
- American Israel Public Affairs Committee, (AIPAC) و مجله ی آن *Near East Report*
- Zionist Organization of America, (ZOA), و مجله ی آن *American Zionist*
- Jewish Institute for National Security Affairs, (JISNA)
- Development Corporation for Israel, (DCI)
- Jewish Council of Public Affairs, JCPA, formerly NJCRAC
- Israel Policy Forum, (IPF)
- Middle East Forum (MEF)
- The Washington Institute for Near East Policy, (WINEP)
- Anti-Defamation League, (ADL)
- Religious Action Center of Reform Judaism,
- American Friends of Likud,
- American Jewish Committee,
- Americans for a Safe Israel,
- American Israel Education Foundation.

(۳) اندیشکده های طرفدار اسرائیل در امریکا :

- American Enterprise Institute, (AEI)
- Center for Security Policy, (CSP)
- Hudson Institute
- Hoover Institute
- The Foundation for Defense of Democracy, (FDD)



- The Project for a New American Century, (PNAC)*
- Washington Institute for Near East Policy, (WINEP)*

۴) تشکیل‌های مسیحی‌اوانجلیست طرفدار اسرائیل در امریکا:

- Christians United for Israel, (CUFI)*
- The National Christian Leadership Conference for Israel*
- The Unity Coalition for Israel*
- Christian Friends of Israeli Communities, (CFIC)*
- The Christian Israel Public Action Committee*
- The International Christian Embassy Jerusalem, (ICEJ)*
- International Fellowship of Christians and Jews, (IFCJ)*

# بنیاد زاکرس

جنبش فلسطین در سرانشیبی

# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## جنبش فلسطین در سرایشی؟<sup>۵۵</sup>

جنبش فلسطین در سخت‌ترین شرایط تاریخ شصت ساله‌ی خود قرار دارد. رهبری عمده‌ی جنبش از یک سو در دست سازمان مرتجع بنیادگرای مذهبی حماس و از سوی دیگر تحت رهبری سازمان الفتح است که فساد سرتاسر آن را فراگرفته.

مردم غزه که در محاصره‌ی بی‌رحمانه‌ی اسرائیل قرار دارند، از سیاست‌های سرکوبگرانه و واپسگرایانه‌ی حماس نیز رنج می‌برند. اما چون نهاد یا نهادهایی که بتواند به آن‌ها کمک کند وجود ندارد، بیشتر و بیشتر به سازمان‌های خیریه‌ی تحت کنترل حماس وابسته می‌شوند. یک بررسی فلسطینی نشان می‌دهد که بیش از هفتاد درصد حامیان حماس را زنان تشکیل می‌دهند، نه به خاطر آن‌که آنان به

تعصب مذهبی گرایش بیشتری دارند بلکه از آن رو که به خدمات اجتماعی آن از کلینیک و بیمارستان گرفته، تا مهد کودک و قرض الحسن، وابسته اند: نهادهایی که با پول عربستان سعودی، شیخ نشین های خلیج فارس و ایران تأمین می شوند. در کرانه ی غربی که تحت کنترل کامل سازمان الفتح است اوضاع از جهاتی متفاوت است. نهاد خودگردان فلسطین که با کمک های عظیم امریکا و کشورهای اروپایی و ژاپن اداره می شود غرق در فساد است. فلسطینی ها به طنز آن را «مِشمِشیه» می خوانند. مِشمِش به معنی زرد آلو است، و از آن جا که فصل برداشت این میوه بسیار کوتاه و زودگذر است، کسانی که به پست و مقامی می رسند سعی می کنند در فرصت کوتاهی که دارند بار و بنه خود را ببندند یعنی تا می توانند می دزدند! طبقه متوسط جدید که عمدتاً در دولت خودگردان فلسطینی و سازمان های غیر دولتی، ان. جی. او، ها کار می کنند با آن که نظیر دیگر کشورها نقش بسیار مهمی در بسط و تحول جامعه ی مدنی و تحول اجتماعی دارند، کمتر و کمتر به مقابله با اسرائیل می پردازند.

سازمان های چپ فلسطینی بسیار تضعیف شده و پراکنده اند و نقش آن ها بسیار محدود شده است. جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین که چه در دوران اولیه ی رهبری جرج حبش در «حرکت القومین عرب» و چه در زمان ایجاد جبهه و تا مدت ها از پر قدرت ترین و محبوب ترین سازمان های فلسطینی بود، هم اکنون حضور بسیار محدودی دارد و تنها در بعضی محله های شهرها و در برخی دهات پرچم ها و پوسترهایش را می توان دید. در آخرین انتخابات مجلس قانون گذاری فلسطین، این جریان با حدود چهار درصد آرا، تنها سه کرسی پارلمانی را به خود اختصاص داد. بدتر از این، جبهه ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین در ائتلافی با حزب الشعب (سابقاً حزب کمونیست)، و اتحادیه ی دموکراتیک فلسطین، و چند شخصیت منفرد، تحت عنوان ائتلاف البدیل، کمتر از سه درصد آراء و دو کرسی پارلمانی را اخذ نمودند.

اختلافات درونی این سازمان ها آن ها را بیشتر تضعیف کرده و بسیاری از آن ها به حمایت مستقیم و غیرمستقیم اسلام گرایان حماس که تنها سازمانی است که با اسرائیل سرشاخ است، پرداخته اند. فرهنگ سیاسی و سازمانی آن ها نیز در حال دگرگونی است. در سفر قبل در سال ۲۰۰۹ هایدی مغیثی و من به دعوت

موسسه‌ی رزا لوگزامبورگ و پاره‌ای از جریانات چپ فلسطینی چند سخنرانی عمومی در چند شهر از جمله رام‌الله هیرون (الخلیل)، و نابلس داشتیم. هایدی مغیشی دو سخنرانی جداگانه نیز برای زنان چپ در هیرون و نابلس داشت، و برای ما تعجب آور بود؛ در سالن ساختمان حزب کمونیست که بر دیوارهایش عکس‌های چه‌گوارا و بزرگان سوسیالیسم آویزان بود، قسمت اعظم زنان شرکت‌کننده با حجاب حاضر شده بودند. با آن‌که حجاب بخشا جنبه‌ی فرهنگی نیز دارد، اما تردیدی نیست که جو اسلام‌گرایی در سراسر فلسطین بیشتر حاکم شده است. در جلسه‌ی سخنرانی مشترکمان در مورد تجربه‌ی چپ در انقلاب ایران، در حضور بسیاری از کادرهای جریانات مختلف چپ فلسطین، از جمله‌ی خلق گرفته تا جبهه‌ی دموکراتیک، سازمان "فدا"، حزب الشعب و دیگران، ضمن آن‌که بعضی از حضار با تحلیل ما در مورد ضرورت مقابله با اسلام‌گرایی توافق داشتند، بسیاری به دفاع از عناصری چون احمدی نژاد برخاستند با این استدلال که او ضد امپریالیست است و در مورد حماس طرفدار همان سیاستی بودند که در زمان انقلاب بخشی از چپ ایران در حمایت از اسلام‌گرایان در پیش گرفته بود.

در بسیاری عرصه‌ها سکولاریسم در حال عقب نشینی است. در محوطه‌های دانشگاهی تعداد بیشتری دانشجوی را در شکل و شمایل مذهبی، دختران با حجاب و پسران با ریش، می‌توان مشاهده کرد. در دانشگاه القدس، تنها دانشگاه فلسطینی در اورشلیم، که ما برای برقراری روابط آکادمیک رسمی بین دانشگاه خود و آن‌ها به فلسطین سفر کرده بودیم، در یک سخنرانی برای دانشجویان، عکس‌العمل منفی و آشکار بسیاری از حاضرین را نسبت به برخورد انتقادی مان به اسلام‌گرایان شاهد بودیم. حماس در تمام دانشگاه‌های غزه و اکثر دانشگاه‌های کرانه‌ی غربی اکثریت انجمن‌های دانشجویی را تحت کنترل دارد و دانشجویان و استادان دگراندیش را به شدت تحت فشار قرار می‌دهد. با آن‌که در سفرهای اخیر به خاطر محاصره‌ی کامل اسرائیل امکان سفر به نوار غزه را نیافتیم، در آخرین سفر به غزه و قبل از آن‌که حماس قدرت را تصاحب کند، شاهد قلدری‌های دانشجویان حماس در دانشگاه‌ها، که نظیر انجمن‌های اسلامی خودمان عمل می‌کردند، بودیم.

مردم زحمتکش فلسطینی، کارگران و دهقانان در سخت‌ترین شرایط کار

می‌کنند. دیوار عظیمی که اسرائیل بین کرانه‌ی غربی و مرز خود سرانه اسرائیل کشیده، بسیاری دهات فلسطین را از مزارع‌شان جدا کرده است. این دیوار که ظاهراً به ادعای اسرائیل بر روی خط سبز (مرز تعیین شده بعد از جنگ ۱۹۴۸) به طول نزدیک به هفتصد کیلومتر کشیده شده، در واقع به تمامی در بخش فلسطینی قرار گرفته و در نقاطی بین ۲۰۰ متر تا بیست کیلومتر از خط سبز جلو زده، و در مجموع بین هفت تا ۱۲ درصد زمین‌های فلسطینی را (بدون محاسبه‌ی اورشلیم شرقی) همراه با هزاران روستایی فلسطینی تصاحب کرده است. در بسیاری موارد روستاییان این منطقه حق دسترسی به زمین‌های خود و یا فروش محصولات تولیدی خود را ندارند. در سوی دیگر کرانه‌ی غربی و در دره‌ی رود اردن تقریباً تمام زمین‌های حاصلخیز کشاورزی را کشت و صنعت‌های اسرائیلی تصاحب کرده، و در مواردی حتی محصولات خود را به عنوان محصولات فلسطینی با برچسب عربی صادر می‌کنند، در حالی که صادرات محصولات واقعی فلسطینی با هزاران مشکل مواجه است.

وضع کارگران فلسطینی از وضع دهقانان بدتر است. صنایع فلسطین عمدتاً صنایع روغن کشتی، صابون پزی، غذایی، نساجی و سفالگری است. در سال‌های اخیر صنایع متوسط مدرن نیز از سوی سرمایه‌داران فلسطینی و دولت خودگردان ایجاد شده است. کارگران فلسطینی به علاوه در کارخانجات اسرائیلی و شهرک / کلنی‌های یهودی کار می‌کنند، و با آن‌که از حق تشکل بهره‌مندند و در کنفدراسیون عمومی کارگران فلسطینی عضویت دارند، امکان بهبود شرایط خود را ندارند. در غزه، سازمان حماس پس از روی کار آمدن، تمامی اتحادیه و سندیکاهایی که عمدتاً وابسته به الفتح و جبهه‌ی خلق بودند، تعطیل نمود و اتحادیه‌های اسلامی را جایگزین آن‌ها کرد. در کرانه‌ی غربی اما این اتحادیه‌ها فعالند. غم‌انگیزترین صحنه‌ها دیدن صف‌های طولانی کارگران فلسطینی در جستجوی کار در پشت دروازه‌های شهرک / کلنی‌های یهودی است که می‌روند تا روی زمین‌های دزدیده شده‌شان برای اشغالگران خانه بسازند.

علی‌رغم تمامی این مسائل ناشی از اشغال بی‌رحمانه‌ی اسرائیل و تفرقه‌ها و مسائل درونی، آن‌چه که عمیقاً قابل ستایش است، روحیه‌ی ملت فلسطین است که چیزی بنام یأس و نومیدی نمی‌شناسد. در این سفر فرصت یافتیم که به جنین

در شمال کرانه‌ی غربی و اردوگاه معروف آن نیز برویم. اردوگاه پناهندگان در جنین چند سال پیش در مقابله با ارتش اسرائیل آن‌چنان جنگید که اسرائیل علاوه بر حمله با تانک، با جت جنگی اف ۱۶ آن را بمباران و با خاک یکسان کرد و بسیاری را قتل عام نمود. فلسطینی‌ها دوباره همان اردوگاه را ساخته و علی‌رغم گسترده‌تر شدن گورستان‌اش، زندگی در آن ادامه دارد.

آن‌چه که بیش از شصت سال است در مقابل اشغال یکی از قوی‌ترین ارتش‌های جهان ایستاده، همین اراده‌ی آهنین فلسطینی است. روحیه فلسطینی را شاید بتوان از لابه‌لای این بخش از شعری از شاعر معروف معاصر فلسطینی، و دوست عزیزم، ولید الشیخ، دریافت که از آهویی می‌گوید که در حال فرار از شیرینی که در تعقیب‌اش است، با رسیدن به علفزاری سبز و خرم می‌ایستد تا در دم آخر علف تازه‌ای را نوش جان کند.

(كجنون غزالة طريدة تغتنم فرصة استدارة الأسد لتقضم عشب لحظة أخيرة)

شعر و شاعری بخش جداناپذیری از زندگی فلسطینی است و منعکس‌کننده‌ی رنج‌ها و شادی‌ها، خشم و صبوری، و امیدهای این ملت است. سمبولیسم را در تمامی عرصه‌های زندگی فلسطینی می‌توان مشاهده کرد. هنگامی که شاعر بزرگ فلسطینی، محمود درویش، در گذشت، او را بر بالای تپه‌ای مشرف به اورشلیم، در بیرون شهر رام‌الله دفن کردند. شب هنگام وقتی که دوست شاعرمان، ولید الشیخ ما را بر سر مزار درویش برد، از بالای قبر این شاعر بزرگ چراغ‌های اورشلیم شرقی را، که روزی پایتخت فلسطین خواهد شد، به وضوح می‌دیدیم. شاید انتخاب این نقطه برای برپا کردن مقبره‌ای بزرگ، سزاوار این شاعر ملی فلسطینی که دولت خودگردان فعلی در حال ساختن آن است، بیان سمبولیک اراده‌ی فلسطین است به رها نکردن اورشلیم به عنوان پایتخت دولت آینده‌ی فلسطین. گویی محمود درویش از آن فراز کماکان می‌سراید: «رها کنید زمین ما را، ساحل ما را، دریای ما را، گندم‌مان، نمک‌مان و زخم‌مان را.»

# بنیاد زاکرس

ناهم سازی ها، نومیدی ها و امیدها



# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## فلسطین : ناهم‌سازی‌ها، نوامیدی‌ها و امیدها<sup>۵۶</sup>

### زندگی تحت اشغال

اورشلیم عجیب‌ترین و دیوانه‌ترین شهر عالم است. در بازارهای تودرتوی شهر قدیمی، یهودیان ارتدکس با گیس‌های بلند و کلاه بر سر از کنار مردان مسلمان ریشو و زنان محجبه با شتاب می‌گذرند، و مسیحیانی را می‌بینی که صلیب بر دوش رنج مسیح را تجربه می‌کنند. اما اورشلیم بزرگ، که مرزهای کنونی‌اش چندین برابر اورشلیم قبل از ایجاد دولت اسرائیل است، تمام بخش‌های شرقی و غربی‌اش تحت کنترل و «مالکیت» اسرائیل درآمده و دیوارِ منحوس همراه با شهرک‌های یهودی‌نشین که همچون قارچ از زمین می‌رویند، آن‌را از کرانه‌ی غربی رود اردن جدا کرده است. اشتباهی دست‌راستی‌های اسرائیل برای بلعیدن زمین‌ها

و سلب مالکیت فلسطینی‌ها بی‌انتهاست و حتی مکان‌های مذهبی قبه الصخره و مسجدالاقصی در قلب شهر قدیمی اورشلیم را نیز دربرمی‌گیرد. درهای ورود به این مجموعه را که مسلمانان «حرم الشریف» می‌خوانند سربازان مسلح اسرائیلی کنترل می‌کنند، اما اجزای نهایی را دربان‌های مسلمان صادر می‌کنند که کارگزاران سازمان اوقاف اردن هستند. از زمان اشغال کرانه‌ی غربی به دست اردن، هم‌زمان با ایجاد دولت اسرائیل، اوقاف اردن اداره‌ی «حرم» را در دست داشته‌است. نگرهبانان مسلمان عمدتاً از عمال اخوان‌المسلمین اردن‌اند و نگران رعایت ادب و مدارای مذهبی و فرهنگی نیستند. به موازات افزایش سیاست تهاجمی اسرائیل، سخت‌گیری و تعصب مذهبی نگرهبانان مسلمان «حرم» نیز افزایش یافته‌است. قبلاً فقط روزهای جمعه از ورود غیر مسلمانان به محوطه‌ی حرم جلوگیری می‌شد اما حالا شب‌ها نیز به این ممنوعیت اضافه شده‌است.

به‌علت جلوگیری از ورود هم‌سفر «غیرمسلمان» مان، از سمت دیگری خارج از «حرم» وارد منطقه‌ی دیوار غربی یا «دیوار نُدبه» یهودیان شدیم. یهودیان مذهبی دسته‌دسته در مقابل این دیوار کهن در بخش‌های مجزای مردانه و زنانه مشغول دعا و سر تکان دادن بودند. ظهر شده بود و ناگهان صدای اذان از بلندگوهای مناره‌ی مسجد الاقصی، مسجد عُمر و دیگر مساجد شهر قدیم تمام فضا را پر کرد. از آن دورترها صدای زنگ کلیساها و عبور مسیحیانِ فرقه‌های گوناگون به‌گوش می‌رسید.

در درون دیوارهای اورشلیم، دولت اسرائیل به بهانه‌های مختلف محله‌های فلسطینی را مصادره می‌کند. مثلاً، در محله‌ی سیلوان، به بهانه‌ی اکتشافات باستان‌شناسی، فلسطینی‌ها را اخراج کردند و با ایجاد پارکی وسیع آن را «شهر داود» نامیده‌اند. جالب آن‌که به‌رغم همه‌ی زمین‌شکافی‌ها هنوز حتی یک شاهد تاریخی در مورد داود نتوانسته‌اند عرضه کنند. در محل دیگری، بازارچه‌ی بسیار مدرنی بر پا کرده و نام قدیمی «مَامن اللّٰه» را به «ماملان» تغییر داده‌اند. در اورشلیم شرقی، حدود ۳۰۰ هزار فلسطینی عمدتاً مسلمان زندگی می‌کنند. برخی از آن‌ها شهروند اسرائیل‌اند و بسیاری تنها «مقیم» اورشلیم‌اند. با آن‌که آن‌ها از خدمات اجتماعی اسرائیل بهره‌مندند و گاه مورد حسادت برخی دیگر فلسطینیان چرا که می‌توانند به هر نقطه‌ی کرانه‌ی غربی رفت‌وآمد کنند، در حالی که میلیون‌ها

فلسطینی از کرانه‌ی غربی حق ورود به اورشلیم را ندارند اما گروه‌های فقیرتری که توان پرداخت مالیات‌های سنگین اسرائیل را ندارند از حداقل خدمات شهری نیز بی‌بهره‌اند. خیابانی را که دو سال پیش، به‌ظاهر برای کشیدن گاز، زیرورو شده دیده بودیم، امسال نیز در همان حال دیدیم. در بیرون شهر قدیمی و در حاشیه‌ی سمت شمالی آن نزدیکی باب العمود (دروازه دمشق) و به‌سوی شمال شرقی حوالی باب الزهیرا (دروازه هرود)، محله‌های فقیرنشین فلسطینی را می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. بسیاری از این خانه‌ها و مغازه‌ها متعلق به اوقاف اردن است و ساکنان آن‌ها کرایه‌ی خود را به اوقاف اردن می‌پردازند و دولت خودگردان فلسطین کوچک‌ترین اختیاری در مورد آن‌ها ندارد. همان‌طور که اشاره شد کنترل درهای ورودی «حرم» را نیز همین عمال اوقاف اردن اداره می‌کنند.

دولت اسرائیل به بهانه‌های مختلف از بازگشت فلسطینی‌های اورشلیم که به هر دلیل به مدتی طولانی شهر را ترک کرده‌اند جلوگیری می‌کند. هر آن کس که «غایب» محسوب شود خانه و یا اتاق مسکونی‌اش را از دست می‌دهد. خانه‌ها و فضاها مصادره شده‌ی فلسطینی‌ها به یهودیان «فروخته» می‌شود. از همین روست که در هر سفر به سرزمین فلسطین خانه‌های بیشتری را با پرچم اسرائیل در قلب شهر کهنه، حتی در نزدیکی گنبد طلایی دیده‌ایم. جمعیت یهودی اورشلیم شرقی هم اکنون به نزدیک ۱۹۰ هزار نفر رسیده است.

رشد سریع راست افراطی به‌ویژه یهودیان اولترا ارتدکس در اسرائیل موقعیت فلسطینی‌ها را به‌مراتب سخت‌تر کرده است. این یهودیان افراطی که حتی مورد خشم دیگر یهودیان هستند، نه کار می‌کنند نه مالیات می‌پردازند، و روزها و شب‌ها را به دعا می‌گذرانند. متوسط خانوار آن‌ها هشت نفر است. چند سال پیش جمعیت آن‌ها در اسرائیل کم‌تر از ۲۰۰ هزار نفر بود و حالا بیش از ۷۰۰ هزار نفر، یا حدود ۱۲ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. احزاب مذهبی اسرائیل، که به‌خاطر سیستم سیاسی «نمایندگی نسبی»، به‌رغم شمار اندک نقش مهمی در سیاست‌گذاری اسرائیل دارند، با حمایت این مذهبیون افراطی مدام زندگی را بر فلسطینیان سخت‌تر می‌کنند. در شهر الخلیل (هبرون) ۴۰۰ نفر یهودی افراطی و مسلح، تحت حمایت ۱۲۰۰ سرباز اسرائیلی، بیش از ۱۵۰ هزار سکنه‌ی فلسطینی شهر را تحت کنترل دارند. بسیاری مغازه‌های بسته‌ی

بازار قدیمی شهر و زباله‌هایی که این جماعتِ خشن بر سر رهگذران می‌ریزند و تحقیرهایی که فلسطینی‌های این شهر تحمل می‌کنند، خشم و نفرت هر انسانی را برمی‌انگیزد.

پیشروی اسرائیل در سایر نقاط کرانه‌ی غربی نیز ادامه دارد. بیش از ۱۲۰ شهرک (کلنی) یهودی نزدیک به ۴۰۰ هزار نفر مهاجر متعصب یهودی را در سراسر کرانه‌ی غربی در خود جا داده است. در دره‌ی حاصل‌خیز رود اردن، اسرائیل به بهانه‌های مختلف همه‌ساله محله‌های مسکونی فلسطینی و بدوی‌های ناحیه را تخریب می‌کند. علاوه بر هدف گسترش کلنی‌ها، اسرائیل به بهانه‌ی امنیت مرزها، تمام حاشیه‌ی رود اردن را بر روی فلسطینی‌ها بسته است. دولت خودگردان فلسطین سالی بیش از یک میلیارد دلار را به‌خاطر نداشتن کنترل بر دره‌ی اردن (در قسمت فلسطینی کرانه‌ی غربی) از دست می‌دهد، و این معادل رقمی است که هر سال کسری دارد و مجبور به وام گرفتن است. فلسطینی‌ها به بحرالمیت نیز دسترسی ندارند. مهم‌ترین شهر فلسطینی دره‌ی رود اردن، شهر اریحا (جریکو) است که قدیمی‌ترین شهر همواره مسکونی جهان به‌شمار می‌رود.

در این سفر از طریق یکی از دوستان فرصتی پیش آمد تا با ماجد الفتیانی فرماندار ایالت جریکو دیداری داشته باشیم. او که خود از اهالی اریحا است، می‌گفت که بیش از ۴۴ سال است که بحرالمیت را ندیده است. این در حالی است که نیمی از ساحل شمالی بحرالمیت در مرز ایالت اریحا قرار دارد. در مذاکرات دوجانبه، فلسطین خواستار هفت کیلومتر مربع از بحرالمیت شده، اما اسرائیل آن را رد کرده است. توضیح می‌داد که کلنی‌ها چند ده برابر فلسطینی‌ها آب مصرف می‌کنند، و آب‌شان مجانی است، حال آن‌که فلسطینی‌ها باید بخش زیادی از آب را از اسرائیل خریداری کنند. در مذاکرات به اصطلاح صلح که هم‌اکنون با فشار آمریکا در جریان است، اسرائیل رسماً خواستار کنترل کامل مرز رود اردن در کرانه‌ی غربی شده است. مذاکره‌کنندگان فلسطینی گفته‌اند که اگر اسرائیل واقعاً نگران امنیت این مرز است، آن‌ها حاضرند حضور یک نیروی پاسدار بین‌المللی را در این ناحیه بپذیرند. اما اسرائیل که بهانه‌ی اصلی‌اش حفظ و بهره‌برداری از این دره‌ی فوق‌العاده حاصلخیز است، این پیشنهاد را نپذیرفته است. به گفته‌ی استاندار اریحا در بیست سال گذشته حتی یک «حادثه‌ی امنیتی» در این مرز اتفاق

نیفتاده، چرا که اردن نیز در کنترل این مرز بسیار سخت‌گیر بوده است.

در دیگر نقاط کرانه‌ی غربی نیز اسرائیل در حال خفه‌کردن فضای فلسطینی‌هاست. در شهر بیت اللحم (بتلهم) که یک شهر فلسطینی است و به‌خاطر وجود کلیسای تولد مسیح (کنیسه المهد)، از مراکز مهم گردشگری بوده، اسرائیل به کمک جریان‌ات دست‌راستی مسیحی در جهان غرب، عملاً کنترل تمام تورها را در دست گرفته و مانع از ماندن توریست‌ها در هتل‌های این شهر که در حال ورشکستگی‌اند، می‌شود و حتی وقت بازدید و خرید از بازار شهر را نیز نمی‌دهند. این شهر تاریخی مهم در شرایط اقتصادی سختی روزگار می‌گذراند.

### تغییر و تحول جامعه‌ی فلسطین

رام‌الله، پایتخت اداری و مرکز اقتصادی فلسطین با سرعتی باور نکردنی در حال رشد و رونق است. این‌جا مقرر دولت خود مختار فلسطین است که حال خود را رسماً دولت فلسطین می‌نامد، و نیز مقر ادارات مرکزی تمام سازمان‌های غیردولتی و دفترهای نمایندگی خارجی است. نه تنها خود شهر که در اطراف آن شهرک‌های فلسطینی با آپارتمان‌ها و خانه‌های بسیار گران قیمت در حال رشدند. بسیاری از سرمایه‌داران فلسطینی ساکن کشورهای خارجی یا به رام‌الله کوچ کرده و یا در آن شهر سرمایه‌گذاری کرده‌اند. حتی پاره‌ای سرمایه‌داران فلسطینی برای فرار از مالیات‌های سنگین اسرائیل، شرکت‌های خود را از اورشلیم به رام‌الله منتقل کرده‌اند.

رام‌الله چهره‌ی جدید فلسطین است با همه‌ی تناقض‌ها و ناهم‌سازی‌ها و جنبه‌های منفی و مثبت‌اش، و نیز با همه‌ی ویژگی‌های شهرهای مدرن؛ ساختمان‌های بزرگ، رستوران‌ها، هتل‌ها، بوتیک‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها و غیره. موقعیت متناقض رام‌الله در این است که هر ساختمانی که در این پایتخت برپا می‌شود، نمادی از پیشروی و گسترش فلسطین است، و از سوی دیگر میخی است بر تابوت پایتخت آرمانی فلسطین، یعنی اورشلیم شرقی، آرمانی که هر چه زمان از آن می‌گذرد، کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود.

تناقض دیگر رام‌الله به ساکنان این شهر باز می‌گردد. رام‌الله عمدتاً شهر

طبقه‌ی متوسط جدید است. این طبقه نظیر هر جامعه‌ی دیگری کادرهای حرفه‌ای پزشکی، حقوق‌دان، مهندس، معلم، کارمند دولتی و بخش خصوصی و غیره، و جمع عظیم روشنفکران و هنرمندان را در خود جای می‌دهد، کسانی که تحول جامعه‌ی مدرن بدون آن‌ها میسر نیست، و بسیاری از آن‌ها نیروی متفکر و ترقی‌خواه جامعه را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر بسیاری اقشار همین طبقه از هر جهت محافظه‌کار، سازش‌کار و تنها نگران منافع خود هستند.

نگرانی بخش وسیعی از ۱۵۵ هزار کارمند دولت فلسطین و ده‌ها هزار کارمند سازمان‌های غیردولتی، نظیر هم طبقه‌های خود در سایر نقاط جهان، حفظ شغل خود، خرید خانه، و تحصیل فرزندان‌شان است. بی‌تردید همگی از اشغال سرزمین‌شان به دست اسرائیل خشمگین و منزجرند، اما خواستار رویارویی جدی با آن نیستند. کاهش رادیکالیسم در جنبش فلسطین دلیل دومی نیز دارد که به تجربه‌ی وحشتناک شهروندان رام‌الله با اسرائیل در طول انتفاضه‌ی دوم مربوط است. با پیوستن رام‌الله به انتفاضه اسرائیل شهر را دوباره اشغال کرد، ساختمان‌های دولتی را با تانک ویران و آن‌ها را غارت کرد، شبکه‌ی برق را قطع کرد، و آب را بر روی شهر بست. در سال ۲۰۰۲ نیروهای اسرائیل خانه و محل کار یاسر عرفات را ویران کردند و تنها یک اتاق را برای حبس خانگی او نگه داشتند که تا آخرین سفر و مرگ مشکوکش در آنجا اقامت داشت. ساکنان رام‌الله نیز تجربه‌ی غزه را در نظر دارند که بعد از روی کار آمدن حماس، شهر غزه و بسیاری دهات بی‌دفاع مورد حمله‌ی بمب‌افکن‌ها و جنگنده‌های اف ۱۶ اسرائیل و بمب‌های فسفری قرار گرفت و ظرف چند روز بیش از ۱۶۰۰ نفر کشته و هزاران نفر زخمی و بی‌خانمان شدند.

به هر حال، همراه با تغییر شرایط اقتصادی، ترکیب طبقاتی جامعه‌ی فلسطینی نیز به سرعت در حال دگرگونی است. زمانی دهقانان «فلاحین» درصد بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، اما هم‌اکنون از کل جمعیت ۱۵ سال به بالا در کرانه‌ی غربی و غزه، تنها حدود ۱۱/۵ درصد به کشاورزی و ماهیگیری مشغول‌اند. کاهش زمین‌های کشاورزی بر اثر حضور نیروهای اشغالگر و رشد جاده‌ها و شهرها، و رشد وسیع بخش ساختمان و خدمات، سهم کشاورزان و بخش کشاورزی را کاهش داده است. بخش تولید صنعتی کالا به خاطر سیاست‌های اسرائیل و

محدودیت‌های واردات مواد و قطعات کماکان محدود است و تنها کم‌تر از ۱۲ درصد در این بخش اشتغال دارند. بعد از بخش ساختمان (۱۴/۴ درصد)، و تجارت (۱۹/۶ درصد)، بزرگ‌ترین میزان اشتغال در بخش خدمات (۳۶/۱ درصد) متمرکز است.

عامل بسیار حساس و مهم دیگر جوانی و رشد سریع جمعیت است، به طوری که از ۴/۵ میلیون فلسطینی کرانه‌ی غربی و غزه، ۴۰ درصد زیر ۱۵ سال، و بیش از ۳۰ درصد بین ۱۵ تا ۲۹ ساله‌اند. به عبارت دیگر بیش از ۷۰ درصد جمعیت مناطق اشغالی زیر ۳۰ سال هستند. حدود یک میلیون و دویست هزار نفر یا حدود ۲۵ درصد جمعیت را دانش‌آموزان (کمی بیش‌تر دختر) تشکیل می‌دهند. بیش از ۱۸۵ هزار نفر (اکثراً دختر) نیز دانشجوی دانشگاه‌ها و کالج‌های فلسطینی هستند.

رادیکالیسم در میان جوانان به‌ویژه دانشجویان ادامه دارد، و برحسب اوضاع و رویدادهای معین، درگیری‌های جدی پیش می‌آید، اما هیچ‌کدام نتوانسته و نمی‌تواند به‌خودی‌خود «بهار» فلسطینی را به ارمغان آورد. جریانات سیاسی فلسطینی پراکنده و همگی از اعتبار افتاده‌اند. «شورای ملی فلسطین» (پارلمان) تعطیل است و چندین سال است که نشستی نداشته، چرا که حماس نمی‌تواند در آن شرکت کند. اما دلیل عمده‌تر آن است که همه‌ی جریانات از انتخابات می‌ترسند. دوره‌ی ریاست جمهوری محمود عباس سال‌هاست که سر آمده، اما به‌خاطر شرایط اضطراری انتخاباتی در کار نیست. کنفرانس وحدت سازمان‌های فلسطینی در دانشگاه القدس که قبلاً درباره‌اش نوشتم متأسفانه همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد به جایی نرسید.

سردرگمی در مورد راه‌حل پایان بخشیدن به اشغال و صلح با اسرائیل ادامه دارد. با ادامه‌ی سیاست‌های ظالمانه‌ی اسرائیل از یک‌سو و ادامه‌ی اختلافات درونی فلسطینی‌ها از سوی دیگر، «راه‌حل دو دولت» کاملاً بی‌اعتبار شده، و تعداد بیش‌تری از فلسطینی‌ها بر «راه‌حل دولت واحد» (اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها در یک نظام واحد) تأکید می‌کنند. واقعیت تلخ این است که راه‌حل دو دولت مرده، و «راه‌حل دولت واحد» هرگز عملی نبوده و نخواهد بود. ادعای صهیونیست‌ها ایجاد کشور و دولتی خاص یهودیان بوده، و ایجاد یک کشور واحد در محدوده‌ی

جغرافیایی کنونی اسرائیل و سرزمین‌های اشغالی این خواست را به مخاطره می‌اندازد.

جنبش جهانی تحریم اسرائیل و لغو سرمایه‌گذاری در آن، به‌رغم رو به گسترش بودن و موفقیت‌هایی که در جلب حمایت افکار عمومی جهان بر علیه سیاست‌های مخرب و ظالمانه‌ی اسرائیل داشته، نمی‌تواند نقش مشابهی را که در افریقای جنوبی دوران آپارتاید بازی کرد، ایفا کند، چرا که قسمت اعظم کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری‌ها در اسرائیل را دولت‌ها و شرکت‌های امپریالیستی و جریان‌ات افراطی یهودی و مسیحی انجام می‌دهند، و آن‌ها به‌رغم ترسی که از گسترش این جنبش مترقی تحریم دارند، توجهی به خواست‌های آن نمی‌کنند. پیوستن فلسطین به نهادهای بین‌المللی، که محمود عباس در آوریل همین سال اسناد آن را امضا کرد، و حتی پیوستن به سازمان ملل به‌عنوان یک عضو کامل، با آن‌که فشار بر اسرائیل را به‌شدت افزایش خواهد داد، به‌خودی خود اسرائیل را وادار به یک صلح عادلانه و پذیرش یک دولت واقعی فلسطینی نخواهد کرد.

مشکل این است که مبارزه‌ای غیر رادیکال نیروهای راست اسرائیل را وادار به پذیرش خواست‌های عادلانه‌ی فلسطینی‌ها نمی‌کند، و از سوی دیگر مبارزه‌ی رادیکال، نظیر آن‌چه که در انتفاضه‌ی دوم رخ داد، اسرائیل را خشن‌تر می‌کند و این کشور به ویرانگری و وحشتناک دست خواهد زد.

یک راه وارد کردن فشار جدی به اسرائیل از سوی دولت فلسطین می‌تواند این باشد که پس از تعیین یک ضرب‌الاجل برای تأمین خواست‌های واقع‌بینانه‌اش، از جمله بازگشت به مرزهای قبل از ۱۹۴۷، دولت فلسطین را منحل اعلام کند. تعطیلی دولت فلسطین قطعاً اسرائیل را با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌کند. گفتنی است که نزدیک به ۴۲ درصد از کارکنان دولت فلسطین در بخش‌های امنیتی و پلیس مشغول‌اند. بخش وسیعی از کمک‌های اغلب کشورهای خارجی به دولت فلسطین نیز به این بخش مربوط می‌شود، که هدف آن در واقع تأمین امنیت مرزهای اسرائیل و شهرک‌ها و تأسیسات اسرائیل در کرانه‌ی غربی است. از کار انداختن این بخش وسیع ناامنی را به‌شدت افزایش می‌دهد. اما برکنار از آن‌که، صدها هزار خانواده‌ی فلسطینی، اعم از کارمندان دولت و کارکنان سازمان‌های غیردولتی که وجودشان همگی مشروط به رابطه‌ی دولت فلسطین



و اسرائیل است بی‌کار می‌شوند و اقتصاد فلسطین نیز ساقط می‌شود، این عمل به تهاجم بیش‌تر اسرائیل خواهد انجامید. قبل از هر چیز، اسرائیل رام‌الله را خفه کرده، آب و برق را قطع می‌کند، و راه‌های ورود و خروج را می‌بندد. اگر غزه به‌خاطر متصل بودن به صحرای سینا توانست قهرمانانه از طریق کندن هزاران تونل زیرزمینی راه تنفسی پیدا کند، رام‌الله چنین امکانی را نخواهد داشت. اگر هم اهالی رام‌الله به خشونت دست زنند، اسرائیل رام‌الله را بمباران خواهد کرد، و هر آن‌چه که ساخته شده نابود می‌کند و جهان نیز ساکت خواهد ماند.

این راه‌حل فرضی را با یکی از دوستان بانفوذ فلسطینی مطرح کردم. علاوه بر تأیید صدماتی که در بالا اشاره کردم، نکته‌ی مهم دیگری را نیز مطرح کرد. به اعتقاد او ایجاد چنین بحرانی سبب می‌شود که قسمت اعظم نیروی فنی، علمی و حرفه‌ای فلسطین که با چه مشقتی در این چندساله تربیت شده‌اند، از دست بروند و اغلب آن‌ها به دیگر کشورهای عربی، به‌ویژه شیخ‌نشین‌های خلیج فارس کوچ کنند، و بدون آن‌ها فلسطین کوچک‌ترین شانسی برای استقرار یک جامعه‌ی پیش‌رونده نخواهد داشت.

مسئله این است که با ناهم‌سازی‌ها و پیچیدگی‌های فراوان، فلسطین در رویارویی بسیار نابرابر با اسرائیل قرار دارد و چاره‌ای ندارد که هم‌زمان با تلاش برای وحدت عمل در جهت مبارزه برای پایان بخشیدن به اشغال کرانه‌ی غربی و رفع محاصره‌ی غزه، از هر فرصت برای تقویت جامعه‌ی خود و ایجاد نهادهای مدرن استفاده کند، سطح آموزش و توان فنی و علمی خود را بالا برد، و بخش وسیع‌تری از فلسطینی‌های خارج از سرزمین‌های اشغالی را به خود جلب کند. با این اعتقاد بود که من پیشنهاد وزیر خدمات امور اداری و استخدامی فلسطین (دیوان الموظفين العام) را برای کمک به ایجاد مدرسه‌ی عالی مدیریت دولتی فلسطین، بی‌هیچ تردیدی پذیرفتم. سفر اخیر در همین زمینه انجام شد و نخستین گام‌های اساسی در ایجاد این نهاد آموزشی مهم که مدیران و کارمندان وزارت‌خانه‌ها و دیگر نهادهای خدماتی (و نه امنیتی) دولت فلسطین را تربیت خواهد کرد، برداشته شد.

در میان تمامی این ناهم‌سازی‌ها و مشکلات و محدودیت‌ها، فلسطین با اراده‌ی آهنین مردمش، به‌ویژه جوانانش شانسی این را دارد که حتی در یک

«راه‌حل یک و نیم دولتی» که به آن اشاره خواهیم کرد، خود را حفظ و بازسازی کند. صلح واقعی و استقرار یک دولت واقعی فلسطینی زمانی عملی می‌شود که همراه با ادامه‌ی مبارزه‌ی واقع بینانه و متحدِ جریانات مختلف فلسطینی، با حمایت نیروهای مترقی و چپ اسرائیل و جهان، نیروهای راست اسرائیلی ناچار به عقب‌نشینی شوند، و یک دولت اسرائیلی طرفدار صلح با حمایت یک دولت مترقی فلسطینی صلحی واقعی و پایدار را به‌وجود آورند.

بنیاد زاگرس

# اسرائیل و مسئلہ فلسطین

www.gross.org  
سرزمین و جنبش فلسطین  
کماکان تحلیل می روند

# بنیاد زاگرس

## سرزمین و جنبش فلسطین کماکان تحلیل می‌رود<sup>۵۷</sup>

هر بار که فرصت دیدار سرزمین‌های اشغالی فلسطین دست می‌دهد آن چه را که به وضوح می‌توان مشاهده کرد وسعت گرفتن حوزه‌ی قلمرو اسرائیل و تحلیل رفتن فضای فلسطینی‌ها است. دیوار حالا دیگر تقریباً تمام شده و در نقاطی بیش از ۲۰ کیلومتر به داخل زمین‌های فلسطینی کرانه‌ی غربی رود اردن نفوذ کرده و گاه یک یا چند ده فلسطینی را با همه خانه‌ها و مزارع و آدم‌هایش بلعیده است. شهرک‌های یهودی‌نشین آن‌چنان رشد کرده‌اند که پاره‌ای از آن‌ها از شهرهای عمده داخل اسرائیل هم بزرگتر شده‌اند. کشت و صنعت‌های عظیم اسرائیلی دره‌ی رود اردن در حال گسترش‌اند، و دولت اسرائیل به کشتگران فلسطینی این ناحیه، که ماداران و پدران و اجدادشان نیز در این زمین‌ها کشت می‌کرده‌اند،

اخطار داده که چون تکلیف مالکیت این زمین‌ها روشن نیست، تا تعیین تکلیف نهایی حق کشت ندارند و در مواردی نیز اعلام کرده که نخلستان‌های آن‌ها را ریشه کن خواهد کرد. بخش کشاورزی که زمانی نه تنها غذای فلسطینی‌ها را تأمین می‌کرد بلکه صادرات قابل توجهی نیز داشت، رو به تحلیل می‌رود. بخش صنعتی علی‌رغم ایجاد چندین قطب صنعتی، کماکان عمدتاً محدود به صنایع سنتی غذایی کشاورزی است، و آن‌ها نیز به خاطر محدودیت‌های دسترسی به آب و برق و موانع ارتباطی و تردد ناشی از اشغال، سخت دچار مشکل اند. تنها بخش ساختمان و خدمات است که به خاطر رشد وسیع چند شهر فلسطینی و رشد طبقه‌ی متوسط جدید، رو به گسترش است. تفرقه‌ی سیاسی بین دو جریان عمده‌ی فتح و حماس و ضعف فزاینده جریانات چپ ادامه دارد. انتفاضه‌ی دوم با ابعاد فاجعه‌بارش به تمامی شکست خورده و حرکات سیاسی رو به کاهش است و هر حرکتی براحتی سرکوب می‌شود.

به‌طور کلی اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فلسطین دست‌خوش تحولات اساسی است. سه عامل عمده، به‌درجات مختلف مسئول این دگرگونی‌ها هستند: سیاست اسرائیل، سیاست‌های کشورهای کمک‌کننده مالی به فلسطین، و سیاست رهبران فلسطین.

## سیاست اسرائیل

واضح است که عامل اول یعنی اشغال کرانه‌ی غربی رود اردن و محاصره‌ی نوار غزه توسط اسرائیل با حمایت امریکا و تمام محدودیت‌ها و سختی‌هایی که این رژیم بر مردم فلسطین تحمیل کرده، تعیین‌کننده‌ترین عامل در این وضعیت اسفبار است. دولت ائتلافی موجود اسرائیل یکی از خشن‌ترین دولت‌های تاریخ اسرائیل است که به خاطر رشد سریع شهرک‌نشینان و افزایش جمعیت اولترا ارتدوکس‌های یهودی از یک طرف و زوال حزب کارگر و تضعیف فزاینده‌ی نیروهای چپ اسرائیلی از طرف دیگر، کماکان در قدرت باقی است. موفق‌ترین سیاست نتانیاهو و راست‌های افراطی اسرائیلی، استفاده‌ی ماهرانه از شعارهای توخالی ضد اسرائیلی احمدی‌نژاد بوده که "خطر" ایران را عمده کرد و توجه جهان را از مسئله‌ی فلسطین و جنایاتی که دولت اسرائیل و شهرک‌نشینان بر

علیه آن‌ها مرتکب می‌شوند، منحرف نمود. این سیاست آن‌چنان موفق بوده که در داخل و خارج از اسرائیل همه از درگیری‌های ایران و اسرائیل و نه اسرائیل و فلسطین صحبت می‌کنند. جالب آن‌که در مناظره‌ی انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا در مبحث سیاست خارجی و مسئله‌ی اسرائیل، بحث اصلی حول مقابله‌ی ایران و اسرائیل بود و حتی نامی از مسئله‌ی فلسطین برده نشد. این هم یک دستاورد بین‌المللی دیگر رژیم اسلامی ایران! البته بعد دیگر این مسئله متأسفانه ضعف و کم‌حرکتی جنبش ضد اشغال فلسطین نیز هست. دولت نتانیاهو تقریباً در تمامی عرصه‌ها، از قتل و زندانی کردن، تا گسترش شهرک‌های یهودی و محدود کردن دسترسی به منابع آب، فشار بر فلسطینی‌ها را افزایش داده است. تنها استثناء کاهش تعداد پست‌های بازرسی و راهبندان‌ها در بعضی مناطق است، که آن‌ها را نیز هر زمان به دلخواه تغییر می‌دهد.

در کرانه‌ی غربی رود اردن، اورشلیم شرقی حالا با ایجاد شهرک‌های یهودی بسیار وسیع در طرف شرقی آن کاملاً محاصره شده و عملاً از کرانه‌ی غربی منفصل گردیده است. در درون اورشلیم شرقی نیز، از جمله در داخل شهر قدیمی پرچم‌های اسرائیلی بیشتری را بر فراز بعضی خانه‌ها می‌توان مشاهده کرد، که نشانی از اشغال خانه‌های فلسطینی است. اما مهم‌ترین تجاوزات سرزمینی در دره‌ی حاصلخیز رود اردن ادامه دارد. این ناحیه حدود سی درصد کل سرزمین فلسطین در کرانه‌ی غربی را تشکیل می‌دهد. توافقنامه اسلو ۸۷ درصد این ناحیه را تا تعیین تکلیف نهایی تحت کنترل اسرائیل قرار داده بود (با آن‌که حدود ۶۰ هزار فلسطینی در این ناحیه زندگی می‌کنند). اما اسرائیل به‌طور غیر قانونی تعداد سی و هفت شهرک یهودی‌نشین با جمعیتی نزدیک به ده هزار نفر در این ناحیه ایجاد کرد. بر اساس گزارش سازمان ملل در سال گذشته در ناحیه‌ی دره‌ی رود اردن بیش از دویست ساختمان فلسطینی تخریب و صدها خانوار فلسطینی دیگر آواره شده‌اند. دسترسی به آب برای فلسطینی‌های این ناحیه به‌کمتر از سرانه‌ی بیست لیتر در روز رسیده که یک پنجم میزانی است که سازمان بهداشت جهانی تعیین کرده است. مصرف متوسط آب در شهرک‌های یهودی‌نشین این ناحیه سرانه‌ی سیصد لیتر در روز است. علاوه بر زمین‌های کشاورزی، اسرائیل حدود هفت درصد این ناحیه را نیز تحت عنوان حفظ محیط زیست به‌روزی فلسطینی‌ها

بسته، و اگر مناطق نظامی اسرائیلی این ناحیه را نیز در نظر بگیریم، فلسطینی‌ها در مجموع از ۹۴ درصد دره‌ی رود اردن محروم شده‌اند. دسترسی آن‌ها به بحر المیت نیز عملاً به‌طور کامل از دست رفته است. بر کنار از صدمات انسانی، این سیاست اسرائیل از نظر اقتصادی صدمه‌ی فراوانی به فلسطین وارد آورده است. طبق یک بررسی بانک جهانی، اگر فلسطینی‌ها حتی به سه و نیم درصد این زمین‌ها دسترسی یابند، سالانه یک میلیارد دلار از این محل در آمد خواهند داشت.

در نوار غزه به قدرت رسیدن حماس بهانه‌ی قاطعی به دست اسرائیل داد که نه تنها سرکوب فلسطینی‌ها را افزایش دهد و از توافق‌های قبلی خود که در جریان موافقتنامه‌های اسلو متعهد شده بود، سر باز زند، بلکه سیاست‌های تجاوزگرانه‌ی خود را گسترش دهد. تجاوزهای جدید در نوار غزه در دریا و فلات قاره‌ی فلسطین در دریای مدیترانه اتفاق افتاد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد اسرائیل به بهانه‌های گوناگون مانع دسترسی فلسطینی‌ها به منابع عظیم گاز طبیعی در سواحل مدیترانه شد. این تجاوز آشکار در واقع یکی از بزرگترین ضربات اقتصادی به فلسطین است، چراکه دولت فلسطین به عنوان یک صادر کننده‌ی گاز طبیعی، منبع سوختی که روز به روز بر مشتریان جهانی‌اش اضافه می‌شود، می‌تواند بسیاری از مسائل اقتصادی خود را حل کند. مسئله‌ی تجاوز به حریم دریایی فلسطین برای ماهی‌گیران غزه نیز فاجعه بار بوده، و نه تنها صدمه‌ی اقتصادی فراوانی به آن‌ها وارد آورده، بلکه مردم غزه را نیز از یک منبع غذایی عمده محروم ساخته است.

### سیاست دولت‌های کمک کننده به فلسطین

بر کنار از حمایت بی قید و شرط مالی و نظامی امریکا، که در واقع به همان اندازه‌ی دولت اسرائیل در صدمات وارده به فلسطین سهیم است، دولت‌های کمک کننده به فلسطین نقشی دوگانه در وضعیت کنونی فلسطین دارند. از یک سو بدون کمک‌های مالی این کشورها فلسطین اشغالی امکان تأمین نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را نخواهند داشت، اما از سوی دیگر تمامی این کمک‌ها هدف‌های مشخص و مشروطی را دنبال می‌کنند که هدف عمده‌ی آن سازش رهبری فلسطین با خواست‌های اسرائیل است. حتی در مورد صنعتی

کردن فلسطین نیز کمک‌های صنعتی مشروط به قبول مشارکت اسرائیل است. نظیر آن چه که در مصر و اردن نیز ایجاد شده، نواحی صنعتی خاصی به نام «نواحی صنعتی واجد شرایط»<sup>۵۸</sup> در کرانه‌ی غربی با کمک امریکا و کشورهای اروپایی ایجاد شده که شرط آن این است که این صنایع حداقل هشت درصد محتوای تولیدی اسرائیلی داشته باشند، و بسیاری موارد دیگر. افت و خیز این کمک‌ها نیز با تیره شدن یا بهبود رابطه‌ی فلسطین و اسرائیل رابطه‌ی مستقیم دارد. این کمک‌ها که عمدتاً پس از موافقتنامه اسلو وسعت گرفت با شروع انتفاضه دوم به شدت کاهش یافت. با مرگ یاسر عرفات کمک‌ها افزایش یافت و با قدرت گرفتن حماس به شدت کاهش یافت. با نخست وزیری فیاض که مورد حمایت امریکا است و وعده‌ی مبارزه با فساد داده بود، این کمک‌ها رونق گرفت، و با درخواست یک‌جانبه محمود عباس برای شناسایی فلسطین از سوی سازمان ملل، این کمک‌ها مجدداً کاهش یافت. بعضی دولت‌های غربی که با دولت کنونی اسرائیل رابطه‌ی بسیار نزدیک دارند، از جمله دولت فعلی کانادا، پس از قدرت‌گیری حماس عملاً تمامی کمک‌های خود به فلسطین و حتی به سازمان اونروا (نهاد کمک به آوارگان فلسطینی سازمان ملل) را قطع کردند.

این کمک‌ها از سوی کشورها و نهادهای بین‌المللی به حکومت خود مختار فلسطین و به سازمان‌های غیرانتفاعی، یا ان.جی.او.ها، به شکل کمک‌های اهدایی و یا وام با شرایط سهل داده می‌شود. دولت فلسطین حدود یک سوم بودجه‌ی خود را از این محل تأمین می‌کند. منبع دیگر تأمین بودجه‌ی این دولت مالیات و تعرفه‌هایی است که، از زمان موافقتنامه اسلو، دولت اسرائیل به نیابت دولت فلسطین جمع‌آوری می‌کند (چرا که فرودگاه و بندر و گمرکات در دست اسرائیل است) و ماهانه پس از کسر هزینه‌های آب و برق مصرفی فلسطینی‌ها به دولت فلسطین می‌پردازد. این رقم که حدوداً یک صد میلیون دلار در ماه است، هر بار به بهانه‌ای پرداخت نمی‌شود و دولت فلسطین از پرداخت حقوق کارمندان عاجز می‌ماند. این منبع درآمد نیز تقریباً یک سوم بودجه را تأمین می‌کند، و یک سوم باقی مانده کسری بودجه دولت است که از منابع مختلف قرض می‌گیرد. واضح است که این وابستگی‌های مالی سبب شود که دولت خود



مختار فلسطین در رابطه با اسرائیل با احتیاط و محافظه کاری فراوانی حرکت کند، چرا که دسترسی به تمامی این منابع مالی مشروط به خوش رفتاری با اسرائیل است.

## سیاست رهبران فلسطین

فلسطین کماکان از بیماری مزمن تفرقه‌ی سیاسی در رنج است. فلسطینی‌ها از این جهت با ما ایرانی‌ها بسیار شبیه‌اند. جریانات سیاسی فلسطین که همگی زیر اشغال و قدرت سرکوبگر اسرائیل، و جریانات سیاسی ایرانی که همگی زیر سرکوب رژیم جمهوری اسلامی‌اند، در رنجند. اما به جای مقابله متشکل با دشمن اصلی، جریانات فلسطینی مدام در حال جنگ و درگیری با هم‌اند، همان‌گونه که ما هستیم. دو سازمان بزرگ فلسطینی، فتح و حماس بازیگران اصلی‌اند و با هم در جنگ‌اند. فتح کنترل مناطق فلسطینی کرانه‌ی غربی را عمدتاً در دست دارد و در فساد غوطه ور است. حماس، جریان مرتجع اسلام‌گرا با حمایت عربستان سعودی و جمهوری اسلامی بر غزه مسلط است.

دیگر جریانات سیاسی فلسطین که عمدتاً جریانات چپ و مترقی‌اند بسیار ضعیف و پراکنده‌اند. همان‌طور که در جای دیگری نیز اشاره کردم، در آخرین انتخابات مجلس قانون‌گذاری فلسطین، رای بسیار کمی آوردند.

همه جریانات از تفرقه ناراضی‌اند و به‌ویژه به دو جریان بزرگ فتح و حماس ایراد می‌گیرند. در سال جاری در یک کنفرانس سیاسی در شهر ابودیس در محل دانشگاه القدس تمامی این جریانات عمده گرد آمدند. من نیز این فرصت را داشتم که در بخشی از این گردهمایی مهم شرکت داشته باشم. هدف عمده‌ی کنفرانس، یافتن راه‌های آشتی حماس و فتح بود. احمد یوسف از رهبران حماس، به خاطر آن‌که اجازه خروج از غزه را نداشت از طریق ویدئو کنفرانس سخنان خود را بیان داشت و ابراز امیدواری کرد که به‌زودی مذاکرات با فتح آغاز شود. امین مقبول، دبیر شورای انقلابی فتح نیز تأکید کرد که آشتی بین دو جریان برای جنبش فلسطین حیاتی است. صالح رفعت، عضو هیئت اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین تأکید کرد که درگیری بین دو سازمان بزرگ فلسطینی سبب تضعیف جنبش در عرصه‌ی جهانی شده است. به‌دنبال آن دیگر شرکت

کنندگان از جمله دبیر کل حزب خلق فلسطین (قبلاً حزب کمونیست فلسطین)،  
اعضاء هیئت سیاسی جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، جبهه‌ی دموکراتیک  
برای آزادی فلسطین، و سازمان فدا، هر یک بر ضرورت آشتی و مصالحه فتح و  
حماس سخنرانی کردند.

با آن‌که این تجمع به خودی خود مثبت بود، اما تمامی جریانات چپ که بین  
خودشان نیز اختلاف فراوان است، بر این عقیده بودند که منافع گروهی این دو  
جریان بزرگ مانع از مصالحه‌ی جدی بین آنان است.

به هر حال بزرگ‌ترین مشکل جریانات سیاسی فلسطینی تفرقه و اختلاف بین  
آن‌ها است. اختلاف سیاسی بین جریانات امری عادی است، اما این‌که همگی  
یک درد مشترک دارند و نمی‌توانند حول یک محور معین امکانات خود را بر  
علیه اشغال اسرائیل و ایجاد دولت فلسطینی متمرکز کنند، امری غیر قابل قبول و  
باور نکردنی است. من نوشته‌ی دیگر خود در مورد فلسطین را علی‌رغم محتوای  
بدبینانه‌اش، با اشاره‌ای خوش بینانه و عطفی به محمود درویش ختم کردم. اما  
در همین یک ساله اوضاع آن‌چنان تغییر کرده که متأسفانه جای چندان خوش بینی  
باقی نمانده است. دولت اسرائیل روز به روز قوی‌تر و مرتجع‌تر، و فلسطین  
ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. نیروهای چپ و مترقی اسرائیل و فلسطین بیش از  
پیش توسط نیروهای مرتجع و مذهبی مناطق خودشان به عقب رانده می‌شوند،  
و جهان نیز، به جز معدودی که خواستار بایکوت کردن اسرائیل اند، کمتر و کمتر  
به مسئله‌ی فلسطین می‌پردازد. تنها امید این است که نیروهای مترقی دو طرف با  
درک خطراتی که ادامه‌ی راه موجود در پیش دارد به هم نزدیک‌تر شوند و بر علیه  
ارتجاع حاکم مبارزه کنند.

# اسرائیل و مسئلہ فلسطین

اورشلیم [www.zagross.org](http://www.zagross.org)

# بنیاد زاگرس

## اورشلیم: شهری در اضطراب<sup>۵۹</sup>

بار دیگر اورشلیم، این شهر تضادها و تناقض‌ها، در آشوب است. شهر قدیمی اورشلیم پرمنازعه‌ترین شهر تاریخ بشر است.

در ابتدا بُت پرستان بُت‌کده‌های خود را در آن جا بر پا کردند. آن‌گاه یهودیان آمدند و بر ویرانه‌های بُت‌کده‌ها دوباره معبد خود را ساختند، که بابلی‌ها و رومی‌ها آن را ویران کردند. با آغاز مسیحیت، در همین شهر عیسی مسیح توسط اشغال‌گران رومی به صلیب کشیده شد. پیروانش کلیسای مقبره‌ی مقدس را، که مقدس‌ترین مکان مسیحیت است، در نزدیکی ویرانه‌های معبد یهودیان بر پا کردند. با آغاز اسلام، به باور مسلمانان، محمد پیامبر اسلام از همین حوالی به سیر شبانه و معراج می‌رود، و پس از مدتی پیروانش قبه الصخره و مسجد الاقصی

را بر بالای معبد یهودیان بر پا کردند و آن را حرم الشریف نامیدند. این که چرا این پیامبران همین یک محل را برگزیدند از بحث ما خارج است، آن چه که مهم است این است که این تاریخی‌ترین قطعه زمین جهان مورد ادعای بسیاری بوده و هست، و در بیش از دو هزار سال و پانصد سال در معرض یورش‌ها، جنگ‌های صلیبی، تعرض‌ها و اشغال خارجی قرار داشته است.

تاریخ قدیم به کنار، پس از اولین جنگ اعراب و اسرائیل و ایجاد دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، خط آتش‌بس، شهر را به دو قسمت تقسیم کرد. غرب شهر جزیبی از اسرائیل شد، و شرق آن همراه با تمامی کرانه‌ی غربی به اشغال اردن درآمد. هر کدام از این دو کشور مرزهای اورشلیم را تا حدودی گسترش دادند. در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل اورشلیم شرقی را اشغال کرد، هر دو بخش شهر را به صورت یک شهر واحد متحد و آن را پایتخت اسرائیل اعلام، و بعداً آن را به اسرائیل ملحق نمود. شورای امنیت سازمان ملل با سه قطعنامه (۲۵۲ در ۱۹۶۸، ۴۷۶ و ۴۷۸، در سال ۱۹۸۰) این تصمیم اسرائیل را «فاقد اعتبار قانونی» و «نامعتبر» اعلام کرد، و «با شدیدترین لحن» «نیروی اشغالگر {اسرائیل} را «محکوم» کرد. (اولین قطعنامه با ۱۳ رأی موافق از ۱۵ رأی اعضای شورای امنیت و دو رأی ممتنع امریکا و کانادا، و دو قطعنامه‌ی بعدی با ۱۴ رأی موافق و یک رأی ممتنع امریکا به تصویب رسید.) هیچ یک از کشورهای جهان نیز تصمیم انتقال پایتخت به اورشلیم یکی شده را به رسمیت نشناختند، (در زمان نگارش این مقاله) به جز کستاریکا، هیچ سفارت‌خانه‌ای نیز در اورشلیم نیست.

اسرائیل دو سیاست هم‌زمان را در مورد اورشلیم به پیش برد؛ یکی جغرافیایی و دیگری جمعیتی. از نظر جغرافیایی مرز شهر را به‌طور وسیعی به‌ویژه در قسمت شرقی گسترش داد و بخش بزرگی از زمین‌های فلسطینی کرانه‌ی غربی را به شهر ملحق کرد. اورشلیم امروز بیش از چهار برابر محدوده‌ی قبل از ایجاد اسرائیل است.<sup>۶۰</sup> بخش دیگر سیاست تغییر جغرافیایی جداسازی اورشلیم از کرانه‌ی غربی بوده، و این کار را در یک روند طولانی از طریق ایجاد شهرک‌های بزرگ یهودی‌نشین در خارج از اورشلیم در کرانه‌ی غربی به پیش برده و می‌برد.

در مورد سیاست تغییر جمعیتی شهر، اسرائیل از یک سو یهودیان بیش‌تری را

۶۰. نگاه کنید به نقشه اورشلیم در مقاله «مسائل تلنبار شده و حل نشده فلسطین» در همین مجموعه.

به اورشلیم منتقل، و از سوی دیگر فلسطینی‌های بیش‌تری را از اورشلیم اخراج کرده است. شهرک‌های جدیدی در داخل اورشلیم شرقی، از جمله در داخل شهر قدیمی ایجاد شده و همچنان ایجاد می‌شوند. هر فلسطینی مقیم اورشلیم که مدتی «غایب» محسوب شود، اقامت اورشلیم را از دست می‌دهد و خانه و حتی تک‌اتاقش را به یک خانواده یا یک فرد یهودی می‌فروشند. هم‌اکنون جمعیت یهودی اورشلیم شرقی به نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر رسیده و نرخ رشد جمعیتی آن‌ها از نرخ رشد فلسطینی‌ها بیشتر شده است.

مجموعه‌ی این سیاست‌ها و پیاده‌کردن پی‌گیر آن‌ها بی‌ثباتی‌های فراوانی را سبب شده و شهر را در حالتی اضطراب قرار داده است. با آن‌که فلسطینی‌های اورشلیم از امتیازات نسبی قابل توجه، از جمله استفاده از سیستم رفاهی و نظام آموزشی اسرائیل، و آزادی رفت‌وآمد بین اورشلیم و کرانه‌ی غربی بهره‌مندند، از اشغال اسرائیل و کاهش فضای زندگی‌شان رنج می‌برند.

این سیاست‌ها، همچنین خواست اساسی فلسطینی‌ها مبتنی بر ایجاد پایتخت خود در اورشلیم شرقی را غیرممکن ساخته و بزرگ‌ترین مانع برقراری صلح بین اسرائیل و فلسطین شده است.

از منظر تمامی مسائل پیچیده‌ی مربوط به درگیری‌های اسرائیل و فلسطین، از جمله زمین و مرزها، پناهندگان و حق بازگشت، توزیع منابع آب و غیره، مسئله‌ی اورشلیم پیچیده‌ترین و جنجالی‌ترین است. دست‌راستی‌های اسرائیلی بر تقسیم‌ناپذیری اورشلیم به‌عنوان پایتخت اسرائیل پا می‌فشارند، و فلسطینی‌ها خواهان ایجاد پایتخت خود در اورشلیم شرقی‌اند و بر این تأکید دارند که نمی‌توانند از اورشلیم دست بردارند چرا که سومین شهر مقدس مسلمانان است. سخن یاسر عرفات در جریان مذاکرات کمپ دیوید دوم در سال ۲۰۰۰ (که در مقاله‌ی «فرایندهای صلح اسرائیل/ فلسطین» به آن اشاره شد، بیانگر این واقعیت است؛ در مقابل اصرار پریزدنت کلینتون که فلسطین «قیمومیت» و نه «حاکمیت» بر حرم‌الشریف را بپذیرد، عرفات پاسخ داد «آقای رییس‌جمهور می‌خواهید به تشییع جنازه‌ی من بیایید؟»

قیمومیت حرم‌الشریف (قبة الصخره و مسجد الاقصی) از زمان اشغال

اورشلیم شرقی به دست اسرائیل در دست سازمان اوقاف اردن باقی مانده است. اداره‌ی این مجتمع از جمله اجازه‌ی ورود به آن هنوز کماکان در دست اوقاف اردن است، اما امنیت اطراف و خارج آن در دست پلیس اسرائیل است. بسیاری از خانه‌های بیرون شهر قدیمی اورشلیم نیز در نزدیکی دروازه‌ی دمشق متعلق به اوقاف اردن است و مستأجرین فلسطینی به این سازمان اجازه می‌پردازند. توافقنامه‌ی اُسلو در ۱۹۹۳ که دولت خودمختار فلسطین را ایجاد کرد، تغییری در این وضعیت نداد، و توافقنامه‌ی صلح بین اردن و اسرائیل در ۱۹۹۴ نیز بر کنترل و اداره‌ی حرم الشریف توسط اردن تأکید کرد. (واکنش اخیر اردن و احضار سفیر خود از اسرائیل در اعتراض به آشوب‌های اخیر را در این رابطه باید ارزیابی کرد.) مذاکرات کمپ دیوید دوم تنها می‌خواست قیومیت حرم الشریف را از اردن به فلسطینی‌ها منتقل کند.

بدون یک سازش جدی در مورد مسئله‌ی اورشلیم، امکان صلح بین اسرائیل و فلسطین ممکن نیست و ما همچنان شاهد آشوب‌هایی خواهیم بود نظیر آن چه در حال حاضر می‌بینیم.

در جریان مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین در تابا در سال ۲۰۰۱، راه‌حل مناسبی در این زمینه مطرح شد که طی آن اورشلیم به‌عنوان یک شهر باز در نظر گرفته شد که از دو قسمت متشکل می‌شود: یک قسمت یهودی‌نشین در غرب به‌نام یروشالایم پایتخت اسرائیل، و یک قسمت فلسطینی در شرق به‌نام القدس پایتخت فلسطین خواهد بود. این مذاکرات بسیاری مسائل مهم را بدون راه‌حل باقی گذاشت، و در مورد مسئله‌ی سرزمین و خطه‌ی فلسطین همان پیشنهادهای مذاکرات صلح قبلی را مطرح کرد.

مادام که یک صلح واقعی و عادلانه بین اسرائیل و فلسطین برقرار نشده، اورشلیم کماکان در اضطراب باقی خواهد ماند و ما شاهد درگیری‌های جدی و افراطی، و عواقب غم‌انگیز آن خواهیم بود. بخش مهمی از هر توافقنامه‌ی صلح باید به سرنوشت اورشلیم و چگونگی تقسیم شهر به‌عنوان پایتخت دو کشور بپردازد.

# بنیاد زاگرس

نوار غزه و کرانه‌ی باختری

@zagros foundation



# اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

## نوار غزه و کرانه‌ی باختری: دو برخورد اسرائیل و دو حق انتخاب غم‌انگیز فلسطین<sup>۶۱</sup>

در گذشته دو منطقه‌ی غزه و کرانه‌ی باختری، به‌رغم تفاوت‌های جغرافیایی، از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مشابه هم بودند. اما طی یک روند طولانی و زندگی تحت اشغالگران مختلف به تدریج از هم متمایز شدند.

### مشابه، اما متفاوت

در دوران طولانی سلطه‌ی عثمانی، این دو منطقه و کل سرزمینی که فلسطین نام داشت، جوامعی روستایی و پیشاسرمایه‌داری با سطح نازلی از توسعه‌ی اقتصادی

اجتماعی، اما در حال تحول بودند.

در دوران سی ساله‌ی قیمومیت انگلستان بعد از جنگ جهانی اول تا استقرار دولت اسرائیل، وجوه تشابه اقتصادی اجتماعی این دو منطقه، به‌رغم درجاتی از رشد سرمایه‌داری و تغییرات ساختاری و طبقاتی، کمابیش حفظ شد. حتی در آغاز بین اکثریت جمعیت عرب فلسطینی و اقلیت یهودیان منطقه، تفاوت چندانی وجود نداشت. هر چند که در این دوران به‌خاطر سیاست‌های کم‌تر خصمانه‌ی انگلیس نسبت به جامعه‌ی یهودی این سرزمین، و مهاجرت فزاینده‌ی بیش از چهارصد هزار یهودی اروپایی با سطح دانش و تخصص بالاتر، این توازن به زیان جامعه‌ی فلسطینی به هم خورد.

بعد از نخستین جنگ اعراب و اسرائیل و استقرار دولت اسرائیل، دو منطقه‌ی غزه و کرانه‌ی باختری از سرزمین تحت قیمومیت انگلستان جدا شدند و تحت اشغال دو دولت عربی یعنی مصر و اردن درآمدند، و این سرآغازی بود که وجوه تمایز بین این دو منطقه را تشدید کرد.

غزه، که بخش وسیعی از سرزمین خود، از جمله زمین‌های کشاورزی و مراتع را که به اشغال اسرائیل در آمده، از دست داده بود، با موج عظیم پناهندگان فلسطینی که جمع‌شان تقریباً سه‌برابر جمعیت بومی غزه بود، روبه‌رو شد. رژیم مصر نیز که ارباب جدید غزه شده بود و قصد الحاق آن را نداشت، سیاست خصمانه‌ای را پی‌گیری می‌کرد، و از تماس مردمان باریکه‌ی غزه و پناهندگان با مصر جلوگیری می‌کرد. در واقع غزه در دوران اشغال مصر در محاصره بود. بعدها نیز که افسران جوان رژیم سلطنتی مصر را برانداختند، سیاست خصمانه علیه غزه ادامه یافت. تنها تفاوت این بود که غزه به‌صورت مهره‌ای در بازی‌های سیاست جمهوری متحده‌ی عربی ناصر به‌کار گرفته شد. مجموعه‌ی سه عامل از دست دادن مزارع و مراتع، سیل عظیم پناهندگان، و سیاست‌های خصمانه‌ی مصر، مانع تحولات و توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی غزه و حفظ و بازتولید ساختارهای سنتی شد.

اوضاع اما در کرانه‌ی باختری که تحت کنترل کشور تازه تأسیس (ماوراء) اردن درآمد بود به‌شکل دیگری رقم خورد. امیر عبدالله که در بلندپروازی خود

امید زنده کردن طرح «سوریه‌ی بزرگ» را در سر می‌پروراند، به الحاق کرانه‌ی باختری دست زد و به همه‌ی پناهندگان فلسطینی که جمعیت‌شان به مراتب از پناهندگان به غزه بیش‌تر بود، حق شهروندی اردن را داد. با آن‌که بسیاری از آن‌ها در اردوگاه‌های پناهندگی زندگی می‌کردند، وضع بهتری از هموطنان پناهنده‌ی غزه داشتند. آن‌ها آزادی بیش‌تری برای رفت‌وآمد و دسترسی به شهرهای بزرگی چون اورشلیم شرقی و خود اردن داشتند و از ساختارهای نسبتاً پیشرفته‌تری بهره‌مند می‌شدند. به این ترتیب، متمایز شدن این دو منطقه‌ی فلسطینی از این دوره شدت بیش‌تری گرفت.

در پی اشغال هر دو منطقه به دست اسرائیل در ۱۹۶۷، سیاست اولیه‌ی اسرائیل این بود که غزه را به خاک خود ملحق سازد، و کرانه‌ی باختری را هم‌زمان با ایجاد چند ناحیه‌ی پراکنده‌ی فلسطینی با اردن تقسیم کند، و بقیه‌ی منطقه از جمله دره‌ی حاصل‌خیز رود اردن و تمامی کناره‌ی رود اردن و ساحل بحرالمت را به‌جز یک راه ارتباطی بین ناحیه‌های فلسطینی و اردن، به خاک اسرائیل ملحق کند (طرح الّن). اما از آن‌جا که از عاقبت اردن و ملک حسین اطمینان نداشت، از این کار منصرف شد و برای جلوگیری از ایجاد یک منطقه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی فلسطینی در کرانه‌ی باختری، طرح‌های دیگری را از جمله طرح درابلس (رئیس‌بخش شهرک‌های سازمان صهیونیسم جهانی) و بعداً شارون، مبتنی بر ایجاد شهرک‌های یهودی در ارتفاعات مشرف به شهرها و روستاهای فلسطینی، و ایجاد نواحی پراکنده و غیرمتصل فلسطینی، مد نظر قرار داد. با آن‌که هیچ‌یک از این طرح‌ها رسماً به تصویب نرسید، اما بسیاری از بخش‌های آن‌ها در عمل و به تدریج اجرا شد، و مبنای تمامی طرح‌های شکست‌خورده‌ی «صلح» قرار گرفت.

اسرائیل در غزه، که یک‌بار دیگر آن را قبلاً در جریان جنگ سوئز در ۱۹۵۶ اشغال کرده بود، با مقاومت سرسختانه‌تری از جانب فلسطینی‌ها مواجه شد، و سیاست سرکوب‌گرانه‌ی بسیار خشن‌تری را پی‌گیری کرد؛ از جمله تبعید پاره‌ای مبارزین، و حتی انتقال اجباری پاره‌ای پناهندگان به صحرای سینا (که آن‌جا را نیز پس از جنگ شش‌روزه اشغال کرده بود). اسرائیل هم‌زمان به ایجاد شهرک‌های یهودی در نقاط استراتژیک و نقاط حاصل‌خیز در ساحل مدیترانه اقدام کرد. شهرک‌نشینان یهودی با جمعیتی معادل کم‌تر از یک‌درصد جمعیت غزه، حدود

۳۰ درصد زمین‌های غزه را تحت کنترل درآوردند. تمامی منابع آب نیز تحت کنترل اسرائیل قرار گرفت. اسرائیل در مواردی با کمک فئودال‌های غزه اجازه داد که اداره‌ی امور برخی شهرداری‌ها و دهات فلسطینی را به عهده‌ی خود آن‌ها واگذارد، و زمانی که این سیاست با ناکامی روبه‌رو شد، مستقیماً این امور را به حکومت نظامی اسرائیلی بازگرداند. غزه توسعه‌نیافته، فقرزده، کم‌سوادتر، و مذهبی‌تر باقی ماند، و بیش از پیش به اعانه‌ها و کمک‌های خارجی و سازمان اونروا (سازمان امداد و کار سازمان ملل) وابسته ماند.

در کرانه‌ی باختری نیز سیاست سرکوب‌خشن مقاومت، محدودکردن رفت‌وآمد، کنترل منابع آب، ویران‌کردن خانه‌ها، مصادره‌ی اموال و از همه مهم‌تر ایجاد شهرک‌های یهودی اعمال شد، اما اوضاع تا حدی با غزه متفاوت بود. اول آن‌که ساختارهای نسبتاً پیشرفته‌تری در کرانه‌ی باختری موجود بود، فلسطینی‌های این ناحیه تحصیل‌کرده‌تر بودند و به همان روال دوران اشغال به دست اردن اجازه یافتند که امور شهرداری‌ها و دهات خود را جز در مواردی اداره کنند.

بخشی از سیاست آگاهانه‌ی اسرائیل در کرانه‌ی باختری و نیز در غزه وابسته‌کردن هرچه بیش‌تر اقتصاد مناطق فلسطینی به اسرائیل بود. با از دست رفتن بخش وسیعی از زمین‌های کشاورزی و بسته‌شدن بسیاری از کارگاه‌های صنعتی، بخش فزاینده‌ای از فلاحین و کارگران فلسطینی چاره‌ای جز یافتن کار روزانه در اسرائیل و شهرک‌های یهودی نیافتند. این وضع با ادامه و تشدید حرکت‌های تروریستی و حملات انتحاری در داخل اسرائیل تغییر کرد. در سراسر کرانه‌ی باختری، اسرائیل با ساختن دیوار از یک سو مانع این حملات فلسطینی شد، و از سوی دیگر به همین بهانه سرزمین‌های بیشتر فلسطینی فراسوی «خط سبز» را به خاک خود ملحق کرد. در غزه نیز راه‌های عبور و خروج را کاملاً بست.

### تشدید تمایزها

در این دوران در هر دو ناحیه‌ی فلسطینی مقاومت عمدتاً از سوی نیروهای سکولار و چپ فلسطینی در جریان بود. اما اسرائیل به‌زودی متحدی در میان

فلسطینی‌های خشکه‌مذهب که مخالف نیروهای سکولار و مترقی بودند، برای خود یافت. «مجمع‌الاسلامیه»، یک سازمان به‌ظاهر خیریه‌ی وابسته به اخوان‌المسلمین غزه در دهه‌ی ۱۹۷۰ کمک‌های دست‌و‌دل‌بازانه‌ای از اسرائیل برای ایجاد مدارس، مساجد و کلینیک‌های متعدد دریافت کرد. سال‌ها بعد و درست قبل از انتفاضه‌ی اول در ۱۹۸۸، سازمان حماس و جهاد اسلامی، دو دشمن بنیادگرای مذهبی از همین سازمان خیریه که دیگر سراسر غزه را پوشانده بود، پدیدار شدند.

پس از توافقنامه‌های اسلو در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵، تغییرات عمده‌ای، به‌ویژه در کرانه‌ی باختری رخ داد؛ از جمله ایجاد یک شبه‌دولت فلسطینی، رشد فزاینده‌ی نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری فلسطینی، ایجاد نهادهای غیردولتی (ان‌جی‌او)، و رشد یک طبقه‌ی متوسط جدید. کرانه‌ی باختری، کم‌وبیش آرام ماند. اما غزه با جمع بزرگ‌تری از مردمان فقرزده، بی‌امید، بی‌کار، و رادیکال‌تر و عمدتاً تحت‌نفوذ سازمان‌های بنیادگرای حماس و جهاد اسلامی به مقابله با اسرائیل ادامه داد، و سرانجام دولت شارون را به این تصمیم‌گیری کشاند که غزه را به‌شکل یک جانبه ترک و شهرک‌های یهودی غزه را به زور تخلیه و به اسرائیل و کرانه‌ی باختری منتقل کند.

به‌دنبال موفقیت انتخاباتی حماس، ورودش به دولت خودگردان فلسطین و سرانجام کودتایش که به کنترل کامل دولت در ۲۰۰۷ در غزه منجر شد، دو برخورد متفاوت اسرائیل به این دو منطقه‌ی فلسطینی به‌مراتب آشکارتر شد. در نتیجه‌ی بستن کامل مرزهای زمینی، هوایی و دریایی غزه، این منطقه فقرزده‌تر شد و مردم غزه به سازمان حماس و جهاد اسلامی بیش از پیش وابسته شدند. محبوبیت حماس از این‌رو نبود که غزه‌ای‌ها ناگهان مسلمانانی بنیادگرا و دوآتشه شدند. در واقع بسیاری از مردم غزه مخالف سیاست‌های واپس‌گرایانه، خشن، و آشکارا ضد یهود حماس بودند. من خود در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ از نزدیک برخوردهای مرتجعانه‌ی اعوان و انصار حماس بر علیه دانشجویان و استادانی که با حماس توافقی نداشتند، و نیز بر علیه زنان آن منطقه را شاهد بودم. محبوبیت حماس از آن نظر بود که با اسرائیل که مردم غزه به درستی آن را مسئول همه‌ی بدبختی‌های خود می‌دانستند، می‌جنگید. اما از آن مهم‌تر، با تضعیف دولت

خودمختار فلسطین در غزه، و کاهش امکانات سازمان اونروا، که تأمین مالی آن از سوی دولت‌های دست‌راستی همچون دولت کانادا، به درخواست اسرائیل، محدود شده بود، مردمان غزه بیش از پیش به کمک‌های خیریه‌ی سازمان حماس که از سوی دولت‌های اسلام‌گرای خاورمیانه و اسلام‌گرایان رادیکال عربستان سعودی، شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و جمهوری اسلامی حمایت می‌شد وابسته کرد. بسیاری از مادران غزه‌ای حامی حماس شدند چرا که تنها منبعی بود که شیر خشک کودکان‌شان را تأمین می‌کرد.

مقابله‌های بعدی حماس و پرتاب موشک به اسرائیل، سیاست ویران‌گرانه‌ی اسرائیل در مورد غزه را قاطع‌تر کرد، و در چند نوبت در ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، و ۲۰۱۲ با بمباران وسیع شهرها و زیرساخت‌ها، و کشتن و زخمی کردن هزاران زن و مرد و کودک، به تنبیه دسته‌جمعی مردمان غزه دست زد. همچنین با کاهش مرز دریایی غزه نه تنها فلسطین را از دسترسی و استفاده از ذخایر گاز طبیعی کشف شده در ساحل مدیترانه محروم کرد، بلکه امکان ماهی‌گیری را نیز به شدت محدود ساخت. بمباران‌ها و کشتاری که در هفته‌های اخیر جریان داشت، ادامه‌ی همان سیاست است.

در کرانه‌ی باختری اما اوضاع متفاوت است. رام‌الله، مرکز اداری و اقتصادی دولت خودمختار فلسطین، به سرعت در حال رشد است. کم‌وبیش در هفت شهر دیگر فلسطینی که تحت کنترل دولت خودمختار است، همین وضع را شاهدیم. شهرک‌های متعددی نیز در حومه‌ی شهرهای کرانه‌ی باختری در حال ساخت و بهره‌برداری‌اند. اکثریت ۱۵۵ هزار کارمند دولت خودگردان، و اغلب کارکنان سازمان‌های مردم‌نهاد (ان. جی. او) که با کمک کشورهای خارجی ایجاد شده‌اند، که کلیت طبقه‌ی متوسط جدید فلسطینی را تشکیل می‌دهند، در این مناطق شهری زندگی می‌کنند.

رشد سریع طبقه‌ی متوسط و تغییرات ساختی دیگر، تأثیرات اجتماعی و سیاسی متعددی را به همراه آورد. جامعه‌ی فلسطین که زمانی عمدتاً مبتنی بر کشاورزی بود، هم اکنون تنها بیش از ۱۱ درصد از جمعیت ۱۵ ساله به بالا را در این بخش به اشتغال گرفته و بخش خدمات با ۳۶ درصد بزرگ‌ترین بخش نیروی کار را در برمی‌گیرد. ادامه‌ی حیات این بخش‌ها و دیگر بخش‌های ساختمان و

صنعت و تجارت تمامی مبتنی بر حفظ رابطه‌ی غیر خصمانه با اسرائیل است. اسرائیل با بستن راه‌های ورود و خروج کرانه‌ی باختری می‌تواند این بخش‌ها را به نابودی بیش‌تر بکشاند. پیچیدگی و موقعیت متناقض طبقه‌ی متوسط جدید نقش بسیار مهمی را در اوضاع سیاسی فلسطین ایفا می‌کند. از یک سو تمامی حرفه‌ها، از پزشکان و حقوق‌دانان تا استادان، معلمان، مدیران، و نیز تمامی روشنفکران و هنرمندان مترقی را که هیچ جامعه‌ی مدرن، و نیز یک دولت واقعی فلسطینی بدون وجود آن‌ها ممکن نیست، در بر می‌گیرد. از سوی دیگر این اقشار، نظیر هم‌طبقه‌های خود در دیگر کشورها، و بر خلاف بسیاری از هموطنان غزه‌ای‌شان، چیزهای بسیاری دارند که نگران از دست دادن‌شان باشند. با آن‌که همه‌ی آن‌ها از ادامه‌ی اشغال و تحقیرهایی که اسرائیل به آن‌ها روا می‌دارد، سخت منزعجند، اما نگران شغل، پیدا کردن کار، تحصیل کودکان‌شان، پرداخت قسط منزل‌شان و بسیاری دلواپسی‌های نمونه‌وار طبقه‌ی متوسط هستند، و از این رو سیاست محتاطانه‌ای را دنبال می‌کنند.

افتِ رادیکالیسم در کرانه‌ی باختری، همان‌طور که در مقاله‌ی دیگری نیز اشاره کرده‌ام، دلیل دیگری نیز دارد و آن تجربه‌ای است که از انتفاضه‌ی دوم دارند، زمانی که در ۲۰۰۲ اسرائیل، رام‌الله را دوباره اشغال کرد، آب و برق شهر را قطع، و با تانک و بولدوزر ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها را نابود کرد. و البته اهالی کرانه‌ی باختری تجربه‌ی غزه را در سه نوبت یورش قبلی اسرائیل و در حال حاضر دارند. به‌رغم این واقعیات، امکان انتفاضه‌ی سوم به‌کلی منتفی نیست و برحسب میزان شدت گرفتن تضادهای ناشی از اشغال، می‌تواند محتمل باشد. جمعیت جوان فلسطین که ۷۰ درصد آن زیر ۲۹ سال دارد، درصد بالای بیکاری جوانان، و نومیدی بیش از یک میلیون دانش‌آموز و دانشجو می‌تواند امکان بالقوه‌ای برای یک قیام دیگر با عواقبی بسیار خطرناک باشد.

مادام که فلسطینی‌های کرانه‌ی باختری تسلیم شرایط تحمیلی دولت دست‌راستی اسرائیل باشند، می‌توانند در محدوده‌های تعیین‌شده به زندگی خود ادامه دهند، حتی پیشرفت‌هایی نیز داشته باشند. اگر از نظر اسرائیل دولت خودمختار فلسطین وظیفه‌ی خود را، که بخشی از آن حفظ آرامش کرانه‌ی باختری و امنیت اسرائیل است، به‌درستی انجام دهد، به‌عبارت دیگر به‌نوعی

نقش دولت مستعمره را بازی کند، می‌تواند رشد و توسعه یابد و از دولت‌های غربی طرفدار اسرائیل کمک دریافت کند. اما اگر این دولت و نیز فلسطینی‌های کرانه‌ی باختری دولت اسرائیل را به‌طور جدی به چالش بکشند، و سیاست‌های ادامه‌ی اشغال سرزمین‌شان را نپذیرند، به مقابله‌ی جدی با توسعه‌ی شهرک‌های یهودی بپردازند، بر اورشلیم شرقی به‌عنوان پایتخت خود، و نیز بر حل عادلانه‌ی مسئله‌ی پناهندگان فلسطینی پافشارند، و سهم عادلانه‌تری از آب منطقه را طلب کنند، آن‌گاه سرنوشت غزه در انتظارشان خواهد بود.

اصلاً دور از تصور نیست که غزه نیز می‌توانست وضعیتی کمابیش مشابه کرانه‌ی باختری داشته باشد. اما این هرگز نه جزئی از سیاست دولت‌های دست‌راستی اسرائیل بود و نه جزئی از سیاست حماس و جهاد اسلامی. همان‌طور که حماس به‌نوعی برای بقای خود به اسرائیل نیازمند است، دولت دست‌راستی اسرائیل سخت به حماس نیاز دارد تا به بهانه‌ی آن سیاست‌های توسعه‌طلبانه، مصادره‌ی سرزمین‌های بیشتر فلسطینی و جلوگیری از ایجاد یک دولت واقعی فلسطینی را، تحت عنوان اسرائیل همیشه در خطر، توجیه کند. درست قبل از آغاز جنگ اخیر غزه، محبوبیت حماس در پایین‌ترین سطح بود، منابع مالی‌اش کاهش یافته بود، و با به‌رویی کار آمدن یک دولت متخصص در مصر و بسته شدن تونل‌هایی که غزه را به صحرای سینا و مصر متصل می‌کرد، مشکلاتش را دوچندان کرده بود، و حتی قادر نبود حقوق عقب‌افتاده‌ی هزاران کارمند خود را بپردازد. این در حالی بود که ۳۷ هزار نفر کارکنان دولت خودمختار فلسطینی در غزه حقوق خود را مرتباً از رام‌الله دریافت می‌کردند. توافق غیرمنتظره‌ی حماس با فتح برای ایجاد دولت وحدت ملی، خود نشانی از ضعف حماس بود.

اگر نتانیاهو و ائتلاف دست‌راستی افراطی‌اش به دنبال صلح واقعی بودند، قاعدتاً اعلام این وحدت را گامی در راه مذاکرات جدی صلح می‌دیدند و به آن خوش آمد می‌گفتند. اما قتل بی‌رحمانه‌ی سه جوان شهرک‌نشین یهودی در کرانه‌ی باختری، و کشتن بی‌رحمانه‌تر یک جوان فلسطینی، فرصت مناسبی به دست اسرائیل داد تا از تنگنایی که در آن قرار گرفته بود، خود را بیرون کشد، و جنگ وحشتناک غزه، بمباران‌ها و کشتار مردم غزه را به راه اندازد. حماس نیز از همین فرصت استفاده کرد و به‌رغم هزینه‌های وحشتناک انسانی و زیرساختی، و



کم‌توجه به این هزینه‌ها، به مقابله ادامه داد. هم ائتلاف نتانیاهاو تحت فشار افکار عمومی جهان، خود را از خطر صلح با فلسطین نجات داد و هم حماس محبوبیت خود را تا حدودی در غزه، و در بین بسیاری هواداران ناآگاهش در سراسر جهان بازیافت.

## آیا راه‌حل سومی وجود دارد؟

واضح است که هر دو گزینه‌ی تحمیلی به فلسطینی‌ها، به‌درجات مختلف، بسیار رقت‌انگیز است، و این وضعیت قابل‌دوام نیست. بدون یک فشار جدی، دولت دست‌راستی اسرائیلی و متحدانش در داخل و خارج به خواست‌های برحق فلسطینیان پاسخ نخواهند داد. فلسطینی‌های داخل کرانه‌ی باختری، غزه و اسرائیل به‌تنهایی قادر به پیش بردن این خواست‌ها نیستند. اگر کرانه‌ی باختری به‌طور جدی به مقابله با اسرائیل برخیزد، سرنوشتش نظیر غزه خواهد بود. فلسطینی‌ها نیز متحد نیستند، و ما حال با واقعیت تلخی روبه‌رو هستیم که پاره‌ای جریانات تاریخی‌مترقی فلسطینی حامی جریاناتی از جمله حماس و جهاد اسلامی شده‌اند. بسیاری از فلسطینی‌های ثروتمند خارج از منطقه نیز که امکانات فراوانی دارند، کاری جز ساختن ویلاهای تابستانی در دهات قبلی خود انجام نمی‌دهند.

برای رسیدن به خواست‌های برحق خود و ایجاد صلحی عادلانه و پایدار، فلسطینی‌ها به دو نیروی خارجی نیاز دارند؛ یکی جامعه‌ی جهانی و دیگری گروه‌ها و نیروهای مترقی و طرفدار صلح اسرائیلی در سطح جهانی. با آن‌که ابتکارهایی از جمله مبارزه برای تحریم و بیرون‌کشیدن سرمایه‌ها از اسرائیل موفقیت‌هایی داشته، اما نمی‌تواند به جنبشی نظیر مبارزه بر علیه آپارتاید آفریقای جنوبی تبدیل شود، چرا که کمک‌های مالی عمده به اسرائیل از سوی دولت آمریکا و بنیادگرایان مسیحی و یهودی جهان تأمین می‌شود و واضح است که آن‌ها به جنبش تحریم نخواهند پیوست. ابتکارهای جدیدی توأم با آموزش و آگاه‌سازی‌های مؤثرتر در کشورهای غربی لازم است. در مورد نیروهای مترقی اسرائیلی، با آن‌که هم اکنون بسیار تضعیف و ساکت شده‌اند، هنوز عامل بسیار مهمی در حمایت از خواست‌های برحق فلسطینی‌ها هستند. صلح عادلانه و واقعی زمانی میسر می‌شود که اکثریت مردم اسرائیل یک دولت طرفدار صلح را

جایگزین دولت (های) دست‌راستی و تندرو کنند، و نیز فلسطینی‌ها با وحدتِ عمل یک دولتِ سکولار و دموکراتیکِ خواهان صلح به‌وجود آورند.

بنیاد زاگرس

@zagros.foundation

# اسرائیل و مسئلہ فلسطین

www.zagross.org

راہ حل ها

# بنیاد زاگرس

## راه حل ها: به جای سیاست یک ونیم دولتی

در مسیر طولانی درگیری های اسرائیل و فلسطین راه حل های متفاوتی در غالب سیاست به اصطلاح یک دولتی و دو دولتی مطرح بوده. از زمان توافق های اسلو عمدتاً تأکید بر ایجاد دو دولت بود، اما این سیاست هرگز به طور جدی نه از سوی اسرائیل و نه آمریکا که نقش میانجی را بر عهده گرفته بود، پی گیری نشد و سیاستی دنبال شد که من آن را در مقاله ای در سال ۲۰۱۰ برای سایت انگلیسی اوپن دموکراسی، «سیاست یک ونیم دولتی» خواندم. قبل از پرداختن به دیگر راه حل هایی که هم اکنون هم پس از حمله اکتبر حماس مطرح شده، بی مناسبت نیست که به جزئیات آن مقاله بپردازیم.

## راه حل یک و نیم دولت! : حل «نهایی» مسئله‌ی فلسطین<sup>۶۲</sup>

تنها یک معجزه خواهد توانست مذاکرات کنونی بین اسرائیل و دولت خود گردان فلسطین را، که دولت امریکا با هدف دستیابی به «حل نهایی» مسئله‌ی فلسطین بر آن تأکید دارد، به نتیجه‌ی مطلوب برساند. حل تمامی مسائل بینابینی، سازش‌های عمده‌ای را از جانب هر دو طرف می‌طلبد که برای آن طرفین مذاکره‌کننده نیاز به حمایت بی‌قید و شرط اکثریت مردم خود دارند و این چیزی است که هر دو طرف فاقد آنند.

بنجامین نتانیاهو دولت ائتلافی متزلزلی را هدایت می‌کند، که برکنار از حزب تضعیف‌شده‌ی کارگر، از حزب راست افراطی بیزاراییل بی‌تنیو، حزب ارتدکس افراطی شاس، حزب یهودیت متحده تورات، و حزب صهیونیست مذهبی باهئیت یهودی متشکل شده است. این ائتلاف آن‌چنان مرتجع و به‌طور افراطی دست راستی است که در مقایسه با آن احزاب دست راستی لیکود و کدیما احزابی معتدل به‌نظر می‌رسند. حتی اگر ساده‌دلانه تصور کنیم که نتانیاهو آماده‌ی سازشی جدی است، دولت فعلی‌اش از هر جهت با چنین سازشی مخالف است. در سوی فلسطینی‌ها وضع نا‌بسامان‌تر و تفرقه و دو دسته‌گی سراسری است. محمود عباس که دوره‌ی پنج‌ساله‌ی ریاست جمهوری‌اش در ۲۰۰۹ به پایان رسیده، تنها می‌تواند ادعای نمایندگی بخشی از فلسطینی‌ها را داشته باشد. اگر بتوانیم نتایج آخرین انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین در سال ۲۰۰۶ را محک قرار دهیم، تنها ۴۱ درصد مردم به حزب او، الفتح، رأی دادند، در حالی که حماس ۴۴ درصد، و بقیه گروه‌های مختلف فلسطینی، از جمله گروه‌های مختلف چپ، ملی و منفردین ۱۵ درصد آراء را به خود اختصاص دادند.

امریکا از مسائل دو طرف به‌خوبی آگاه است. پرزیدنت اوباما که وعده داده بود در جهت یک صلح «عادلانه» حرکت خواهد کرد، پس از ورود به کاخ سفید خیلی زود دریافت که نمی‌تواند اسرائیل را به دادن امتیازاتی جدی مجبور سازد. اوباما با استفاده از عامل دیگری خارج از درگیری‌های فلسطین/اسرائیل، استفاده

۶۲. این مقاله در اکتبر ۲۰۱۰ در «اوین دموکراسی» و ترجمه فارسی آن در شهروند تورونتو منتشر شده است. Saeed Rahnema, "One-and-a-half state Solution: Israeli-Palestinian "final status", Open Democracy, 26 October 2010.

کرد تا نتایج‌ها را راضی به شرکت در دور جدید مذاکرات صلح نماید. آن عامل ایران بود و وعده‌ی مهار رژیم اسلامی در کشوری که رئیس‌جمهور و رهبرش هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهد تا با بددهنی‌های خود، به اسرائیل فرصت دهد که ادعا کند ایران «یک خطر حیاتی» برای اسرائیل است.

تمامی مذاکرات صلح فلسطین / اسرائیل در دوره‌های قبل مبتنی بر یک «راه حل دو دولتی»، یعنی دو دولت مستقل فلسطین و اسرائیل، استوار بود، ایده‌ای که سخت از سوی طرفداران «راه حل یک دولتی»، یعنی یک دولت برای هر دو ملت، مورد انتقاد قرار می‌گرفت. در تمام این سال‌ها، هم‌زمان با آن‌که طرفداران راه حل دو دولتی و راه حل یک دولتی به جدل‌ها و منازعات بی‌پایان خود مشغول بودند، راه حل سومی که من آن را راه حل یک و نیم دولتی می‌نامم، بی‌سر و صدا، مستقیم و غیر مستقیم، اما پی‌گیرانه از سوی آمریکا، اسرائیل و با توافق ضمنی بخشی از فلسطینی‌ها در پیش گرفته شد.

در طول دو دهه‌ای که از آغاز مذاکرات صلح می‌گذرد، اسرائیل قوی‌تر و قوی‌تر و فلسطینی‌ها ضعیف‌تر و پراکنده‌تر شده‌اند. در اوایل سال‌های ۱۹۹۳ و دوران توافقنامه اسلو، حدود یک صد و ده هزار اسرائیلی در شهرک‌های غیر قانونی نوار غربی رود اردن ساکن بودند. هم‌اکنون این جمعیت به بیش از سیصد هزار رسیده است، به علاوه پنجاه هزار نفر هم به جمعیت یهودی اورشلیم شرقی افزوده شده است. شکست پی‌درپی مذاکرات صلح، انتفاضه فاجعه بار دوم، قدرت‌گیری فزاینده‌ی بنیادگرایان اسلامی فلسطینی (حماس و جهاد اسلامی)، روی کار آمدن دست راستی‌های افراطی در اسرائیل و به قدرت رسیدن نتوکان‌ها در آمریکا، نقطه پایان تلاش‌ها در جهت راه حل دو دولتی بود. آریل شارون بر روی مرزی که سرخود تعیین کرده بود دیوار کشید و شهرک / کلنی‌های بیشتری را در سرزمین فلسطینی در کناره‌ی غربی رود اردن بنا کرد. او خودسرانه و خارج از هرگونه توافقی با فلسطینی‌ها، شهرک‌های نوار غزه را برچید و ساکنانش را به اسرائیل و به شهرک‌های کناره‌ی غربی منتقل ساخت. موفقیت سازمان حماس در انتخابات ۲۰۰۶ و تصاحب قدرت در غزه در ۲۰۰۷ امکان یافتن راه‌حلی را که مورد قبول همه‌ی فلسطینی‌ها باشد از بین برد. سلام فیاض، یک بوروکرات کمتر ایده‌آلیست و عمل‌گرای فلسطینی و اقتصاددان بانک جهانی مورد اعتماد آمریکا

که قبلا به عنوان وزیر مالیه منصوب شده بود، به نخست وزیرى رسید.

به نظر می‌رسد که استراتژی یک‌ونیم دولتی دو وجه داشته باشد: از یک سو حمایت و رضایت هر چه بیشتر فلسطینی‌ها را در قبول یک معامله‌ی محدود جلب کند، و از سوی دیگر آمادگی مقابله و سرکوب مخالفین باشد. بخش عمده‌ی این استراتژی مبتنی بر تضمین مرزهای امن اسرائیل است تا آن‌را قانع کنند که از بخش عمده‌ای از کرانه‌ی غربی عقب نشینی کند. منروی سازی سازمان حماس نیز جنبه‌ی دیگر این توافق ضمنی است. غزه خارج از حوزه‌ی توافق باقی می‌ماند به امید آن‌که روزی مجدداً تحت کنترل سازمان خودگردان فلسطین درآید. برداشت ضمنی این توافق این است که در مقابل تضمین امنیت اسرائیل در کرانه‌ی غربی، سازمان خودگردان فلسطین با حمایت بخشی از طبقه‌ی متوسط فلسطینی خواهد توانست یک نیمه دولت مستقل به وجود آورد.

سازمان خودگردان فلسطینی روی اکثریت یک صد و پنجاه هزار نفری کارکنان خود و ده‌ها هزار دیگر حقوق بگیران بخش خصوصی و سازمان‌های نیمه دولتی (ان.جی.او) حساب می‌کند، چرا که ادامه‌ی موجودیت‌شان به سازمان خودگردان فلسطین و ادامه‌ی رابطه‌اش با اسرائیل و کشورهایی که هزینه‌های این سازمان‌ها را تأمین می‌کنند وابسته است.

از نظر حفظ نظم و امنیت، بخش بسیار بزرگی از پرسنل فلسطینی در سازمان‌های مختلف مربوط به تأمین مرزها، پلیس، نیروی انتظامی، و امنیتی اشتغال دارند. اولویت اصلی، حفظ نظم موجود، تأمین امنیت مرز با اسرائیل، و دستگیری و سرکوب عمال و طرفداران حماس در کرانه‌ی غربی است. «میسین امنیت ایالات متحده» مشغول آموزش «نیروی امنیتی فلسطین» است، و گردان‌های این نیرو تحت نظر یک ژنرال امریکایی در پادگان‌های اردن تعلیم می‌بینند، و مستقیماً در رابطه با هم‌قطاران اسرائیلی خود هستند. نیروهای نظامی انگلیسی و کانادایی نیز مشغول ارائه‌ی آموزش به نیروی پلیس فلسطینی هستند. دولت محافظه‌کار وقت کانادا سهمیه‌ی کمک‌های دولت کانادا به «اونروا» (سازمان کمک به پناهندگان فلسطینی سازمان ملل که مسئول تأمین بهداشت و آموزش پناهندگان فلسطینی در اردوگاه‌های کشورهای مختلف است) را قطع کرد و تنها به برنامه‌های انتظامی در کرانه‌ی غربی کمک مالی نمود.

علی‌رغم موانع بسیار از جمله ادامه ساختن شهرک/کلنی‌های یهودی‌نشین، هنوز امکان نوعی توافق بین دولت متعرض کنونی اسرائیل و سازمان خودگردان فلسطین وجود دارد.

توافق احتمالی دو طرف با چند معاوضه‌ی مرزی (الحاق بخش‌هایی از کرانه‌ی غربی به اسرائیل و واگذاری بخش‌هایی از اسرائیل کنونی به فلسطین) ممکن است همراه باشد و پاره‌ای از شهرک/کلنی‌ها نیز برچیده شوند و یک نیمه دولت فلسطینی در بخشی از کرانه‌ی غربی به وجود آید. این به اصطلاح دولت، عاری از بسیاری خصیصه‌های یک دولت کاملاً مستقل خواهد بود. از نظر سرزمینی، برکنار از نوار غزه و ساحل دریایی‌اش که تا مدتی نامعلوم هیچ گونه قیمومیتی بر آن نخواهد داشت، دولت جدید فلسطینی مرز چندانی نیز با رود اردن و بحرالمیت نخواهد داشت. سراسر دره‌ی حاصلخیز اردن در کرانه‌ی غربی پوشیده است از کشت و صنعت‌های عظیم اسرائیلی، مزارع و نخلستان‌های فراوان که بخش قابل ملاحظه‌ای از اقتصاد و صادرات اسرائیل را تأمین می‌کند، و اسرائیل تمامی کوشش خود را بکار می‌گیرد تا این بخش از سرزمین فلسطین را برای خود حفظ کند. فلسطینی‌ها ممکن است که حتی کنترل بر آب‌های زیرزمینی خود در کرانه‌ی غربی را نیز نداشته باشند. سه حوزه‌ی زیرزمینی ۳۵ درصد کل آب اسرائیل را تأمین می‌کنند. علاوه بر این، دولت فلسطینی ارتش و نیروهای زمینی، هوایی و دریایی نیز نخواهد داشت، اما همان‌طور که اشاره شد، از یک نیروی عظیم پلیسی/امنیتی/اطلاعاتی بهره‌مند خواهد بود! دولت جدید حتی در مورد روابط خارجی خود، از جمله تصمیم به ایجاد سفارتخانه‌های مختلف نیز با محدودیت‌هایی مواجه خواهد بود.

با توجه به آن‌که تنها بخشی از طبقه‌ی متوسط فلسطینی از چنین دولتی حمایت می‌کند، و با توجه به افزایش شکاف طبقاتی بین فقیر و غنی فلسطینی، چنین دولتی در مقابله با نارضایی‌های فزاینده، هیچ راهی جز سرکوب نارضایی‌ها و حکومت از طریق زور نخواهد داشت، و به این ترتیب دیکتاتوری دیگری در خاورمیانه به وجود می‌آید. از هم اکنون برای حفظ رضایت افراطیون مذهبی نیز، پیش‌نویس قانون اساسی فلسطین اعلام کرده که «شریعت منبع اصلی قانون‌گذاری خواهد بود» (اصل ۴)، و تمامی امور مربوط به «احوال شخصیه» را به دادگاه‌های



اسلامی که بر اساس شریعت حکم صادر خواهند کرد، و اگذار کرده است. (اصل ۱-۱۰۱) وای به حال زنان و کودکان فلسطین! این هم آخر و عاقبت رویای یک دولت مستقل، سکولار و دموکراتیک فلسطینی! نگرانی بعضی از فعالین سیاسی زن کاملاً قابل درک است که به تلخی می‌گفتند «با اشغالگران اسرائیلی می‌توان مقابله کرد و به زندگی ادامه داد اما با حماس نمی‌توان.»

واضح است که راه حل یک‌ونیم دولتی مسائل ناشی از دهه‌ها اشغال و درگیری و کشمکش‌های اسرائیل فلسطین را حل نخواهد کرد. یک صلح عادلانه تنها زمانی بدست خواهد آمد که در اسرائیل یک دولت طرفدار صلح بر سر کار آید و به ایجاد یک دولت فلسطینی در قالب مرزهای ۱۹۶۷ (با تغییرات محدود مرزی مورد توافق دوطرف) کمک کند، و اورشلیم به عنوان یک «شهر باز» مقرر دو پایتخت دو دولت مستقل اسرائیل در غرب و فلسطین در شرق آن باشد و حقوق پناهندگان فلسطینی بر اساس کنوانسیون‌های بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل (حق بازگشت و جبران خسارات) به رسمیت شناخته شود. فلسطینی‌ها به نوبه‌ی خود اختلافات درونی را حل کنند، صلح با اسرائیل را بپذیرند، و در جهت استقرار یک دولت سکولار دموکراتیک گام بردارند. راه حل نهایی و استقرار صلح واقعی تنها بر چنین پایه‌ای می‌تواند استوار شود.

## راه حل‌های یک دولتی و دو دولتی

پس از شروع درگیری‌ها و جنگ اخیر اسرائیل - غزه و توجه مجدد جهانیان به مسئله‌ی فلسطین، باز بحث راه حل‌های یک دولتی یا دو دولتی مطرح شده است. واقعیت آن است که سیاست دو دولت هرگز پیش نرفت. حتی یک سیاست «یک‌ونیم دولتی» هم کنار گذاشته شد.

راه حل یک دولتی، که ایده‌آلی برای آینده است، چه در آغاز درگیری‌ها و طرح اقلیت سازمان ملل، و چه در حال حاضر راه‌حلی واقعی و عملی نبوده و نیست و توجهی به واقعیت‌های موجود ندارد. کاری نداریم که صهیونیسم یک ایدئولوژی ارتجاعی و حتی نژادپرستانه است، اما ایدئولوژی قدرتمندی است که با حمایت قدرت‌های امپریالیستی از آغاز به دنبال ایجاد یک کشور یهودی برای یهودیان بود، و با صدمات و وحشتناکی که یهودیان در پوگرام‌ها و قتل عام

یهودیان در روسیه، گتوهای اروپایی، و سرانجام هولوکاست تجربه کرده بودند، بیشتر تقویت شد.

در اسرائیل بحث مهمی در جریان بوده و هست که به مُعضل جمعیتی معروف است. جمعیت امروزی اسرائیل ۹ میلیون و هفتصد هزار نفر است، که بیش از ۲ میلیون و یک صد هزار نفر آن عرب هستند، و بیش از ۵۰۰ هزار نفر از اقوام و مذاهب دیگر از جمله چرکس‌ها و دروزها. بنابراین جمعیت یهودی اسرائیل، حدود ۷ میلیون و یک صد هزار نفر است. جمعیت فلسطینی مناطق اشغال‌شده‌ی کرانه‌ی غربی و غزه، ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر است، که اگر این رقم را با ارقام جمعیت غیر یهودی اسرائیل جمع کنیم، هم اکنون اکثریت جمعیت غیر یهودی است، و جمعیت یهودی در اقلیت قرار می‌گیرد. با آن‌که اسرائیل مهاجرت یهودیان را مدام تشویق می‌کند و تاکنون نه موج مهاجرتی به اسرائیل ثبت شده، و نیز به رغم نرخ بسیار بالای زاد و ولد یهودیان هسیدیک اولترا-ارتودوکس (متوسط ۸ فرزند)، با این حال نرخ کلی رشد جمعیت یهودی به‌خاطر سطح بالاتر و مرفه‌تر زندگی، کم‌تر از نرخ رشد جمعیت فلسطینی - به‌رغم کشته‌های هر سال‌اش توسط اسرائیل - است. بنابراین اسرائیل و اکثریت یهودیان جهان طرح یک دولت را نمی‌پذیرند.

پیشنهاد دیگری نیز از سوی پاره‌ای جریان‌ات چپ در مورد اتحاد کارگران دو طرف و مقابله با نظام سرمایه‌داری حاکم بر اسرائیل مطرح شده است. این هم حرف زیبایی است، اما در شرایط امروز هیچ زمینه‌ی واقعی ندارد. طرفداران این نظر بد نیست از خود سؤال کنند که در این شرایط هولناک و خطرناک، هیستادروت کجاست؟ هیستادروت یا اتحادیه‌ی عمومی کارگران اسرائیل، با ۸۰۰ هزار عضو در بیش از ۲۰ اتحادیه‌ی صنعتی، یکی از قدرتمندترین اتحادیه‌های کارگری جهان است، و با آن‌که پس از سلطه‌ی نولیبرالیسم بر سیاست‌های اقتصادی اسرائیل از دهه‌ی هشتاد تضعیف شد، و زمانی بیش از یک میلیون و هشتصد هزار عضو داشت و صاحب بزرگ‌ترین بانک اسرائیل بود، با این حال کماکان بسیار پر قدرت است. هیستادروت جریانی مترقی برای کارگران اسرائیل است - بیش از صد هزار عضو عرب هم دارد - و مقابله‌های جدی با سرمایه در اسرائیل داشته، اما در مورد اشغال سرزمین‌ها موضع قاطعی نگرفته است. فراموش نباید

کرد که هیستادروت، خود از پایه‌گذاران مهم سیاست صهیونیستی است و زمانی بن‌گوریون رئیس آن بود. در طرف فلسطینی، فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری فلسطین، که حدود ۲۹۰ هزار عضو دارد، به‌رغم کمک‌هایی که به کارگران فلسطینی می‌کند، اتحادیه‌ای بوروکراتیک و بسیار نزدیک به دولت خودگردان است، و توان چندانی هم ندارد. به‌طور کلی، این انتظار که کارگران هر دو طرف در شرایط سلطه‌ی استعماری اسرائیل و دولت ناتوان و غیر دموکراتیک حاکم بر بخشی از فلسطین با هم متحد شوند، بسیار غیر واقعی است.

تنها راه‌حل مسئله‌ی فلسطین / اسرائیل در اوضاع کنونی، یک سیاست دو دولتی واقعی و ایجاد یک دولت دموکراتیک، سکولار و ترقی‌خواه فلسطینی در مرزهای قبل از ۱۹۶۷ با پایتخت آن در بخش شرقی اورشلیم واحد، همراه با مبادله‌ی بخش‌هایی از سرزمین بین آن و دولت اسرائیل، حل مسئله‌ی پناهندگان فلسطینی بر اساس قطعنامه‌ی سازمان ملل و توافق طابا، و تقسیم عادلانه‌ی منابع آبی و سواحل دریا است. هر شعار دیگری در این مقطع گمراه‌کننده خواهد بود. اما این خود بستگی به ایجاد شرایطی دارد که باید در راه آن تلاش نمود.

اما این شرایط کدام‌اند؟ به‌اختصار می‌توان گفت که برخلاف لحظه‌ی کنونی که ارتجاعی‌ترین، راست‌ترین و خطرناک‌ترین جریانات سیاسی در هر دو طرف دعوا با یکدیگر رودررو شده‌اند، نهایتاً این جریانات ترقی‌خواه در هر دو طرف‌اند که باید نقش عمده را بازی کنند. مادام که تغییراتی اساسی در سطح جامعه‌ی مدنی و سیاسی اسرائیل صورت نگیرد، و جریانات مترقی، لیبرال و چپ اسرائیل نتوانند قدرت مرتجعین راست و بنیادگرایان یهودی را تقلیل دهند و پشتیبانی جریانات مترقی یهودی و غیریهودی خارج از اسرائیل را جلب کنند، شانسی برای ایجاد زمینه برای یک صلح واقعی در کار نخواهد بود. از سوی دیگر، اگر همین تحولات اجتماعی و سیاسی در میان فلسطینی‌ها صورت نگیرد، و جریانات مترقی فلسطینی به مبارزه‌ی جدی بر علیه دستگاه فاسد و بی‌کفایت حاکم در دولت خودگردان از یک‌سو، و علیه جریانات واپس‌گرا و بنیادگرای مذهبی، از سوی دیگر، نپردازند، نخواهند توانست موقعیت مستحکم‌ی در مذاکرات صلح آینده داشته باشند. تردیدی نیست که با قدرت گرفتن بیشتر حماس در جنگ اخیر، به‌رغم از دست دادن بخش عظیمی از نیروهای نظامی‌اش، این تشکل بنیادگرا

در صحنه خواهد ماند و نیروهای سکولار فلسطینی با موانع بیشتری روبه‌رو خواهند بود. به هر حال واضح است که همه‌ی این‌اگرها، اگرهای بسیار بزرگی هستند و همان‌طور که قبلاً در مقاله‌ی صف‌بندی جهانی در مسئله‌ی فلسطین به تفصیل اشاره شد، مجموعه‌ی عظیمی از عوامل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، از امپریالیسم امریکا، نولیبرالیسم، راست‌گرایان و بنیادگرایی‌های یهودی، مسیحی، و اسلامی گرفته تا حکومت‌های استبدادی و ارتجاعی منطقه - از جمله رژیم اسلامی در ایران - ضد یهودگرایی، و اسلام‌هراسی، موانع جدی در تحقق کامل حل مسئله‌ی فلسطین ایجاد کرده و خواهند کرد. این‌رو نمی‌توان و نباید چندان خوش‌بین بود، و باید واقع‌بینانه، اما قاطعانه، برای یافتن راه‌حل‌های پیش‌رونده تلاش کرد.

صهیونیسم جهانی در یک فرایند طولانی سیاست جایگزینی جمعیت (اخراج فلسطینی‌ها و اسکان یهودیان از دیگر کشورها) و سلب مالکیت (تصاحب زمین‌ها، خانه‌ها، زیرساخت‌ها و مزارع فلسطینی‌ها) را با حمایت قدرت‌های بزرگ جهانی به شیوه‌های مختلف به پیش برد.

جنبش فلسطین در طول یک قرن مبارزه در نبردی نابرابر، به دلایل گوناگون دچار دگرگونی شد. از جمله جریان‌های ترقی‌خواه و سکولار در مقابل جریان‌های بنیادگرای اسلامی رنگ باختند.

هیچ‌یک از تلاش‌های به اصطلاح صلح به رهبری امریکا، متحد اصلی اسرائیل، قصد حل مشکلات فلسطینی‌ها، از جمله پایان دادن به آوارگی و پناهندگی، اشغال سرزمین‌ها و تصرف منابع آبی و معدنی توسط اسرائیل را نداشتند.

مجموعه‌ی حاضر جنبه‌های مهم تاریخی درگیری‌های اسرائیل و فلسطین و دلایل شکست راه‌حل‌های ارائه شده را مورد بررسی قرار می‌دهد.

دکتر سعید رهنما استاد بازنشسته علوم سیاسی و رئیس سابق مدرسه عالی مطالعات سیاست‌گذاری دانشگاه یورک کانادا، مفسر مسایل ایران و خاور میانه در رسانه‌های جمعی و وب سایت‌های معتبر انگلیسی و فارسی بوده، و به مدت ۲۵ سال استاد درس جنگ و صلح در خاورمیانه بوده است.



ISBN : 978-1-990647-09-3